

دکتر مرزبان توانگر

ناآگاهی و پوسیدگی

سیری در نوشته‌های سید روح‌الله خمینی

کتاب دوم: ولایت فقیه

نشر نیواوران (لندن، شهریور ۱۳۷۰)

دیباچه

در برطراوت بهار انیم، به سال ۱۳۷۰ - و بهارانی است به کمال .
 چرخش پایان نا پذیر زیست و گردش جا ودانه خون حیات در تن زندگان،
 دگر باره، شتابیدن آغاز زیده است . همه جا، همه جا، همه جا جوشش است و کوشش
 است و تلاش است - جوشش زیستن ، کوشش ماندن و تلاش بالیدن .
 در میهن ما نیز غلغله‌ای در شرف برپائی است - جوشش زیستن ، کسوشش
 ماندن و تلاش بالیدن - غلغله‌ای عظیم که جهش و مقدمش روشن و معلوم و مسلم
 است - به سوی آزادی انسانها و حرمت نهادن به مقام انسانها - ولیک زمان
 آغاز و مکان بروز طلوعه‌اش در گرو بیشمار متحرکها و متغیرها - متحرکهای و
 متغیرهای که جنبشهایشان، در مجموع و صرف نظر از پاره‌ای تلاقیها، کناره‌روها
 و پاکژیها، به یک سوی است ، اما شتابهای نا همگونشان، گاه موجب می افتد
 تا منتجه نیروها، به دقت، قابل اندازه گیری از پیش نباشد .
 یک سالی می گذرد از زمانی که این بنده نخستین جزوه از این سلسله را،
 که " سیری در نوشته‌های سیدروح الله خمینی" باشد، تقدیم دوستان ساخت و
 آن را به یکی از نخستین نوشته‌ها، و شاید نخستین نوشته "سیدروح الله خمینی"،
 به نام " کشف اسرار" ، تخصیص داد. در این میانه، چه طرفه حکایتها که از
 روزگار نشنیدیم ! در این یک سال چه بساطهای گسترده فرمانفرمائی پر جو رو
 ستم که برچیده نشدند و چه فرعونها و شادها و صحا که های جبا و سقاک و نسقی و قسی و
 خونریز و خون آشام که از سر برتفرعن و تجبر و تکبر فرو نیفتادند و چه گردنفرز
 سرهای آکنده از خوابها و خیالهای اهریمنی و اندیشه‌های نامردمی که فرو
 نفلتیدند ! - که " زمانه را چون کوبنگری همه پنداست " . همه این رویدادها
 به سود انسانها نجا میدو سپیده دم آینده‌های تابناک و امید آفرین به دیده‌ها
 نزدیکتر و نزدیکتر آمد . بسیاری انسان نمای ددان سلطه جوی و شیطان خسوی
 رفتند و انسانها برجای ماندند . این سرنوشت محتوم و حکم ازلی است که
 سرانجام، انسان بر خود و بر سرنوشت خویش دست یابد ، از قیدها و غلها و زنجیرهای
 ذلت آورشوم یله شود و به آزادی برسد و " عزیز آزادی " را بر تخت نشاند .

باز گردیم به دنباله سخنان :

در این ، کم یا بیش ، یک سالی که رفت چه بلعجیبها که جهان ندید و

چه بلفضولیا که جهان نیا ن نشیدند؛ : نابکار مردک خون آشام و آدمیخوار و
ستمکاره و پرفسون ، در تدارک "عقده" حقارت " جایگرفته در انسدرون و روان
خویش ، کشوری را به ویرانی و نا بودی و مردمی را به خاک و خون کشید، جهان
را بر آشوب کرد و " درهم افتاده چون موی زنگی " . صدها هزار دلار ثروت
خداداد خلق خدای را دود کرد، سجاده تزهّد به ریا گسترد و بر رویش به نماز
ایستاد ، احرام از دنیا گریزی و اعتکاف بست ، در عتبه " مشاهد متبرکه
پیشانی خضوع، به سالوس ، بر خاک مالید . فرمان جها دبیرون داد ، اعمال
رذیلانه ، شریرانه و ، در عین حال ، احمقانه خویش را ستیز با کفر جهانی نامید ،
بر روی پرچم نظام حکومتی بی مذهب خود شعار " الله اکبر " چسانید و ، بعد از
همه این شعبده ها و آدمکشیا و جها نسوزیا ، چون با ارا فکندی و افتضاح
و تنگ بسیار - البته به بهای گران و بسیار گران گوهر جان بیگناهان و هدر
شدن ثروتهای عظیم مردمانی در جنگال درویشی گرفتار - کتک خورده ، دم به
میان دو پا کشید ، پیش از آنکه به گوشه ای در کنام خود خزد و به لیسیدن زخمهای
عفن خویش پردازد ، غضب و خشم و دق دل خود را بر سر ناتوانانی در جنوب و شمال
کشورش ، بر سر هموطنان معمولش ، خالی ساخت . این ، به یقین ، خصیصه
همه ستمکاران بی آرم و جباران بدکاره است که چون با توانایان بر تافتن
نتوانند ، زورمندی پلید خود را در رویارویی با افتادگان عرضه خواهند کرد .
جها نجوشی آمیخته با درنده خوئی و همراه با نا بخردی این مردک نه تنها
هزاران هزار انسان را به سوگهای و غمهای چنانشکار گرفتار آورد که ضربه ای
هول انگیز بر روحیه و زخمی دیربای بر روح همه ملتها و خلقها و قبیلله های زده
جهان که ، بنا بر غلط سائرو مشهور ، " ملت عرب " نامیده می شوند (۱) . اثر

۱ - ملتها ، خلقها و قبیلله های که میان خلیج فارس و قیابانوس اطلس میزیند ،
بنا بر هیچیک از تعاریف و برپایه هیچیک از ضوابط ، ولو با تفسیر موسّع و تعبیر
پرتساهل ، تشکیل یک " ملت " را نمی دهند . اینان ، به بهترین توجیه ، مردمی
هستند که برپایه و تنه و بدنه ، یک زبان مشترک ، و تنها برپایه و تنه و بدنه آن -
زبان تازی - بالهجه های بسیار بسیار متفاوت و گویشهای مهجور از یکدیگر و
دور از هم و گاه نا آشنا برای دیگر " تازی زبانان " ، سخن می گویند ، عناصری
که با اشتراک با ندر مردمانی با شدت یک " ملت " به حساب آیند ، هیچیکشان ، جز
یک زبان ، و آن هم تنه و بدنه اش ، و پاره ای از اجزای بسیار رگلی و کمرنگ
یک فرهنگ کهن و نیز اشتراک در باور به اصول یک دین - با نفا و تنهای

این ضربه و این زخم، درد را ز مدت، به یقین، از آن همه مرگ و ویرانی که در منطقه پدید آورد کمتر نخواهد بود. باری، به پایان شوم این شوخ کن درنشدنی انسان سوز چیزی که بیش نمانده است.

اما در کنار این آشوب مرگبار رو بیلای باورناکردنی، ما توانستیم "ولایت فقیه" را در عمل، حین عمل، دست در عمل و در درون عمل نظاره کرد و دیدیم. ما، همچون دیگر نظاره کنان، درمانده، فرومانده، بیچاره، حقیر و از نفس افتاده اش دیدیم: در عرصه جهانی و صحنه سیاست خارجی، پرده داران معبد "ولایت فقیه" و مرده رنگ خواران خمینی و نشخوارکنندگان گفته های وی، به سبب نادانی شخصی و نیز، به علت تنگ نظری و کوتاهی بینی آغشته به جهان بینی سیاسی / اجتماعی رهبرشان - و، البته، بر اثر سودجویی، آزمندی و ناپاکیشان - از تحلیل حادثات ناتوان ماندند و از مقابله با آن عاجز. اینان، در آغاز جوزه خوانیهای آن مردک اهریمن خوی و ناپاکار، از سوئی از ترس و از دیگر سوی از هول هلیم دردیگ افتادند و به محض آن که آن جهانخواهره در باغ سبزی بدیشان نمود و آنچه را از آن ایران و حق مسلم و غیر قابل تردید ایرانی است، با تظاهر به بزرگواری و سخاوت و ظاهرا "از روی نیکخواهی، باز پس دادن آغازید، این کم مایگان بازی آن مکار و حیلت کار

← بسیار بسیار در مذهب و طریق - در میان نشان نیست. آنچه این مردمان از سلطه حوثی مغربیان سختی کشیدند و تلخی چشیدند و از استعمار و استعمارگری فرنگان عذاب و تحقیر دیدند، بدانجا ایشان کشا نید که به نوعی قیام و عصیان و به گونه ای اعتراض دست یا زند. در این رهگذر برای خود تکیه گاهی روحی و فکری و معنوی می جستند که اش در جعل و خلق مفهوم ساده انگارانه ای از "ملت" یا فتند و به "ملیت گرائی" اتکا کردند. و این در حالی است که بسیاری از این مجتمعات حتی به نزدیکیهای مرزهای "همبستگی ملی" National Integration نیز، هنوز هم که هنوز است، نرسیده اند و "قوم" و "قبیله" و "ایل" و "طایفه" به شمار می روند. البته، بزرگ مردان سیاست اندیشی و سیاست گزاری جهان عرب نیز - و در کنارشان نیز - شیادانی که دکان سیاست گشوده اند - و می گشایند - از این مفهوم درون ذهنی ساخته و پرداخته خیال یاری و بهره گرفته اند - و می گیرند. مفید خواهد بود مراجعه به:

Hoveyda, Fereydoun; "Que veulent les Arabes?" (Paris, First, 1991) Chapitre 2, pp. 21-46.

را ، نابخردانه ، فتح خود و پیروزی " خط " خویش اعلام کردند و کرنای و کوس برداشتند " کاین منم طاووس علیین شده " ! و درمژه برهم زدنی صفت " کافر " را از کنار نام وی زدودند و خطاب پرلطف " برادر " را جایگزینش ساختند و گذشته‌ها را آنچه را برای بران و ایرانی از مرگ و ویرانی وارد آمده ، بسه فراموشی سپردند . پیام دادند و پیام گرفتند ، فرستاده روان کردند و ایلچی پذیرفتند و ، بعد ، چون کار بالا گرفت و معرکه گرم شد ، شتاب دگرگونیها بدان میزان رسید که دیگر در ذهن این عقب افتادگان و واما ندگان از قافله تیز تک اندیشه بشری جای نمی توانست گرفت ، خواستند ، به شیوه " ماء لوف و سیره " مختار ، رندی کرد و از هر دو طرف کنند و دوشید : گاه بر نعل زدند و گاه بر میخ ، اعلام بی طرفی کردند به تاء کیدولیک ، درخفا و نهانی ، از کمک بسه صدام دریغ نوزیدند . (۲) اما ، در جمع و در کل ، از این بازی سودی نبردند و به سرهای برنگرفتند . جها نیان زیرکتر از آن بودند که این کهنه ترفندها و این ناشیانه چشم بندیاها را پذیرا آیند . همانا نهائی که دوخته بودند تھی ماند و هم اعتنائی و التفاتی از آنانی که چشم می داشتند دیدند و به معنای واقع ، " خسرالدنیسا والآخره " شدند .

گرچه از مسیر سخن ، اندکی ، به دور مان می برد ولیک گفتن دارد که در این میان - و در کنار سخنها ، تصمیمها و حرکتها ی ناسنجیده و ناپخته و نامتعادل متولیان اما مزاده " ولایت فقیه " - آن که بر دترکها و رجال میهن پرست و فکور و نیک اندیشان می بودند که از آغاز ظرف برنده - و برحق - رانیک شناختند و گرفتند . هم به زمان بحران و هم در حین جنگ سود بردند و هم بر سر سفره گسترده روزهای آتی منطقه ، به یقین ، بر صدر خواهند نشست و عزت و قدر خواهند دید و دست پر برخواهند خاست . در جهل ننگ آورنا فرهیختگان مستقر بر

۲ - علی اکبر هاشمی رفسنجانی ، در نماز جمعه بیست و سوم فروردین مناه ۱۳۷۰ ، به کمک هائی که به صدام و صدامیان داده شد اذمان کرد و به گلایه از صدامیان کمک گیرنده گفت : " ما به شما کمک کردیم و شما خوب مسی دانید " ، حالا " ... شک خورده و تمکدان را ... " می شکنید ؟ !

خوان یغمای " ولایت فقیه " همین بس که گروهیشان ، پرشماره ، نـــــــدای
 کوشخراش همراهی با آن سفاک پلیدسردا دندوبه بلاهت نمره برآوردند که ارتشیان
 و سپاهیان جنگا و ایرانی - البته ، نه خود آن ندادهندگان و نمره برآوردندگان -
 بایستی، در کنار رودشا دوش سیروهای مسلح آن دیوانه ، با " متجاوزان " - یعنی
 با همه جهان و جهانیان - به نبرد برخیزند و " برادر " را نجات دهند و " اسلام
 ناب صدامی " را !!

این نمونه ، شاهکار " ولایت فقیه " را در صحنه سیاست جهانی

بس است !!

برای سنجش عملکرد " ولایت فقیه " ، در صحنه سیاست داخلی ، نیز ، زیاده
 تمذیب نمی دهم و از شب تاری که برای مردم و وطنمان ساخته اند و از مسرگ و
 بیماری و ویرانی و فقر و گرانی و قحط و غلا و آشوب و نا به سامانی و بیسدادی
 که بر میهنمان حکمروا داشته اند ، سخن نمی گویم و " شرح این حرمان و این
 سوز جگر " را به روزی و روزگاری دیگر محول می دارم و تنها و تنها به رونویس
 بخشهایی از یک گزارش ، که عینا " ، در زیر ، نقل می شود ، بسنده می کنم ،
 که " تو خود حدیث مفصل بخوان ازین مجمل " :

در ، به اصطلاح ، قانون اساسی جمهوری اسلامی " - که خود بنیانگذار
 جمهوری اسلامی " و سرمثولی اما مزاده " ولایت فقیه " ، از همان اوان کار ،
 جدی اش نگرفت و هر جای لازم آمد و به هر گونه که خواست درش دست بردوز برپایش
 گذاشت - دستگاہی پیش بینی شده است به نام " مجلس شورای اسلامی " (۲)
 این " مجلس " ، در آتش در هم جوش جمهوری اسلامی ، که " رهبر " دارد ، رئیس
 جمهوری " دارد ، " مجلس خبرگان " دارد ، " شورای نگهبان " دارد و از همه اینها
 گذشته ، ملغمه شگفتی به نام " شورای تشخیص مصلحت نظام " !! دارد ، فرض

۳ - در پیش نویس این قانون و تاسماتی پس از تصویب آن ، نام این دستگاہ
 " مجلس شورای ملی " می بود ولیک ، به ناگهان ، بر " امام " -
 مکاشفای دست داد ، و یا " وحی " فرود آمد ، که غرض از صفت " ملی " همان
 " اسلامی " است و به اشارتی از سوی وی ، در قانونی که ، به گفته خودشان ،
 از سوی اکثریت عظیم مردم ایران تسجیل و تصویب شده بود ، به فضول ، دست
 بردند و آن دستگاہ را " مجلس شورای اسلامی " خواندند !! که این ، شاید ، نخستین
 تحقیر و تضعیف " قانون اساسی " گذاشتی " امام " می بود و اولین کثرت اعمال
 " ولایت فقیه " و محجور شمردن و فاقد اهلیت دانستن ملت ایران ، در برابر خواست
 دل و سلیقه یک فرد خودرایی و مستبد و نا آگاه ، به عنوان " ولی فقیه " .

براین است که صاحب نقشی با اهمیت است و بر مبنای این فرض نیز، گهگاه گردو خاکی می کند و ببال و دمی می گیرد و آواشی درمی دهد. در یکی از این گردو خاک کردنها - که، البته، به رعایت منافع یکی از دسته های متخاصم و متحارب ملایان حاکم، با دسته ای دیگر، صورت پذیر افتاد - در تاریخ هشتم آبان ۱۳۶۹، سی تن از نمایندگان "مجلس شورای اسلامی" خواستار آمدن که تحقیقی و تفحصی در وزارت آموزش و پرورش جمهوری اسلامی انجام گیرد. مضمون "کمیسیون آموزش و پرورش" مجلس، گزارش تحقیق و تفحص انجام گرفته را در جلسه مورخ یکشنبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۷۰، قرائت کرد که گزیده هائی از آن در سطور زیرین عیناً آورده می شود (۴):

" با همه وقت گذرانیها و اهمال در ارسال اطلاعات و مدارک از سوی وزارت آموزش و پرورش و آقای وزیر که بعضاً به گونه ای تنظیم شده است که گروه تحقیق نتواند به اطلاعات مورد نظر دست یابد و همچنین عدم همکاری مسئولین یا هیئت های تحقیق و تفحص به دستور آقای وزیر کمیسیون موقت شد با همکاری عده کثیری از فرهنگیان عزیز کشور و جمعی از استادان محترم، سازمان بازرسی کل کشور و دیوان محاسبات اطلاعات مفید و مستندی را کسب نماید و به استحضار مجلس محترم برساند:

" در حالی که بنا به گزارش بازرسان کل کشور در خیلی از کلاسها معلمین صندلی برای نشستن ندارند و دانش آموزان در سخت ترین شرایط به سر می برند و از کمترین امکانات لازم برخوردار نیستند، از محل اعتبارات خارج از قانون محاسبات یکی از دفاتر ستادی که بایستی صرف هزینه های بازموزی و اداری

۴ - روزنامه "کیهان"، چاپ تهران، شماره ۱۴۱۶۳، مورخ دوشنبه ۲۶ فروردین ماه ۱۳۷۰، صفحه ۲۳.

آموزش و پرورش می شده است ، بیش از جهل و شش
 میلیون ریال جهت خرید اتومبیل بنز جناب وزیر
 اختصاص یافته است که اسناد و مدارک آن موجود است ،
 افت شدید تحصیلی و کمبود فضای آموزشی و دیر
 رسیدن کتابهای درسی و نامتناسب بودن حجم کتابها با
 ساعات هفتگی ، کمبود وسائل آموزشی ، اداری
 ، کمبود نیروی انسانی در دوره های مختلف
 تحصیلی ، کمبود وسائل ورزشی ، استفاده از نیروی انسانی
 مازاد بر پستهای سازمانی مصوب در ادارات ، وجود
 حسابهای بانکی غیر ضروری و غیر مجاز ، از جمله
 مواردی است که در اکثر گزارشهای بازرسان کل کشور
 مشاهده می شود ."

" همچنین موارد خاصی از قبیل سوء استفاده مسئول
 هلال احمر ، در ارتباط با فروش قسمتی از لوازم التحریر
 سهمیه مدارس در بازار آزاد با اطلاع رئیس آموزش و
 پرورش ، افشاء و فروش سئوالات امتحانات سوم راهنمایی
 در خرداد ۱۳۶۸ دست بردن در نمرات و تغییر دادن
 آنها ، اخذ شهریه های کلان و اجباری تحت عنوان
 خودیاری حتی تا یک میلیون ریال و بیشتر در شهر تهران
 و اخراج تعدادی از دانش آموزان از مدارس به علت
 عدم پرداخت شهریه"
 " قرائت بقیه گزارش به جلسه بعد موكول
 شد ."

به ظن غالب ، آنچه رفت ما را بس است و نیازیمان به "بقیه گزارش" در
 " جلسه بعد" مجلس شورای اسلامی نیست !!
 باری ، دو وجهه هم افزای و عبرت آمیز از " ولایت فقیه " را در عمل و در
 اجرای دیدیم ، آن " ولایت فقیه " که سید روح الله خمینی برایش بدانسان
 جامعه قبا ساخته است ، آن " ولایت فقیه " که در صفحه های آتی به شرح و
 توصیف و بررسی و نقدش خواهیم کوشید و خواهیم دید که :

" کمیوتی که در این آسمان گشاید بال
دگرامیدرسیدن به آشیانش نیست " (۵)

بگذریم !

به زمانی که مجموعه یادداشت‌های این بنده، پیرامون کتاب "کشف سرار" سیدروح الله خمینی، در شهریورماه ۱۳۶۹، منتشر شد و در میان اهل اندیشه و نظردوری زد و از سوی بسیاری صورت قبول یافت و فراوان شماری این کمترین را با سلامی پاسی، به لطف نام و عنایت تمام، نواختند، تنی شش هفت از رفیقانم - که کز رفیقان چرخ و ناسازگارهای ایام، دیری است این بنده را از درک فیض حضور و حظّ مجالستان بی نصیب و مهجور گذارده و همه شان " محرم راز... و ما به تا ز" اند - برخی به تمریح و جمعی به تلمیح، با زهم، برخی به تندی و تعنت بر بنده تاختند و جمعی به انتقاد محبت آمیز لب بسه اندر زم گشودند، که روزگار دگرگونه شده است و زمانه را رنگی نوبه گونه آمده، هم دوران هیتلر و هیتلریان سپری شده و هم سیدروح الله خمینی مرده است و رفته، در مجموع، این یاران شاطر بر آن می بودند که در شام تا رجهان نسوز اندیشه‌های هیتلر و هیتلریان و در غروب خموشی خمینی و خمینی زدگان، دگر باره مطرح ساختن ایشان و آراشان بی وقت است و بسیار دیر بود رلحن کلام این دوستان گرانمهر، در نظرای بنده، نه تشدد که، غباری سخت لطیف و رایحه‌ای انیسری از سرزنی رندان و ملامتی مشفقانه درک می شد و کوشش این بنده را تا به هنگام ارزیابی می فرمودند و بی موقع و بی محل می شمردند، از این مهربانان، یکی دوشان، مرا نکوهیدن گرفتند که ما به عصری می زیم که امپراتوریهای بر جلال پایه گرفته بر آرزوها و امیدها و آرمانهای شگرف و دهرپارشته زیستان از هم می گلدو، اگر نه ذات و طبع خود اندیشه‌های برپای سازنده شان، که راه رفته شان، در محل شگ و موضع تردید قرار می گیرد و دلهره‌ها و تلوا سه‌ها و، در پی آن، نا امیدیه‌ها بردلها می نشیند که، پس، آیا هزاران هزار امیدی که بر باد شد و زندگان نیها که در ره آرمانها به شهادت انجامیده همه حاصلی جز باده دست نداشت؟ به زعم این دوستان

۵ - از قطعه شعر " باغ " ، اثر شاعر نامدار معاصرمان ، فریدون مشیری ، در مجموعه " ابرو کوچه " .

بزرگ اندیش ، ما در جهانی به سر می بریم به حیرت گرفتار و به سرگشتگی دچار و در این زمان شگرف دیگر جای این واپس نگریها نیست . هر چه هست آینده است ، آینده های متلاطم ، آینده های پرشکوه ، آینده های انسان آسمانگشای ! می اندیشیدم که پاسخ این منتقدان ژرف بین را در دیباچه جزوه ام ، پیرامون " کشف اسرار " ، از پیش تقدیم داشته ام ولیک ، علی الظاهر ، کلام را راسائی مکفی نمی بوده است و آنچه را در دل می داشته ام بر قلم جاری نشوانسته ام کرد . به هر یک از این مشفقان پاسخی در حد توان اندک و بجا است مزاجاتم ، تقدیم کردم که بیشترشان را - و نه ، به یقین ، همه شان را - به دل نشست - و با ، این بنده چنین پنداشت و امید داشت - اما ، در این میان شاهد نیز از غیب رسید :

" مجله تاریخ نظامی " وزارت دفاع اتحاد شوروی ، به سردبیری سرلشگر ویکتور ای. فیلاتوف (۶) ، در شماره ماه نوامبر سال ۱۹۹۰ خود ، دست به چاپ ترجمه گزیده هائی از کتاب " نبرد من " ، نوشته آدولف هیتلر ، زد . سرلشگر فیلاتوف بر آن است که آرام آرام ، و با جان نشین شدن نسلیها یکدیگر را ، سگان کشتی اتحاد جماهیر شوروی ، به دست نسلی نومی افتد که افرادش وحشیگریها و خونریزیهای فاشیسم آلمان را به یاد نمی توانند آورد و لهذا ، با پدشان با آرائی که زمینه ساز آن کشتارها و ویرانیها بوده است آشنا ساخت (۷) .

از دیگر سوی ، روزنامه " کومسومولسکایا پراودا " ، نشریه " سازمان جوانان " حزب کمونیست اتحاد شوروی ، خبر می دهد که ، برای نخستین بار ، کتاب " نبرد من " هیتلر ، در اتحاد شوروی طبع و نشر خواهد شد (۸) .

قیل و قال مدرسه ای و پژوهش علمی پیرامون خمینی و آراء و تبیینات وجودیش در مراکز تحقیقی جهان ، بازاری سخت گرم دارد و نوبه نو ، نوشته هائی

۶ - Viktor I. Filatov

۷ - روزنامه " اینترنشنال هرالد تریبیون " ، چاپ زوریخ ، شماره ۳۲۵۴۹ ، مورخ ۸ ژانویه ۱۹۹۱ .

۸ - روزنامه آلمانی " دی ولت " ، چاپ هامبورگ ، مورخ ۱۹ نوامبر ۱۹۹۰

بدیع و نظرهائی جالب از سوی صاحبان اندیشه عرضه می شود، فی المثل ، اخیراً ، پروفسورهاینس هالم (۹) ، استاد کرسی خاورشناسی، در دانشگاه شهیرتوبینگن ، آلمان، به کندوکاو در این باره پرداخته است و نتیجه گرفته که در درون نهضت جهانی اسلامی ، به سبب موقع ویژه ایران و پای بنسندی اکثریت بزرگ ایرانیان به مذهب تشیع ، "انقلاب اسلامی" رویداده در آن کشور یک استثناء به شمار است و "انقلاب خمینی قابل صدور نمی بود" و نمی توانست بود (۱۰) .

در کتاب پیشینمان ناآگاهی وصفنا پذیر سپیدروح الله خمینی و اندر اس آراء و کهنگی اندیشه هایش را باز نمودیم و نمودیم که در ظلمات بینش وی نه سووشی که کورسوئی از معرفت پیشتا زنده دیدگان رانمی نواز دواز زمهریر درگاو ، نه شعله ای کم تاب که ، پرتو حقیری از گرمای دانش گره گشای وهستی - بخش بشری نیز به بیرون نمی تابد . هر چه هست تاریکی است ، سردی است . نوشته های او ، از جمله کتابی که امروز به نقدش دست می آیم ، سراسر کور فحیمی است و از آغاز تا انجام کژدوقی ، اما همین شخص ، با این جهان بینی پوسیده و سطحی ، به اقرار مودبانه خودش ، " خدعه کرد" و زمام گردونه آنچه را در ایران مای گذشت - و بعداً ، بدان نام " انقلاب اسلامی" دادند - از همگان - از مدعیان پر شماره ، رهبری " و " پیشوائی" - در ربود و حکومت خود و ملایان دنباله رو و همدست و همداستان خویش را علم ساخت ، اینک مرده - ریک خواران وی - طایفه ای از ملایان بی بنیاد و بی فرهنگ و بی آرم - بر مسند فرمانفرمائی خود کاه تکیه زده اند و در راه حفظ و نگاهداشت خویش و انباشت کیسه آرز و سرپوش نهادن بر بیگناهیها و بیلیاقتیهای خود چمماق مرگ زای تکفیر به دست گرفته اند و تیر جانگزی " افساد فی الارض" و نیـزّه نیستی ساز " حرب با خدا" را به سوی هر کس به مخالفتشان پردازد ،

Heinz Halm - ۹

۱۰ - مراجعه شود به مقاله جالب و مستدرک پرفسور هالم در روزنامه " زوددویچه تسایتونگ" ، مورخ ۱۶ و ۱۷ فوریه ۱۹۹۱ .

بی امان ، رهامی سارند (۱۱) . اما از این حوزریزیه‌های پلید و آدم‌کشیه‌های ننگین که در گذریم ، شهسواران عرصه اندیشه در میان این قسله سردی نمی بینند که به جدالش بر خیزند ، به ستیزش کمر همت بر بستند و شایسته رزم فکری و مقابلهت عقلی اثر بسازند ، واگر ، گاه‌گداری ، سخنی از این بیما یگان می‌رود و به میان می‌آید از روی ضرورت است و به اقتضای لزوم نگاهداشت دامنه مقاله و تکمیل مطلب .

در این یک‌سالی که از تحریر و طبع جزوه نخستین از این سلسله بررسیها گذشت ، دست پروردگان و وارثان سید روح‌الله خمینی فراوان چشمه‌ها بازی کردند ، فراوان شعبده‌ها به جهان و جهان‌نیان نمودند و روزگاری زخم‌هایی هول‌انگیز از تیغ بیداد اینان خورد . به کوتاه سخن ، کشند و سوختند و غارتیدند و همه را پای دین و حساب اعتقاد آنها دند که به پیش بینی حکیم فرزانه توس :

" زبان کسان از بی سود خویش بچویند و دین اندر آرنند پیش " .

سرمشق این طایفت ، به ادعای درست خودشان ، نوشته‌های " امام " ایشان است - " امامی " که در تعظیمش ، بی‌حد و بی‌مرز ، ولیک بی‌حاصل و بی‌پوده ، می‌کوشند و می‌خواهند تا ، شاید ، قداستی ارزانی وی دارند و قیامتی روحانی بر قامت آرایش ببوشانند . این مریدان متنعم از خوان گسترده ، جهان‌جوئی خمینی ، سوشنه‌های بی‌مابه‌ونا همگون و درهم ریخته و مغشوش و مغلوط وی را تا نزدیکیهای " وحی " خدائی بالامی کشند و آنانی را که بدان " آثار " به چشم چپ نتوانند نگریست به تعذیب و تعزیر محکوم می‌دارند . و مراد و مطلوب از همه

۱۱ - نگاه‌های گذرا به پیشینه این طایفت همدست و سازسید روح‌الله خمینی نیک می‌نماید که خاستگاه اجتماعی - طبقاتی ایشان ، عمده ، حاشیه و نواری بیرونی کم‌ما به ترس و کم‌فرهنگترین مشر جامعه ایرانی - اعم از شهری و روستائی و ، بالاخر ، روستائی - می‌بوده است و ایشان ، پیش از همدستی با خمینی و تشکیل دسته خاص خویش ، زندگی مغلوکی را ، انگل‌گونه ، یا مکیدن پس‌مانده حاش طبقات کم درآمد اجتماع ایرانی ، می‌گذرانیده‌اند . بدان ، اینک ، با ابداع و آزار ملت ، به آلا فوعلو فرسیده و به دستهای خطرناک خونخوار تبدیل یافته‌اند . قاضی القضاات پیشینشان بدانسان " نورشکم دم‌به‌دم " تافته است و چنان خمره‌ای از معده ساخته و بدانگونه کیهی پایان جیب‌لیاده از خواسته منطقی ساخته که دیگرش نتوان جیبیدن به‌ساده و بر روی تخته‌ای چرخ دار بدینسوی و آنسوی می‌کشند !!

این تلاشها مشروعیت بخشیدن به خوداست و به پاینده های حکومت جبارانه و مکارانه خویش و، در عین حال، نیک می نماید که جهد ما برای شناختن و شناساندن این "آثار" عزمی درست بوده است و حرکتی منطقی و عملی به موقع و کاری به جا، متولیان بتکدهٔ خمینی پایه های بسیار بافتند و می یافتند: تازنده بود و بود حقیرانه، و وقیحانه، مدحش می گفتند بدان امید که چیزی دردها نشان افکند و اینک نیز که مرده است و رفته، از "امامزاده ای" ساخته اند، که به گفتهٔ مشهور "حرمت اما مزاده را متولگی نگاه می دارد" !! این دل بستگان به مقام و شیفتگان منصب و این نفع جویان حریص سیری ناپذیر، با همهٔ دعوی شان در پایداری به اسلام، کار "اسلام" را بدان جای می کشانند که وسیله برای توجیه و تشریح جاه پرستیهای نامبارک و سود طلبیهای بی پایان آنان باشد، در راه اعتلای مقام آن "امامزاده" - که "فی الحقیقه، برای این نوکیسه ها معجزها کرده است و کرامتها بیست پرستی و نماد پرستی را بی پروا تبلیغ می کنند، از آن میانه مثالی و شاهی می آوریم مطلب را: آخوندکی بی پایه و بی فرهنگ و ولنگار در دفاع از "تاسیس حرم امام خمینی"، فراوان رطب و یابس به هم می بافت و چنین خزعبسل می نویسد (که از آوردن همه آن ترهات، برای پرهیز از دل آشوبه، خودداری می کنیم و به ذکر گزیده هائی بسنده) (۱۲):

"..... در چهار گوشهٔ ایران هر جا بقعه و معجزه و ضریحی برپا شده، اگر هم در مواردی از صحت و اصالت تاریخی برخوردار نباشد (۱۳)، بیانگر ژرفای عقیده و ایمان و عشق و علاقهٔ ایرانیان... است... مردم ما، ایمن بقعه ها را به علامت ایمان به تقوا و پاکی و علاقه به راستی و درستی و احترام به مشرک، و شجاعت، با عشق و شیدائی تمام برپا داشته اند..."

۱۲ - روزنامه "اطلاعات"، چاپ تهران، مورخ پنجشنبه ۷ خرداد ماه ۱۳۶۹.

۱۳ - تا کید از این بنده است. م.ت.

تا اینجای نوشته آخوندک ، بالاخص با جمع این دونکته که این مقابل —
 " درموردی از صحت و اصالت تاریخی برخوردار " نیستند و مردم آنها را " به
 علامت " ایمان و علاقه و احترام برپای ساخته اند ، توجیهی است
 غیر قابل انکار و تبلیفی است غیر قابل تردید بپستی را . مردک اگر
 اندک آگاهی از باورهای دینی دیگر مردمان می داشت و دیگر کتابهای هزار
 سال پیش امثال بیرونی (۱۴) را ، آن هم به اجمال ، خوانده بود (البته ،
 هزاران کتاب پس از آن پیشکش) ، می دانست که شیطان نیز در نماز
 بردن به اصنام و در نیایش او شان به همین گونه ، و عیناً " به همین گونه ،
 تعبیرها و حجّت آوریها توّسل می جویند و بر آنند که بتان را " به علامت " چیزی
 می پرستند و نه خود آن بیکرها را سجده می برند . به باور پرستندگان بتان ،
 هر یک از صنمها " علامت " چیزی و " نماد " مفهومی است همچون خدای آفتاب ،
 خدای روز ، خدای نیکی ، خدای بدی و اینان نه ذات و نفس آن چوب و
 سنگ و گل را می پرستند که به نیرو و مفهومی که در پس آنان هست نماز
 می برند . اینک این آخوندک لقب گرفته به " حجّت الاسلام والمسلمین " - و در
 حقیقت ، " مدعی الاسلام " - چگونه اسلام را - اسلامی را که صلاّی توحید در بخش
 عظیمی از جهان در انداخت و ، دقیقاً " با این نحوه " فکر جنگیدن آغازید که
 چوب و سنگ و گل را بنا بستی به عنوان " علامت " ، " مظهر " و " نماد "
 خدای یکتای بی همتا پرستید - با این آراء نا پذیرفتنی آشتی می دهد ،
 پرشی است که تنها با اتکا به کرامات سید روح الله خمینی می توان برایش
 پاسخی یافت و گرنه خرد و الای انسانی را در این میانه کاری نیست ؛ در وسط
 اینهمه سخنان نا مربوط و نا مرتبط ، خرد کار ساز آدمی مات است و منتر ؛
 باری ، به دنباله اظهار راحیه های آخوندک بازگردیم :

" کجای امام خمینی از این اما مزادگـــــــــــــــــان
 و احب النعظیم کمتر است ؟ فرق امام خمینی با امثال
 حضرت عبدالعظیم حسنی (ع) یا حضرت احمد بن موسی (ع)
 (شاه چراغ) چیست ؟ به چه دلیل مقام این بزرگواران از

۱۴ - ابوریحان محمد بن احمد ، ریاضی دان ، محقق و فیلسوف ایرانی متولّد
 سال ۳۶۲ و متوفی به سال ۴۴۰ ه . ق .

" ایشان بالاتر است ؟ آیا فرق آنها جز این است که امام ، در همین نزدیکیها ساده و آسان در دسترس مایوده [۱] و ما او را دیده ایم و با گوشت و پوست و خون [۱] احساس کرده ایم؟ حقیقت آن است که هنوز امام در هالهٔ غیبت تاریخی " [۱] و "فاصله" زمانی " قرار نگرفته که از ما دور شود و دوری او... در چشم ماهیبت آمیخته با ایهام و تقدس و تعظیم و تواضع یابد از آن گونه که در مورد این بزرگان یافته است... این یک نکتهٔ مهم روانشناسی تاریخی [۱] است... امام حتی از این بزرگواران احق به احترام و اولی به تکریم است زیرا هیچیک از این بزرگان این توفیق... را نیافتند که پرچم پرافتخار اسلام را بر فراز کشور ایران و نیز سراسر جهان [۱۵] ، برافرازند [۱۶] "

و سپس ، برای آن که به پرت و پلا گوئی خود رنگ بیان فکری عام و همه گیر دهد و " امام " خویش را یگانه موضوع این بیهوده حکم و نامعقول رأی جلوه ندهد ، و ، به بیان ساده ، برایش شریکی بتراشد ، به افاضات خود چنیسن ادامت می دهد - آن هم دربارهٔ فردی که همگانش نیک می شناسند :

" ما ، شهیدگرا نقد حضرت نواب صفوی را نیز کمتر از آن بزرگواران نمی دانیم " [۱۶]

و ، در پی آن :

" ... چنین توفیقی برای هیچکس از بزرگان و امامزادگان واجب التعظیم فراهم نیامده است و

۱۵ - تا کید از این بنده است . م . ت .

۱۶ - و بر پایهٔ این استدلال خنده آور ، در نظر آخوندک ، " امام " از چهارده معصوم هم " احق به احترام و اولی به تکریم است " زیرا ایشان نیز ، هیچکشان ، پرچم پرافتخار اسلام را بر فراز کشور ایران و نیز سراسر جهان " [۱۶] - به اهتزاز در نیآوردند !

امام، از این وجه نظریات‌ها پیشی گرفته است. از اینها گذشته، تسلط و تطلع امام برفقه و فلسفه و عرفان و به خصوص ژرفائی بعد عرفانی او که در اشعار و غزلیهای عارفانه او، پس از مرگ او آشکار شد [۱۷]، از او در میان رهبران انقلابی جهان موجودی استثنائی ساخت [۱۸] (و به خصوص اشاره می‌کنم به نامه‌هایشان به احمد آقا و همسر ایشان ۰۰۰). اگر کسی مدعی است اما مزادگان ۰۰۰، از جهات علمی و عملی و مبارزاتی و جهاد و شجاعت و شهادت از امام خمینی برتر بوده‌اند، بر او ست که این نکته را به اثبات رساند و مسأله را از گفته‌مان برگرداند...."

(و آخوندک، با این جمله آخرین، مچ خویش را بازمی‌کند که از اصول ابتدائی فقه نیز نا آگاه است زیرا که او مدعی برتری "امام" است و، بنا بر قاعده "البیتة علی المدعی"، او ست که باید بینه و دلیل و مدرک و شاهد بیاورد و ارائه دارد، نه آن که همهٔ ابنای روزگار برگردند و وی را از گفت‌هاش برگردانند [۱۹])

و بعد، آخوندک، با وقاحت تام و بی‌آزمی تمام حاصل حجّت‌آوری حریفان احتمالی را - که خود وی، دوسطربالانتر، مضرانه و، چنان که دیدیم، خلاف قواعد اولیة استدلال، خواستار می‌بوده است - پیشاپیش تخطئه و رد می‌کند و می‌نویسد:

" اما پیشاپیش می‌گویم که چنین مدعائی [یعنی برتری اولیاء و اقطاب بزرگان و اما مزادگان برسید روح الله خمینی] قابل اثبات نیست...." [۲۰] و برتری خمینی به این مطالب متکی است که "..... هیچک از بزرگان و اما مزادگان و علما و

۱۷ - تا کید از این بنده است، نمودن میزان فهم ادبی و سطح شعور فلسفی / عرفانی آخوندک را م. ت. . .

فقها و زهاد و عبا دواهل جهاد جامعیت امام خمینی را نداشته اند [(۱۸)] ایرقدرتی را نکست نداده و رژیم را سرنگون نکرده و نظام مقتدری را به وجود نیآورده است ...".

مداح سخیف گوی ، که گوی چا پلوسی را در خم چوگان هرزه درائی دارد ، با طیل خویش را بدینسان بی میگیرد :

" مردان مخلص و مجاهدی چون زید بن علی بن - الحسین و حسین بن علی شهید فخ ، با مجذوبینی از خود شده در عشق و عرفان ، چون مولانا محمد بلخی روی و خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در وجود امام خمینی یکدیگر را ملاقات کرده بودند ؛ امام خمینی شیخ طوسی و شیخ مفید و سید مرتضی و سید رضی را تا سید شرف الدین و کاشف العظام و علامه امینی در خود جمع کرده بود و یگ تنه ، کار میرزا [ی شیرازی] و سید جمال [الدین اسدآبادی] را توأماً انجام داد آنچه در دوره امام خمینی تحقق خارجی یافت ، در طول تاریخ انسانها نمونه ندارد"

باری ، این بنده ، از آوردن این چنین انبوهی شکر ف از مهمل ، هم خسته شد و هم شرمگین و دوستانی را که شوقی به قرائت کامل مدیحه - و البته استفادت و استغاضت نام و تمام ؛ - باشد به متن مطول آن " چا پلوسی نامه " اشعرتاز انگیز - که مانده اش بسیار است - رهنمون می شود - به شرح ذیل شماره ۱۲ " دیباچه " حاضر . سهل است که آدمی قلم را به هر سوی که دلش و سودش کشید بچرخاند و زبان را به هر جانب که هوس کرد و نفعش خواست بلفزان دولیک مسرد خردمند زمام قلم و لگام زبان را به کف خواهش دل و هوس جان واقتضای سود رهانمی سازد . شایان انسانی اجل است که به امید لقمه نانی و چند روز مهقامی

۱۸ - که این ، به اصطلاح ، " دلیلی " که آخوندک بدان اتکا کرده است خود ادعا و عین ادعاست و اصلاً و ابداً چیزی را ثابت نمی تواند کرد . ادعای او به جای " دلیل " جازدن از مقوله سفسطه است و مغلطه و نه کار مردان اندیشه و خداوندان رأی .

به مداحیهای چنین حقارت آوردست زنده!

اگر سید روح الله خمینی، بر مغز خود فشار بسیار آورده است و چنانچه
 بیتی "نظم" سرهم کرده - که برخیشان با قواعد شکلی اولیه و ساده
 نظم پردازی نیز انطباق ندارند، تا چه رسد به مفهوم و مضمون "شعر" - و
 اسنک، سراشخواران کم مایه اش آنها را "شعر عرفانی" جای می خواهند زد -
 آن هم به فرهیختگان شعرشناس و عرفان بزوه ایرانی! - کارنامه عمل خود
 وی، به گونه ای انکارناپذیر، می نماید که او هزاران فرسنگ از مفاهیم
 ظریف و معانی دلکش و بدیع عرفان فاصله داشته است و چیزی از آن جهان
 نورانی و عالم روحانی و سیر معنوی در نمی توانسته است یافت و وی را بدان
 خطه بهشت آئین نه راهی بوده است و نه گذاری و نه گذری. داعیه داری عرفان
 و بر تخت ایران خدائی، به خود کامی و جتاری، تکیه زدن، بیا یکدیگر ناسازگارند
 و سخت ناسازگار، نه ناسازگار که از هم متنافرو به هم رشتن چند بیت "نظم" و
 آغوشن و یا آراشتنشان به زیوری از واژه های چندپهلوی و پرایهام، ولیسک
 قالبی، عرفانی / جسمانی، کار را توجیه نمی تواند کرد و ناسازگاری و تنافر
 را مرتفع نمی تواند ساخت. مگر از ده خیمی چون تیمور گورکان را جای آن
 بود که با خواندن آیات شریف کلام خدای آب پاکی بر اعمال شنیع و ننگین
 خویش ریزد و دفتر سیئات اعمال خود را بشوید و مطهر و طاهر سازد؟ مگر "محتسب"
 رسوا، امیرمبارزالدین محمد آل مظفر، تلاوت قرآن مجید نمی کرد و نابدال آباد
 بدنام و گند آوازه باقی نماند و باقی نخواهد ماند؟ "دو صد گفته چون نیم
 کردار نیست."

در این میانه، در میانه آنچه گذشت و می گذرد، دلم بر حال وطنم،
 بر حال هموطنانم، بر حال فرهنگ جهان افروز و دیرینه سال وفا خرو بر جلال
 وهستی ساز وهستی بان وهستی گستر میهنم می سوزد که "عندلیبان راجه پیش
 آمد هزاران راجه شد"؟ چه شده است که شوم جنیدی، زشت زاغی و بس آواز
 غرابی را گله ای از کرکسان مردار خوار بر آن شده اند تا بر جای همای فرخ بسال
 فرهنگ زیبای و بزرگ و پر بار ملت ما نشانند و ابجد خوانی را که خیری از عرفان
 انسان آفرین و انسانگرای ایران زمین ندارد و آواشی گذرا از آن مقام
 دلنشین به گوشش نیامده، عرفانی مردی بشناسندش و بشناسندش؟ "تفویض
 تو ای چرخ گردان تفویض"

سید روح الله خمینی نه به چهار دهه پیش واپس می نگرد که واپس نگری
 و واپس گرایش از هجده دهه نیز در می گذرد، آراء وی عتیق است و عتیق و حتی

از آراء و نظریات امثال ابن دیمان و مرقیون و مانسی نیز کهنه تر، اگر مقایسه‌ای اجمالی کنیم به این نتیجه متفن و مسلّم می‌رسیم که خمینی افکار این کهن اندیشه‌گران را نیز در نتوانسته است یافت و پای رفتارها این سترگان دنیای باستان رای و نظر را نیز نداشته. خمینی پدیده‌ی یگانه‌ایست در جهان اندیشه و سنگواره، بیجان و بیروح و بیحرکتی در میانه دنیای زنده و پرکوش و پرتوان و پرتحرک و پویا و به‌پشتازنده و برکت‌گستر فکر انسانی. آن سیرلایزالی که درنگ نمی‌آورد و زمان حال را نمی‌شناسد، پایشان گذشته می‌نهد و گردن می‌کشدومی کوشدومی کوشد تا هرچه دورتر، هرچه بارورتر و هرچه شتابنده‌تر، رمزهای غیرقابل دسترس آینده را در برابر دیدگان مشتاق خویش مجسم سازد و از چشمه امید دست‌یابی به دست‌نایافتنیها سیراب شود. در این سیر و در این نکاپوی جاودانه نه درنگ را جایی است و نه درنگی مردی چون سیدروح‌الله خمینی را. این عرصه‌نایبداکرانه، جایگاه شیردلانسی است که جرات پنجه‌درا فکندن با نا شناخته‌ها را دارد و بر سر آنند که کشور آینده را بگشایند و "قلعه سنگباران" مجهولات را زیر و بر سازند. در این آوردگاه، پرجوش و پرخروش سنگواره‌های بیرون آمده از اعماق قرون تاریک گذشته‌ها، در زیر سم سمند سرکش و بادپیمای و آسمان‌پوی شهسواران خستگی‌ناپذیر اندیشه، خورد و ناچیزی شوند، گرد می‌شوند، دود می‌شوند و برهوا می‌روند. با مسدودان، روزنامه‌های رسیده از آلمان را ورق می‌زدند و به‌گفته، قدامت‌تفحی می‌کردند. ملیح‌کنایت دلنشین، یکیشان (۱۹) نقل قولی از هنرمند و هنرپیشه نامدار جهان، چارلی چاپلین، می‌داشت درباره، هیتلر. چاپلین، با کنایت طنزآمیز خود گفته بود که "آلمانیان را شوخ‌طبعی اگر اندکی بیش می‌بود، هرگز دلقکی دوره‌گرد را به عنوان "پیشوا" بر نمی‌گزیدند!"

و این گفته، این بنده را به این فکر فرو برد که ما ایرانیان را چه؟
ما را چه، اگر اندکی بیش با کم می‌بود، به این فتنه‌جها نسوز گرفتار نمی‌آمدیم؟

۱۹ - روزنامه، "دی ولت"، چاپ هامبورگ، مورخ ۱۳ آوریل ۱۹۹۱،

صفحه ۱۷

نمی دانم و پاسخ گفتن را بر نمی تابم !
 اما ایمان قاطع دارم، با تمام وجودم، که گرچه در خرابات جهان ،
 و در کشمکش روزگار " صوفیان و استدند از گرومی همه رخت " و تنها " دل ما
 بود که در خانه خمار بماند " ، مردم نیک سیرت و روشن ضمیر و پولاد دوش میهن
 ما - که از چشمه گه خورشید آمده اند و به پردیس همیشه بهار رنیک بختی نیز رسید
 خواهند - نه دیر که زود ، خویشتن را ، و تنها با اتکاء به توان شگفت انگیز و
 بی بدیل و بی همانند خود ، ازین ورطه بلا نجات خواهند بخشید و بویا شسی
 ابدی خویش را به سوی خطه فردا ها از سرخواهند گرفت . مروری در تاریخ مکتب
 بزرگ و بزرگ اندیش ما می نمایاند که در گذرگاه زیستان ، اگر گاه ، ابلسانی
 ضاک و شراره برایشان بسته اند و یا دجالانی آدمی خواره ، به جادو ، فریفته -
 اندشان ، در مسیر مقدر و محتوم توفیق و روز بهشان تغییر دادن نتوانسته اند
 - و نخواهند توانست .

باری ، اینک در پی مقصود هدفی که برای خود برگزیده بودیم تا ، " به
 تدریج ، نوشته ها و آثار سید روح الله خمینی را به زیر ذره بین نقد و تحلیلی
 " آوریم و " آنچه را که در لابه لای سطور نهفته مانده و نا گفته ، آشکار " سازیم ،
 و این را خدمتی دانستیم و می دانیم . ایران و ایرانیان را ، ایران فردا و
 ایرانیان فردا را - پس از بررسی کتاب " کشف اسرار " که سال گذشته صورت
 گرفت (۲۰) - به نقد کتابی دیگر از وی دست می آوریم ، کتابی که ، بهتر از
 از همه نوشته های خمینی ، دید سیاسی ، و اندرا س آراء کشورمداری و مملکتداری

۲۰ - توانگر ، دکتر مرزبان ؛ " نا آگاهی و پوسیدگی " ، سی - سی در
 نوشته های سید روح الله خمینی ، کتاب نخست : کشف اسرار ، (لندن ، نشر
 نوآوران ، شهریور ماه ۱۳۶۹)

اورا آشکار می سازد: "ولایت فقیه" (حکومت اسلامی) .
 این بنده نوشت که داعیه داران رهاشی ایران ".... اگر یک بار، و
 آن هم به نیت نگاه، نوشته های خمینی را خوانده بودند، هرگز و هرگز جرأت
 آن نمی کردند که، چنین دست بسته و ذلیل، خود را و کشور را به زیرنگی—
 نکبت با روی بکشانند و در آن ادب رودر آن ورطه هراس انگیز جور و ستم وانندوه
 و مرگ رها سازند" (۲۱) . در این میانه، کتاب "ولایت فقیه" - که "حکومت
 اسلامی" را، در دید سید روح الله خمینی، توصیف و تشریح می کند- واجد
 اهمیت و صاحب وزن بسیار است و بلاخص در باره این کتاب باید گفت که کاشش
 ایرانیان، خوانده بودند، ما ایرانیان خوانده بودیم؛ کاش بی شک و
 بی شبهه، اگر کتاب موضوع سخن خوانده شده بود- خوانده بودیمش- سیر حادثات
 و جریان رویدادها در کشور بلازده ما، جز این می شد که شد و جز این می بود که
 هست .

شکل کتاب و معرفی نسخه مورد استناد

کتاب " ولایت فقیه "، در مقایسه با کتاب " کشف الاسرار " - که پیش ازین، مورد نقد و تحلیل ما قرار گرفت (۱) - از نظر ریخت و نحوه تنظیم، پیشرفته است؛ جمله بندی دارد، " پاراگراف " گزاری دارد، فهرست دارد و فصل بندی - هر چند نارسا و بسیار کلی، جمله ها، با علامت گذاری، از هم جدا می شوند - هر چند در تعیین و تشخیص جمله ها، فایده یا ضوابطی مشخص و نیل - قواعد مرسوم، به دقت شایسته، به کار گرفته نشده است. جای جای، علامتهای استوانه‌نویسی امروزی، همچون " ویرگول "، " پرانتز "، خط فاصله، " گیومه " و امثال آن نیز به کار رفته‌اند.

جایی در سراسر کتاب از تاریخ و محل جغرافیائی نوشتن کتاب ذکر نرفته است و محل چاپ نسخه نیز نا نوشته و نا گفته مانده و خواننده جستجوگر و کنجکا و راگزیری نیست مگر آن که، با تکیه به آثارها و قرینه‌های معلوم سازد که کتاب در کجای به چاپ رسیده است. این نارسائیه‌ها و دیگر تقصیصها - موجب افتاده که معرفی نسخه‌ای از یک کتاب چاپ شده ضرورت یابد، اگر چه نا متعارف و غیر معمول می نماید، معرفی نسخه، معمولاً، برای نوشته‌ها و جزوه‌ها و کتابهای خطی انجام می گیرد و آنچه به چاپ رسیده است، عادتاً، حاوی مشخصاتی است که، خود به خود و نیک، نسخه مورد بهره برداری را معین و معلوم می دارد.

باری، نسخه‌ای که در دسترس و مورد استناد ما است، در قطع ۲۱/۲×۱۴/۶ سانتیمتر به چاپ رسیده است بر روی کاغذی، از نظر کیفیت، متوسط، کسه با وجود ضخامت، خطوط چاپ شده در پشت صفحه را نیز، به گونه‌ای مبهم، ولیک نا مطبوع و چشم آزار، نمایان می دارد. کتاب حاوی ۲۰۸ صفحه است و تجلید با مقوای شیری رنگ براق انجام گرفته. روش چاپ، ظاهراً، " افست " است از روی چاپی پیشین که خود آن چاپ پیشین با حروف سربی ۱۸ بالنسبه کهنه،

۱ - مراجعه شود به ذیل شماره ۲۰ " دیباچه " رساله حاضر.

دستی ، حروفچینی شده بوده است . اثرظاهری چاپ ، نبود فرورفتگی حاصل از فشار فیزیکی نقش حروف سربی بر نسج کاغذ ، موردی چندتصحیح اغلاظ و اصلاح کلمات با خط دستی (۲) و وجود خطوط و سایه‌هایی که جز " لاینفک چاپ " افست " پست است (۳) همه و همه گواهند " افست " بودن چاپ نسخه " ما . حروفی که در چاپ نخستین به کار گرفته شده‌اند ، مواردی اندک ، شکستگی دارند (۴) . به کارگرفت حرف ، مثلا " ، " بی " وسط ، به جای " پ " اول و یا " ی " چسبیده به جای " ی " آخرین گاه‌گذاری دیده می شود (۵) .

غلط چاپی در متن به هم می رسد ولیک نه زیاد (۶) .

بر روی جلد مقوایی ، در بالا در طرف راست ، با حروف چاپی ۴۸ سیاه ، نوشته شده است " ولایت فقیه " و اندکی پائینتر ، با حروف ۳۶ ، " (حکومت اسلامی) " و در زیر آن ، با حروف ۱۸ سیاه ، " امام خمینی " ، از این قید و ذکر آخرین می توان تعبیر کرد : " به قلم امام خمینی " و یا " نوشته امام خمینی " و یا " تقریر امام خمینی " .

در نیمه پائینی مقوای پشت جلد ، تصویر عکاسی شده‌ای از خمینی است ، نشسته ، چهارزانو ، پشت به دیوار ، عمامه بپوشیده ، بدون عبا ، در برابر میزکی کوتاه پایه . در سوی دست چپ وی شماری کتاب و جزوه و دفتر است بر هم انباشته و در طرف دست راستش ، مفرشی با مخدعه‌ای خمینی خود ، به همان گونه که ، بنا بر نقل راویان ، عادتش و خویش ، در همه حالات ، می بوده ، نگاه به زیرافکننده است (۷) و به میزک روبه روی خویش خیره شده .

۲ - صفحه‌های ۲۹ ، ۴۰ ، ۱۳۳ ، ۱۳۶ ، ۱۵۲ ، ۱۹۲ ، ۲۰۸ ، ۰۰۰۰ در این رساله ، از این نقطه به بعد ، هر کجای ، چه در متن و چه در ذیل ، تنها ذکر شماره ، صفحه با صفحه‌هایی می رود و به همراه نام و دیگر مشخصه‌های ماء خدمت مذکور نمی افتد ، مقصود شماره ، صفحه ، کتاب " ولایت فقیه " است که به معرفی نسخه ، مورد استنادمان ، اینک دست‌آزیده ایم ، فی المثل ، در ذیل حاضر ، غرض از " صفحه‌های ۲۹ ، ۴۰ ، ۰۰۰۰ " صفحه‌های ۲۹ ، ۴۰ " ولایت فقیه " مورد استناد ما است . ۳ - صفحه‌های ۳۳ ، ۴۱ ، ۶۷ ، ۱۳۲ ، ۱۳۶ ، ۱۵۱ ، ۱۸۷ ، ۰۰۰۰ - صفحه‌های ۸۲ و ۱۸۷ ، مثلا " ۵ - صفحه ۱۹۳ ، مثلا " ۶ - صفحه ۱۸۶ ، مثلا " ۷ - برای نمونه مراجعه شود به :

Scholl-Latour, P.; "Allah ist mit den Standhaften",
(Frankfurt/Main, Ulstein Sachbuch, 1989), s.194.

در چاپ پشت جلد نسخه مورد استفاده این بنده تنها یک رنگ بر روی مقوای شیری رنگ به کار برده شده است؛ مرکبی به رنگ قهوه‌ای با اندک غباری وسایه‌ای از جگری.

بر روی اول ورق نخستین کتاب، در درون مستطیلی که از هر لبه کاغذ بین یک ونیم تا دو سانتیمتر فاصله دارد، در نیمه بالائی مستطیل، با حروف ۱۸ سیاه، رقمی شده است؛ "امام خمینی مدظله العالی"، اندکی در زیر آن، در وسط مستطیل، با حروف ۲۴ سیاه، "ولایت فقیه" و در پایینش، با زیبا حروف ۱۸ سیاه، "((حکومت اسلامی))"، و دیگر، برخلاف روش معمول و متداول به روزگار ما، بر روی این صفحه ذکر از نام ناشر و محل و تاریخ نشر گرفته است. بر روی دوم این نخستین ورق، در سمت دست راست پائین صفحه، با حروف ۱۲ سیاه، نوشته شده است:

"امام خمینی (روح الله الموسوی الخمينی)

ولایت فقیه

چاپ جدید: ۱۳۵۷"

بر روی این صفحه نیز نام چاپخانه، محل چاپ و تعداد نسخه‌های چاپ شده و ذکر آن که نسخه کتاب از چندمین چاپ اشراف است، مذکور نیافتاده. بر عطف کتاب چیزی رقمی نشده است و در آخر، بر پشت جلد مقوایی، تنها و تنها منقوش است:

"بها ۱۰۰ ریال . والسلام"

کیفیت چاپ، که با حروف ۱۸ انجام گرفته، بسیار بد و بسیار پست است، به گونه‌ای که خواندنش، گاه، چشم را می‌آزارد و آدمی را خسته می‌سازد. نوع کاغذ به کار رفته نیز بر ملال آوری چاپ و اوجاها و انحناهای نامناسب و سوس حروف غریبه، در چشم خواننده ایرانی، می‌افزاید.

تاریخ چاپ به دست داده شده است زیرا، بدانسان که رفت، در پشت ورق نخستین، مرقوم رفته است: "چاپ جدید: ۱۳۵۷"

در سراسر کتاب نامی از ناشر برده و نشانی از آن داده نشده است. گوئیا در میان نمی‌بوده و خود مؤلف به طبع و نشر اقدام کرده بوده است.

و اما محل چاپ:

نسخه مورد استفاده ما، به یقین، در ایران "افست" و چاپ شده است زیرا حروف چاپی پشت جلد، روی و پشت ورق نخستین کتاب و نیز صفحه ۳، که

فهرست کتاب باشد، همگی از حروفی اند که در ایران معمول و متداولند و به دیدهٔ ما ایرانیان آشنا. ولیک نسخهٔ اصلی - نسخه‌ای که "افست" از روی آن انجام پذیرفته - بنا بر قرائن و شواهدی، که به پاره‌ای شان اشارت می‌کنیم، در خارج از ایران، به چاپ رسیده است:

- حروف سیاهی که در چاپ عناوین ابواب به کار گرفته شده - و ، تقریباً "به اندازهٔ حروف ۲۴ سیاه معمول در ایران هستند - همگی حروف چاپی خط "رقعی" اند که در سرزمینهای تازی زبان و تازی نویس - مورد استفادت قرار می‌گیرند،

- حروف به کار رفته در چاپ متن، اکثراً "، در نظر خوانندهٔ ایرانی نامتعارف و بیگانه می‌نمایند و انحناها و چرخشها و، در مواقعی بسیار، نقطه - گذاریهایشان، سوای چیزی است که در حروف صنعت چاپ در ایران رواج و تداول دارد،

- حروف چین و مصحح، هردو، حرفهای ویژهٔ نوشتن زبان فارسی را، به حدی که ملکه‌شان باشد، نمی‌شناخته‌اند و لهذا، "ز" و "ز"، "دال"، "دال" و "ک" و "ک" را، گاه گذاری، بر جای هم نشانده‌اند (۸) و گذشته‌اند.

- درجائی از کتاب نوشته شده است (۹):

"... پس از نشر چاپ اول این کتاب عمّال سفارت (سفارت رژیم شاه در عراق) بی‌باخاسته و حرکات مذبحانه‌ای کردند و خود را بیش از پیش رسوا نمودند...".
برپایهٔ این جمله، علی‌الاصول، چاپ کتاب باید در کشور عراق صورت گرفته باشد تا درش ".... عمّال سفارت (.... رژیم شاه....) بی‌باخاسته و حرکات مذبحانه‌ای.... کرده باشند و گرنه مستبعد می‌نماید - البته - نه محال - که کتاب، فی‌المثل، در سودان چاپ شده و، در پی آن، سفارت آن روزی ایران در عراق دست به ابراز واکنشی زده باشد.

۸ - صفحه‌های ۲۰۳ و ۲۰۴، به عنوان مثال

با اتکای به این نکته‌ها، به ظنّ قریب به قطع، می‌توان نتیجه گرفت که چاپ نخستین کتاب مورد گفتگوی ما، در کشور عراق انجام پذیر شده است. حضور و اقامت طولانی خمینی نیز در این مملکت، به هنگام تبعیدش از ایران، این ظنّ را بسیار تقویت می‌کند و به قطع نزدیک.

تاریخ تحریر رساله نیز در جایی از متن نوشته شده است و انگار کسی نویسنده و مؤلف بدان حاجتی نمی‌دیده است و آن را ضروری نیافته. آنانی که با کتاب و نوشته سروکار دارند نیک آگاهند که دانستن تاریخ نوشتن کتابی یا مقاله‌ای از چه میزان اهمیت برخوردار است و نه تنها سیر تطوّر و تکامل اندیشه، مؤلف و نویسنده را می‌نماید که امکان داوری درست پیرامون اثر را نیز، در متن زمانه و در آئینه حوادث، نیرومی بخشد و منتقد و سنجگر رایاری فراوان می‌دهد تا با واقع بینی بیشتر و عینی‌تر به مطلب بنگرد و ایراز نظر و اظهار رأی دارد. در این باره نیز ما می‌کوشیم تا با تکیه به آنچه در صفحه‌های رساله مندرج است و در ضمن مطالب آمده، به تقریب، تاریخ تحریر را برآورد کنیم:

کتاب "ولایت فقیه"، به طور مسلم، پس از نشر یافتن و شهرت گرفتن رساله جلال آل احمد، به نام "غرب زدگی"، نوشته شده است چه در دو جای (۱۰) صفت "غرب زده" را به کار می‌گیرد. اصطلاح "غرب زدگی"، را برای نخست بار، آل احمد سکه زد و رائج ساخت و سید روح الله خمینی هم، خالی از هرتردیدی، آن را از او آموخت و گرنه خمینی را در هیچ عرصه‌ای، از جمله وبه ویژه در عرصه مباحث بیان و ظرافت گفتار، ذوقی و ابتکاری و ابداعی نمی‌بوده است. نخستین چاپ و نشر "غرب زدگی" به سال ۱۳۴۱ هجری شمسی انجام گرفت (۱۱).

۱۰ - صفحه ۲۳ و صفحه ۱۹۰

۱۱ - آل احمد، شمس: "از چشم برادر"، (قم، انتشارات کتاب سعیدی، تابستان ۱۳۶۹)، صفحه‌های ۲۶۲ تا ۲۶۶. شمس آل احمد، در صفحه‌های مذکور، به این تردید، که برخی راست، نیز می‌پردازد که آیا برادرش، جلال آل احمد، منبع "اندیشه" و "واضع" واژه، "غرب زدگی" بوده است یا نه و آیا فضل تقدّم با دکتر احمد فرید است یا نه.

درجائی دیگر از کتاب (۱۲) به آتش زدن مسجد اقصی اشارت می رود (۱۳). این مسجد که برای مسلمانان جهان همگی حائز اهمیت و قداست بسیار است، به سال ۱۳۴۸ هجری شمسی (برابر با سال ۱۹۶۹ میلادی)، و حدود دو سال پس از اشغال بیت المقدس از سوی نیروهای اسرائیلی، به آتش کشیده شد. برای این وجه، تاریخ نوشتن کتاب، پس از سال ۱۳۴۸ می بایستی بود.

خمینی، در کتاب موضوع بررسی ما، به جشنهای دوهزاروپانصدمین سال بنیادگذاری شاهنشاهی ایران اعتراض می کند (۱۴) و می نویسد که خداوند از حاکم جور بازخواست اعمال نکوهیده اش را خواهد کرد و خواهد پرسید که "چرا جشن چند هزار ساله برپا داشتی؟ چرا مال مردم را صرف تاجگذاری و آن جشن گذاشتی کردی؟". چون جشنهای مذکور در مهرماه ۱۳۵۰ برگزار شد بنا بر این کتاب "ولایت فقیه" باید در تاریخی پس از آن به رشته تحریر درآمده باشد.

در یکی از صفحه های آغازین رساله آمده است (۱۵):

"... کشتاری که قریب ۱۵ سال است بدست اربابهای این

هیئت های حاکمه درویش نام واقع می شود".

از این نکته می توان استنتاج کرد که رساله حدود پانزده سال پس از آغاز نبردهای ویتنام نوشته شده است و اگر شروع جنگ ویتنام را، با مداخلت مستقیم امریکائیان (که اشارت خمینی به "اربابهای هیئتهای حاکمه" بدانان است) و پس از شکست مفتضحانه فرانسویان به سال ۱۹۵۳، اواخر دهه سالهای ۱۹۵۰ بدانیم، زمان نوشتن کتاب آغاز دهه ۱۹۷۰ میلادی خواهد بود.

یکی از مریدان فرنگی و انگلیسی تبار سید روح الله خمینی، در کتاب خودش، نه تنها سال، که روزهای پیدایش و تقریر رساله "ولایت فقیه" را هم برابریان معین می دارد و می نویسد (۱۶) که رساله موصوف، مجموعه ای از

۱۲ - صفحه ۱۶۱ - ۱۳ - مسجد اقصی، در بیت المقدس است و محلی که معراج

حضرت پیامبر (ص) در پانزدهمین سال بعثت، آغاز گرفت. ۱۴ - صفحه ۱۵۶

۱۵ - صفحه ۱۶

Algar, Hamid; "Islam and Revolution", - ۱۶

(London, KPI Ltd., 1985), p.25.

گفتارهای درسی خمینی است در نجف ، که در فاصله یکم تا نوزدهم بهمن ماه ۱۳۴۸ (۲۱ ژانویه تا ۸ فوریه سال ۱۹۷۰ میلادی) ایراد ، از سوی طلبه‌های تحریرو ، سپس ، به صورت کتابی طبع و نشر شده است .
این گفته را دواشکال است و لهدا درست و صادقانه نمی توانش انگاشت و نمی توانش پذیرفت :

نخست - به شرحی که رقمی شد ، خمینی در متن رساله به جشنهای بنیانگذاری شاهنشاهی ایران اشارت می برد ، و ، در این مورد خاص ، به حق ، به برپائی آنها اعتراض می کند . چون جشنهای نامبرده در مهرماه سال ۱۳۵۰ برپای شده بوده اند ، درسهای خمینی نمی توانند ، در تاریخی مقدم بر آنها ، یعنی در نوزده روز اول بهمن ماه ۱۳۴۸ ، بدانها پرداخت .

دو دیگر - از نادروستی سال که در گذریم و ، فی المثل ، فرض را بر آن بگیریم که در سهانه در بهمن ماه ۱۳۴۸ که در بهمن ماه ۱۳۵۰ - یعنی چند ماهی پس از جشنهای دوهزاروپانصد مین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران - تقریر شده یا شد ، بیان همه مطالب رساله ظرف مدت تنها هجده / نوزده روز سخت محل تردید خواهد بود و بیشتر به زیاده رویهایی ماننده که مریدان صافی ، گهگاه ، و مداحان ابن الوقت ، همواره ، پیرامون توان و قدرت مرشد خرقه پوش خویش و یا معدوح رعناي خود به کار داشته اند و به کار می دارند .

براین پایه ، سخنان مرید خمینی را پذیرفتن نمی توانیم و تاریخ تحریر رساله را به زمانی بعد از مهرماه ۱۳۵۰ می دانیم . تعیین تاریخ درست و دقیق ، دست کم در حال حاضر ، برای این بنده میسر نیست .

در کار چاپ کتاب " ولایت فقیه " ، از نظر شکلی و به کار گرفتن علائم روشن نویسی و ادات سهیل قرائت متن ، در قیاس با چاپ " کشف اسرار " ، پیشرفت بسیاری رویداده است و اغراقش نباید انگاشت که گفته آید تفاوت از زمین تا آسمان است . اما ، و با همه این احوال ، بیدقتیها و لای لیاگیریها نیز اندک نیستند - لغزشهای کوچکی که با مختصری توجه و اندکی صرف وقت می توانستشان جلوگیری شود . چند مناللی بیاوریم و مطلب را به پایانش رسانیم :

- گاه برای نوشتن نقل قولی از " گیومه " یاری می گیرد و در آغاز جمله منقول علامت مذکور را می نهاد اما ، فرا موشش می کند که ببندد (۱۷) !

– گاه عکس آنچه را در بالا ذکر شد معمول می دارد: نقل قولی را بدون
استفادت از " گیومه " درج می کنند و لیکش با آوردن " گیومه " پایان می
بخشد (۱۸)!

– در مواردی موفور از " برانتز " به جای " گیومه " سودمی جویند و،
علی الظاهر، توفیری میان آن دو علامت، که هر یکشان در جایش خاص و برای
مرادی ویژه باید به کار رفت، نمی نهد (۱۹).

– در صفحه هائی بسیار، نقل قول هائی را در داخل " گیومه " می آورد
ولیک از ذکر منبع و ماءخذ و مستند پفره می رود (۲۰).

۱۸ – صفحه های ۱۴۹ و ۱۸۸

۱۹ – صفحه ۱۱۲، فی المثل

۲۰ – صفحه های ۸، ۱۱، ۱۵، ۲۰، ۲۳،

منابع کتاب

نقیمه عمده‌ای که کتاب "کشف اسرار" رامی بود، در کتاب "ولایت فقیه" نیزبای برجاست وسخت به چشم می خورد و آن همانابی اعتنائی به منابع و مآخذ احتجاج واستدلال است ومبانی سخن .

سیدروح الله خمینی ، ظاهرا " ، نیازی نمی بیند که منابع سخنمان خویش را به شکلی جامع و کامل بشناساند و معرفی سازد درحالی که این امر از الفبای تحقیق و پژوهش است و از مبانی نخستین دلیل آوری وسخنوری .

کتاب را پایانه‌ای نیست تا فهرست منابع را عرضه دارد و از این راه به جویندگان آینده مددی دهد و پژوهشگران راباری رساند و در پانویسهای متن هم ، در هیچ جای ، معرفی ، بدان نهج که باید و شاید ، انجام نمی پذیرد (گواهی که بسیار بهتر از وضع به هم آشفته و درهم ریخته "کشف اسرار" است) .
مثالهایی چند تقدیم داریم تا چگونگی امر واضحتر شود :

در معرفی منبعی ، در ذیل صفحه‌ای ، می نویسد (۱) :

" علل الشرایع ۱ / ۱۸۳ ، حدیث ۹ "

و دیگر متعرض آن نمی شود که نام نویسنده ، نام ونشانی ناشر ، تاریخ چاپ و نشر ، شماره چاپ و نشر و غیره را معلوم دارد و به خواننده عرضه کند ، درحالی که ، بسیار محتمل است ، کتابهایی متعدد را ، از نویسندگان و مؤلفان متفاوت ، یک عنوان باشد (۲) ، همچنین ، بسیار ممکن است ، یک کتاب از یک نویسنده و مؤلف چاپهای مختلف خورده باشد و ، لاجرم ، شماره صفحه‌ها در چاپهای یکی نباشد .
و آنچه در ، فی المثل ، چاپ نخست در صفحه فلان آمده ، در چاپ دوم ، در صفحه بهمان درج شده باشد ، این بی توجهی زیانبار به منابع و مآخذ کا ر درجای های

۱ - صفحه ۴۶ ، ذیل شماره ۱

۲ - همچون عنوان "توضیح المسائل" که خود سیدروح الله خمینی برای رساله عملیه خویش برگزیده ، حسینعلی منتظری هم آن را برای رساله اش انتخاب کرده و دیگران نیز آن را به کار گرفته اند .

بسیاری از کتاب به چشم می آید (۳) و از وزن سخن نویسنده^۶ اثر به فراوانی می گاهد.

گاه منبع سخنی و یا ماء خذرو ایتی اصلا" و اصلا" ذکر نمی شود و خمینی نقلش می کند و می گذرد (۴).

گاه منبع خود را که نمی شناسد هیچ آن را با ابهام دیگری درمی آمیزد و کار را دشوار تر و ندانسته ها را ندانسته ترمی سازد. به این نمونه عنایت کردن مفید خواهد بود (۵):

" در 'مستدرک' روایتی از 'غرر' نقل می کند... " کس نیست بپرسد در کجای " مستدرک " و از کجای " غرر "، کدام چابشان و دهها پرسش دیگر...!!

در میان^۷ سخن و درتاء^۸ بید ادعای خویش می نویسد (۶):

" بیش از پنجاه روایت در 'وسائل الشیعه' [(۷)] و 'مستدرک' [(۸)] و دیگر کتب هست که از سلاطین و دستگاه ظلمه کناره گیری کنید..."

آما همین و همین !! خمینی، با همه دعوی اش، آشکار است که کار علمی نمی کند و نمی خواهد کرد و خطایش در این کتاب نیز مزیدان سرسپرده اندویا سودجویان فرصت طلب همراه، که هر چه را او بگوید در بست و بی چون و چرا، پذیرا خواهند بود و پذیرا خواهند شد. سید روح الله خمینی اگر سر آن می داشت که کارش را چون یک محقق ذیفن به انجام رساند و از عهده^۹ تکلیفی که بر عهده گرفته است برآید، می بایست، در این رهگذر، نه تنها نسخه های مورد استناد خویش را از " وسائل الشیعه " و " مستدرک " را معرفی کرد که مفعلهائی را هم که در شان آن " پنجاه روایت " درج شده اند تعیین و معلوم ساخت. این بی اعتنائی به منبع نیک آشکار می دارد که نویسنده^{۱۰} کتاب نه به کار علمی وارد است و علاقمند

۳ - برای نمونه مراجعه شود به صفحه های ۱۲۹، ۱۱۷، ۱۰۳، ۱۰۰، ۹۷، ۹۵، ۸۸، ۸۲، ۷۴

۴ - ذیل صفحه (۷)، به عنوان نمونه ۵ - صفحه ۱۴۴

۶ - صفحه ۲۰۷

۷ - نوشته محمد بن حسن، مشهور به شیخ حرّ عاملی، متوفی به سال ۱۱۰۴ ه. ق.

۸ - نوشته حسین نوری طبرسی، متوفی به سال ۱۳۲۰ ه. ق.

و نه آن را برای هدف و مقصود خویش ضرور می شناسد. او میدمی خواهد و مددکار و این دو طایفه را نیز با اینگونه خطابت خوانیهای سطحی و بر زبان رانیدن ارقام و مقادیر پرازابهام، همچون " بیش از پنجاه روایت "، می توان فریفت و یا جذب ساخت و به دور و بر خویش آورد.

در ارزیابی منابع مورد استفاده خمینی نیز آدمی به این نکته برمی خورد که او، اکثراً، " نه از منابع و مأخذ اصلی که از منابع، به اصطلاح، " دست دوم " - که خود آنکا به منابع اصلی و مأخذ نخستین دارند - بهره برمی گیرد. شواهدی بیاوریم مطلب را :

- به زمانی که می خواهد از " جامع الاخبار " روایتی بیاورد نقل قولش از " عوائد عراقی " است (۹).

و باز ،

- هنگامی که مستندش " فقه رضوی " است ، روایت را از " عوائد عراقی " برای خواننده می آورد و منقول می دارد (۱۰).

نا توانی دیگر سید روح الله خمینی در انتخاب منابع و مأخذ آن است که وی تنها و تنها تکیه به نویسندگان و محققان شیعه اما می کند و از میان ایشان نیز، در بیشتر موارد، آنانی را برمی گزیند که، به گونه ای، بیاوی و روش استدلالش همسوی و همگامند. وی را التفاتی نیست به آنچه متفکران وابسته به دیگر مذاهب اسلامی می اندیشند و علاقه ای نه به آن گروه بزرگ از پژوهشگران شیعه اما می که با سیر آراء و عقائدوی موافق نیستند. این ضعف و قصور به شدت به هنگام بررسی منابع مورد استناد خمینی به چشم می رسد و برای فردی مدعی تحقیق ضعفی بزرگ است و قصوری عظیم. غفلت از سنجش و ارزیابی منابع ویایی اعتنائی به این مهم، و نیز از یاد بردن عمدی و بسا سهوی آراء مخالفان و مدارک و مأخذ آنانی که به شیوه ای دیگری اندیشند، چه بسا که نویسنده و محقق را به راههایی انباشته از خطا و لغزش بکشاند و برساند و به وی آن رسد که، به زعم پاره ای از پژوهشگران، به سیدبها۴ الدین حیدرین - علی عبیدی آملی (متوفی به سال ۷۹۴ ه. ق. -) و مؤلف کتاب " جامع الاسرار و منبع الانوار " رسید. این شیعی سختگیر و سخت کوش، با استناد به مدارک

۹ - صفحه ۱۴۴ ذیل شماره ۱

۱۰ - صفحه ۱۴۲ ذیل شماره ۱

و ما خدی که خود و تنها در توافق با نظرهای خود انتخاب کرده بود، تا بدانجای پیشرفت که عرفان و سیر عرفانی را خاصّ شیعیان دانست و شیعه‌گری و عرفان را یکی شمرد و برای انسانهایی که در شیوه تفکر همچون وی نمی‌اندیشیدند راهی برای گام نهادن در "طریقت" نتوانست یافت. این پرتعصب مرد اگر گوشه‌چشمی به گفته‌ها و نوشته‌های دیگرانی، جز خود و همفکران خود، کرده بود، شاید، به این همه لغزش و نیز به این همه بی‌انصافی دچار نمی‌آمد و "جامع الاسرار و منبع الانوار" را وزنی و مقامی دیگر می‌بود (۱۱). شاید!

۱۱ - مراجعه شود به :

Momen, Moojan; "An Introduction to Shi'i Islam" (The History of Doctrines of Twelver Shi'ism), (Oxford, George Ronald, 1985) p. 95-96.

نحوه بیان کتاب (بחי در شکل و قالب)

آدمی چون نشر کتاب " ولایت فقیه " را با نشر بیمایه ورزشت و سخیف و آکنده از نارسائی و مملو از اشتباه " کشف اسرار " مقایست کننده این نتیجه می توان رسید که سید روح الله خمینی، در فاصله زمانی میان تاریخ نوشتن " کشف اسرار " - بین سال ۱۳۲۲ تا سال ۱۳۲۴ هجری شمسی (۱) - و تاریخ تحریر " ولایت فقیه " - در ماههای آخرین سال ۱۳۵۰ هجری شمسی (۲) - پیشرفتگی کرده است، کمالی پذیرفته، برانداخته و موجودی " فرهنگی خسویش چیزگی افزوده و به بیان شیوای خواجه، " شیوه از غمزه آموخته " جمله ها، در مجموع، کوتاه ترند و سادگی مقصود، مطالب همگن و همگون، در بسیاری از مواقع، در " پاراگراف " جمع می آیند؛ قواعد دستوری بهتر و بیشتر رعایت می شوند؛ جمله ها با استفاده از نقطه ختام می پذیرند و استقلال می یابند؛ در نقل قولها، در خلی از جاها، از " گیومه " یاری گرفته می شود..... و، به کوتاه سخن، در کل، نشر گویا تر و روشن تر شده است و قابل خوانندگی تر. جمله ها بیشتر قدرتی بیانی بیشتر یافته اند و واژه ها مناسب تر برگزیده شده، و در بسیاری از مواقع، در جای شایسته شان به کار رفته. اگر نشر " کشف اسرار " را به نشر انشای نوآموزی در کلاس سه و چهار دبستان تشبیه کنیم، در مقایستش، نشر " ولایت فقیه " در سطح نشر نوشته نوجوانی در کلاس هفت و هشت دبیرستان خواهد بود. (این مطلب خود، در بادی امر، می تواند نشانگر تطور و تکامل خمینی بود در فاصله این، حدود سی سال، و چون وی، به زمان نوشتن

۱ - توانگر، دکتر مرزبان، " ناآگاهی و پوسیدگی "، سیری در نوشته های سید روح الله خمینی، کتاب نخست: کشف اسرار، (لندن، نشر نوآوران، شهریور ماه ۱۳۶۹) صفحه های ۲۰ و ۲۱ .

۲ - به شرح بحث اخیر فصل یکم رساله حاضر

"کشف اسرار"، بیش از چهل سال می داشته است وی را با بد از جمله مردمانی دانست که تحول و پیشرفت زندگی روحی و فرهنگی خود را پس از عبور از چهل سالگی به منتهای بر روز می رسانند، شمار اینگونه مردمان نه زیاد است، البته، در باره میزان تکامل روحی و معنوی و فرهنگی سید روح‌الله خمینی نباید انتظار زیاد داشت زیرا تا تجرّی و تعصّبی و خودبینی که وی را از آغاز جوانی می بوده است مانعی شدید و رادعی عبورناکردنی در راهش برپای می داشته اند و نمونه‌های این درنگی بودن فراوانند و به ذکر یکی شان بسنده می کنیم:

روزنامه‌های تهران (۳)، به مناسبت سیزدهمین سالروز "پیروزی" ۱۱ انقلاب اسلامی، از نشر مجموعه‌ای تحت عنوان "محرّم راز" نام می برند از اشعار "عرفانی" ۱۱ سید روح‌الله خمینی و پاره‌ای از آن "اشعار" رانیز، به صورت "مسطوره" چاپ می زنند، این ابیات - که، برخیشان، حدّ اقل اقتضای "بیت بودن" را، که وزن برابر و مصرع باشد، ندارند - نه نغز که سخت بیمغزند و لفظ‌هایی کربیه‌ویی محتوا "مادر" شده در سال‌های ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۸، یعنی درست در روزهایی که دل‌آور جوانان نورسیده، میهن ما، گروه‌ها گروه، در جبهه‌های جنگی احمقانه و اندرپی سودا‌های خودخواهانه و خودبینانه مردی کم‌فرهنگ و قستی و خونریز به خون درمی غلتیدند و از حیات بهره برنا گرفته به کام نیستی فرومی افتادند، در چنین تیره‌روزگاری و در چنین غم‌افزا حال و هوایی، این "شاعر"، بیخیال و بی احساس، سرگرم "یافتدگی" خود می بود و، با بیانی قالی و با به کارگرفت الفاظی "کشمینی" از می و معشوقه و سا غرو جام و مطرب و خمخانه سخن می گفت و خمی هم از آن همه مرگ و ویرانی و بلاواندوه برابر و نمی آورد و کیکش هم نمی گزید، این رویداد شگرف و شگفت موجب اشعناز است و غشیان انگیز (۴)، نیم نگاه‌ی به شکل این، به اصطلاح، "اشعار" و به اصطلاح،

۳ - از آن جمله روزنامه "اطلاعات" شماره ۱۹۲۵۷ مورخ ۱۳۶۹/۱۱/۱۶.

۴ - مراجعه شود به مقاله "جالب" چرند و پیرند با فیهای خمینی "در مجله" "روزگار نو"، چاپ پاریس، فروردین ماه ۱۳۷۰، دفتر دوم، سال دهم، شماره ۱۱، مسلسل ۱۱، صفحه ۵۴. به بعد، این مقاله بررسی کرده است و نموده که اکثر قریب به اتفاق این اشعار "در روزهای سختیهای شکست و کشتار بی امان ایرانیان به ریسمان کشیده شده است".

" ابیات " نیز می رساند که خمینی پیشرفت چندانی در نیمهٔ اخیر عمر در از خود نکرده بوده است. (خواستم نمونه‌ای بیاورم از آن " خرمن " بلعجیبهای عرفانی ، در بغم آمد وقت دوستان را (۱۱)).

بازگردیم به سخنان اندر بارهٔ نشر " ولایت فقیه " :

به هنگام کوشیدنمان برای تعیین تاریخ تحریر " ولایت فقیه " دیدیم (۵) که یکی از مریدان فرنگی نژاد خمینی " افشاگری " (۶) کرده است و گفته که کتاب مورد سخن مجموعه‌ای از درس‌هایی است که سید روح الله خمینی در نجف تقریر کرده ، یکی از طلاب به رشتهٔ تحریرش در آورده و سپس ، به شکل کتابی چاپ و نشر شده است . اگر این گفته را از وی بپذیریم (دیدیم که تاریخی که برای نوشتن کتاب به دست داده بود درست نمی نمود و با قرائن و شواهد موجود تطابق نمی کرد) ، باز هم در اساس کارتفاوتی پدید نمی آید ، چه کتاب " ولایت فقیه " از آن خمینی است و به نام خمینی انتشار یافته و هرگز هم ، نه ما و نه احدی ، نشنیده و ندیده است که آن را ، خمینی یا یکی از دوروبریهایش ، رد و تکذیب کرده باشد . سهل است از شب‌به‌عنوان ابزاری در بحث و احتجاج و نیز در شیوه‌های حکومتگری استبدادی خودیاری جسته و مدد گرفته‌اند . در صورت قبول این فرض ، وضع از لحاظ مساءله رشد و تکامل معنوی و فرهنگی سید روح الله خمینی ، در نیمهٔ آخر عمرش ، بدتر می شود و ما را بدان جای می برد که بگوئیم : خمینی ، تقریرکنندهٔ " ولایت فقیه " ، تغییرناپذیرفته و درنگی و عاری از هرگونه تحوّل و پیشرفت ، همان خمینی نویسندهٔ " کشف اسرار " است و در این فاصلهٔ زمانی حدود سی سال هیچ حرکتی به پیش و هیچ جنبشی به جلونداشته است

۵ - مراجعه شود به بخش اخیر فصل نخست رسالهٔ حاضر .

۶ - این نیز از اصطلاحهای معوج و کثرت‌شایع شده به روزگار دولت ملّیان است که مصدر " افشاء " تازی را با پسوند " گری " فارسی ، نازیبا و نابه‌جا و مبهم ، پیوند زده اند و به گمان خود و در ذهن ناآگاه خویش ، اصطلاحی وضع کرده‌اند ، در حالی که خود " افشاء " - که مصدر است - فاش ساختن را می رساند . این درست به همانگونه است که بسیاری از ملّیان " سخنور " و " نویسنده " و " واژه " فرنگی " فراز " (در فرانسه‌وی Phraze و در انگلیسی Phrase) را ، غافل از معنایش و ناآگاه از چگونگی تلفظش ، فارسی انگاشته اند و آن را ، نه به سکون " فا " که به فتح آن ، به کار می گیرند و تلفظ می کنند و ، مثلاً " می گویند : " امام ، در برخی از فرازهایش " !

واگر نثر " ولایت فقیه " بهترک و گویا ترک و منجمترک از نثر " کشف اسرار " می نماید، بدان موجب که کسی که سواد نداشتنش و خط و ربطش اندکی به و بیش از خمینی می بوده آن را برایش نوشته و یا ویراستاری کرده است. این فرض را در کل، سند موجود دیگری، به قوت تمام، تأیید و تسجیل می کند و آن سند نیز " وصیت نامه الهی - سیاسی " سیدروح الله خمینی است (۷). در این " وصیت نامه "، که به تصریح متنش، دستنوشته شخص خمینی است و چکیده اندیشه و اثر غیر قابل انکار و تردیدنا پذیر و و کسی را با رای و امکان اصلاح و با ویراستایش نمی بوده و به تاریخ ۲۶ بهمن ماه ۱۳۶۱ نوشته شده (۸)، باز همان نثر زشت و نارسا و درهم ریخته و ژولیده ای را می یابیم که در " کشف اسرار " بدان برخوردیم و همان جمله های مطول و ملال آور را.

نتیجه می گیریم که چون نثر " کشف اسرار " - از آن سالهای ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۴ - شایسته تام با نثر " وصیت نامه الهی - سیاسی " سیدروح الله خمینی - از آن سال ۱۳۶۱ - دارد پس نثر " ولایت فقیه " - از آن سال ۱۳۵۰ - که اندکی بهتر و رواستوارتر است یا از آن خود خمینی نیست و یا نوشته خمینی را کسی اصلاح و یا ویراستاری کرده و ویراسته اش و آراسته اش. (نتیجه جنبی این امر هم آن است که سیدروح الله خمینی در فاصله تحریر " کشف اسرار " تا و آخر زندگی بر اندوخته فرهنگی خود دنیا فزوده و تطوری مثبت و پیشرفتی چشمگیر نداشته است).

در نثر بهبود یافته و پیشرفت کرده " ولایت فقیه " نیز نقیصه ها و نارسائیه ها و خطاها فراوان است که ذکر برخیشان سودمند خواهد بود تکمیل بررسی را :

- با همه آنچه از " کوتاه تر شدن " جمله ها گفتیم، جمله های سخت دراز و سخت گل کننده کم و اندک نیستند و در این جای و آن جای کتاب به هم می رسند (۹).

۷ - " وصیت نامه الهی - سیاسی حضرت امام خمینی (قدس سره) "، از انتشارات " مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی "، تهران، چاپ سوم، بدون ذکر تاریخ چاپ.

۸ - صفحه ۶۲ " وصیت نامه "

۹ - صفحه های ۲۸ و ۴۶ و ۱۴۱ به عنوان نمونه.

- به کارگرفت نادرست حروف اضافه در متن فراوان دیده می شود،
فی العثل (۱۰):

"... (از آن [= فحشاء] ترویج می کنند"

و به جای ".... آن را ترویج می کنند"!

- فعل "می باشد" را، و غیرموجه و نازیبا و شاید، نادرست، در جمله هائی بسیار، بر جای فعل ساده و گویای و خوش آهنگ "است" و یا "هست" می نشانند (۱۱).

- برای پرهیز از تکرار یک واژه یا یک صیغه از یک فعل - که، بنا بر باوری عامیانه، در پی هم آوردنشان و آمدنشان زیانبار به زیبایی و شیوایی کلام است - مصدر "نمودن" و صیغه هایش را جانشین مصدر "کردن" و صیغه هایش می کند (۱۲) در حالی که در پارسی "نمودن" را معنائی است جز "کردن" و جایگزین کردن یکی را با دیگری نشاید و نباید.

- برای ساختن فعل نهی، به جای یاری گرفتن از "میم"، به نادرست، از "نون" استفاده می برد و، فی العثل، می نویسد (۱۳):
"از مردم نترسید و از من بترسید"
به جای "از مردم مترسید.....".
و یا (۱۴).

"اعتراض کنید. انظلام نکنید"

به جای "انظلام مکنید".

- برخلاف صراحت دستور زبان پارسی، گاه و بیگاه، واژه های دری را با "ات" تازی جمع می بندد، همچون "فرمایشات" (۱۵) و "دستورات" (۱۶).

۱۰ - صفحه ۱۶	۱۱ - از آن جمله در صفحه های ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۳.
۱۳ - صفحه ۱۴۹	۱۲ - فی العثل، در صفحه های ۱۵۷ و ۱۸۴.
۱۴ - صفحه ۱۵۸	
۱۵ - صفحه ۷۲	
۱۶ - صفحه ۹۰	

- از استفاده قهرمانان از واژه های فرنگی نمی بهره زد همچون "کنترل" (۱۷).
 - ضعف شروعاً میانه بودنش در بسیاری از موارد سخت چشمگیر است و ،
 فی المثل ، به شیوه سخن گفتن عوام ، لزوم یکنواختی ضمیر و صیغه فعل را ،
 از نظر مفرد و جمع بودن ، مرعی نمی داردومی نویسد (۱۸):
 " شما برو هر قدر می خواهی"
 به جای " تو برو" و یا " شما بروید"
 - جمله ها را ، گاه ، سیکی و روشی بسیار نامتداول در بیان است و
 ناماء نویس ، به این جمله عنایتی فرمائید (۱۹):
 " حکومت اسلامی هیچیک از انواع طرز حکومت های موجود
 نیست " !
 - نارسانی نشرگاه سبب می افتد تا معانی مستتر در جمله ها درهم خلط
 شوند و کل بیان به ابهام گرفتار آید ، فی المثل در این عبارت (۲۰):
 " اینها بصورت استعمار گرا از سیصد سال پیش یا بیشتر به
 کشورهای اسلامی راه پیدا کردند و برای رسیدن به مطامع
 استعماری خود لازم دیدند که زمینه هایی فراهم سازند تا
 اسلام را نابود کنند در طول این مدت و در اثنای
 جنگ های صلیبی احساس کردند آنچه سدی در مقابل منافع
 مادی آنهاست ... اسلام و احکام اسلام است"
 در این جای دو مطلب مورد اشارت خمینی است : یکی ورود فرنگیان " به
 صورت استعمار گرا از سیصد سال پیش یا بیشتر " و دیگری احساس آنان که اسلام
 سدی در مقابل منافع مادی آنهاست " ، " در طول این مدت " از سیصد سال
 پیش یا بیشتر " و نیز " در اثنای جنگ های صلیبی " و نارسانی شرمی تواند به
 آدمی چنین تفهیم کند که فرنگیان از زمان جنگ های صلیبی استعمار گری بوده اند
 در حالی که اولاً ، آخرین جنگ صلیبی به سال ۱۲۷۱ میلادی رخ داد ، که حدود

۱۷ - صفحه ۲۰۱

۱۸ - صفحه ۴۲

۱۹ - صفحه ۵۲

۲۰ - صفحه ۷

هفتصدسال پیش است و " سیصدسال پیش یا بیشتر " آن را دربر نمی گیرد و ثانیاً " فرنگان ، در مجموع ، از نظر نظامی ، در جنگهای صلیبی شکست خوردند و کامیابی چندان به جنگ نتوانستند آورد و در پایان آن محاربات دیرپای قدرشان بیه " استعمارگر " شدن نرسید و توان این کار را در خود نتوانستند یافت (۲۱) . خمینی را اگر احاطه‌ای عادی بر نثر نویسی پارسی می بودمی توانست ادعای خود را ، سباده و روان ، چنین نوشت :

" فرنگان که ، کم یا بیش ، از حدود سیصدسال پیش ، به صورت استعمارگر ، به سرزمینهای اسلامی آمدند و حتی سده‌ای چند پیش از آن ، در طول جنگهای صلیبی ، اسلام و احکامش را سدی در مقابل منافع مادی خود یافتند "

شاهدی دیگر بیاوریم از نثر نارسا و شایسته‌نیزنا مفهوم رساله ، در جایی که سیدروح الله خمینی لب به شکایت از دادگستری نوین می گشاید (۲۲) :

" کمتر کسی به حقوق حق خود میرسد ، تازه در حل و فصل دعوی ، همه جهات باید رعایت شوند نه اینکه هر کس به حق خود برسد ، باید ضمناً " وقت مردم ، کیفیت زندگی و کارهای طرفین دعوی ملاحظه شود و هر چه ساده تر و سریع تر انجام بگیرد " !!

یعنی چه ؟! چه در ذهن نویسنده هست و خلجان دارد که می خواهد گفت و نمی تواند گفت ؟!

در توصیف ساختار حکومت اسلامی ، از دیدگاه خودش ، سیدروح الله خمینی ، قلم می فرساید که (۲۳) :

" ولی امر متصدی قوه ، مجریه قوانین هم هست " !!

۲۱ - البته ، از نظر آشنائی با فرهنگ درخشان و مدنیت پرتلا ، لوخا و رزمیسن ، فرنگان از این ماجراجویی بهره‌ها بسیار برگرفتند و چیزها بسیار آموختند که بحث درباره شان از حوصله ، سخن کنونی ما بیرون است و به جایی و حالی دیگر موکول و محوّل .

۲۲ - صفحه ۱۴

۲۳ - صفحه ۲۱

آبا رسا ترو به گوش آشنا تر نمی بود هرگاه می نوشت :

" ولی امرتمدی اجرای قوانین هم هست ؟"

واگر این را مراد نمی داشته است ، فی الحقیقه ، معنای و مفهوم "متصدی
 قوه مجریه قوانین " یعنی چه ؟!

عنایتی به این جمله جالب می نماید که مفهومی را می رسا تدرست در
 جهت عکس آنچه ، علی القاعده می بایست مراد و منظور سرد روح الله خمینی بوده
 باشد (۲۴) :

" هرگاه این سیره حفظ می شد و حکومت بشیوه اسلام میبود
 نه تسلط برجان و مال مردم ، نه سلطنت و نه شاهنشاهی این
 ظلمها و فارتگریها و دستبرد به جزانه عمومی و فحشاء و
 منکرات واقع نمیشد " !!

نویسنده ، شیرین گفتار می خواسته است ، ظاهراً ، بگوید :

" هرگاه این سیره حفظ می شد و حکومت به شیوه اسلام
 می بود ، تسلط برجان و مال مردم ، سلطنت و
 شاهنشاهی واقع نمی شد"

این جمله نیز خواندن دارد (۲۵) :

" فحشاء که تا این اندازه دامنه پیدا کرده که نسلها را
 ضایع ، جوانها را فاسد ، و کارها را تعطیل میکند ، همه
 دنبال همین عیاشیها می است که راهش را باز کردند و به
 تمام معنی دامن میزنند " !!

اگر پاره هائی و بخشهای از کتاب " ولایت فقیه " را لوتره ای و بالوتره -
 گونه ای بدانیم که مخاطبان اهل اصطلاح خاص و برگزیده و معدودی هستند ،
 تازه و در این صورت ، معنای این جمله در از و ملالتبار چه خواهد بود (۲۶) :

" نهایت چیزیکه در اینجا میتوان گفت اینست که بیجا
 احتمال باینکه این جملات قریبه باشد ما نتوانیم تمسک
 باطلاق جمله " والعلما و رثة الانبیاء " بنمائیم و

۲۴ - صفحه ۵۷

۲۵ - صفحه ۱۶

۲۶ - صفحه ۱۴۱

بگوئیم 'کل ما کان للانبیاء للعلما' * لیکن ابسطور
 نیست که احتمال قریبه بودن این جملات موجب شود که
 بگوئید روایت ظهور دارد در ایتمکه علما فقط از علم انبیاء
 ارت میبرند و بعد معارضه واقع شود بین این روایت و
 روایاتی که قبلاً ذکر کردیم که دلالت بر مطلب ما داشت
 و این روایت آن مطالب را هدم کند...» ۱۱

اگر گفتن این است و نوشتن چنین ، " بعد ازین دست من و دامن لب
 دوختگان " (۲۷)

باری، این شریک روح الله خمینی است در کتاب " ولایت فقیه " که ، بنا
 بر آنچه رفت ، کسی هم برایش اصلاح کرده است و بهبود بخشیده و ویراسته . اینک
 نیک است نگاهی بیاندازیم و بنگریم که در " جمهوری اسلامی " ولایت مطلقه
 فقیه " چه می گویند و چه می نویسند در باره " قدرت قلم و شیوائی و رسائی کلام " ؟
 چنین " نویسنده " ناتوانی که ، حتی یارای بیان ساده ترین اندیشه ها و
 بدیهی ترین مفاهیم را ندارد و معانی را ، اگر کس را حوصله ای باشد ، باید با
 مناقش از درون جمله های آشفته و درهم ریخته اش بیرون کشد و به هم چسباند -
 اگر این معانی را ، گهگاه ، ارزش به هم چسباندن باشد . مفلوککی بسامه و
 بی فرهنگ ، نامر بوطهائی گنده ترا زدها نش بوزبان رانده ، که به
 حقارتش می بخشا ئیمش و به در یوزگیش ، و آنچه را این ، به اصطلاح " شاعر
 گرانقدر انقلاب " قند شکسته است به عنوان نمونه ای از مداحیه های
 حقیرانه و چاپلوسیهای رژیمانه نسبت به سید روح الله خمینی و

۲۷ - مصرعی است که از غزل دلکش و پیرسوز زنده یسار فریدون توللی
 به عاریت گرفته ام ، با مطلع :

" معرفت نیست درین معرفت آموختگان ای خوشا دولتدردل اندوختگان "

میراث خواریش نقل می کنیم (۲۸) :

" حضرت امام ربنا ی سرودن و شعرگفتن سیوده
است ، اما همین غزلیاتی که گاهی سروده اند و به اصرار
فرزندان و ارادتمندان ثبت کرده اند ، نشان می دهد که
اگر بنا بر این می بود ، امام رضوان الله علیه پشت
حافظ شیرین سخن را به خاک می رساند در حال ،
غزلیات ایشان بیشتر همان سبک و سیاق حافظ را همراه
دارد " !!!!!!!!! (۲۹)

کاش ، این شاعر که نه ، این " نظم بافا " و " نظم ریس " جاهل و ناآگاه و
کم بها ، و در عین حال ، کز سلیقه ، به جای " مادر کردن " این خزعلات بیسروته ،
که از شنیدنشان مرغ بریان در سینی و مرده هفت هزار ساله در گور به خنده می افتد ،
به آنانی که نظمهای سبک و لوس و به هم نامرتبط سید روح الله خمینی را چاپ
می زنند و نشر می کنند - و از جمله به پسر خمینی به نام سید احمد (۳۰) - مشفقانه

۲۸ - روزنامه " اطلاعات " ، چاپ تهران ، شماره ۴ مورخ ۲۰ اسفند ماه ۱۳۶۹ .
۲۹ - دقیقاً ، در مواردی ازین دست است که آدمی از انسان بودن خویش شرم
می کند چون می بیند موجودی ، به امید لقمه ناننی و یا حقارت انگیز مفا می و منصبی ،
خویشتر را به پائینترین مرتبت پستی و دنائت می کشاند و شگفت یاب و همامی باقد و
غریب دروغها به خورد خلق خدای دهد - یامی خواهد داد - در حالی که هم خود به یاب و
دروغ بودن سرتاسر آن ترهات و اقا است و آگاه و هم خلق خدای به ریش چنین مداح ذلیلی می خندند و
به چیزش نمی گیرند و می گذرند ، نیشخند زنان !! ۳۰ - دوستی از زنده دبیران - که با این بنده شان
نیز الفتی می بود و مهربی - روزگاری در دبیرستانهای قم افاضت می کردند ، بعد از عهد ، سید احمد نیز افتخار
شاکردی در محضر فیض بخش آنان را می داشت - اما ، به یقین ، افتخار استفادتی و استفادتی ، از حضرتشان ،
وی را نصیب نیافتاد . این دو بزرگوار - که نامشان را ، به سبب آنچه در منزلت جهنمی " جمهوری اسلامی "
می گذرد در سویی دل پنهان می دارم " تار و دگر " - به پشتوانه ، ذخیره علمی و دانش فتی خویش در
روانشناسی آد میان و شناخت انسانها و به اتکالی گنجینه ، سالها و سالها تجربیات انسان سازی و علم آموزی و به
استاد حذاقت حرفه ای خود ، بالاتفاق ، گواه بر آن می بودند که سید احمد ، با بهترین ضابطه ها و خوشبختانه -
ترین دلوریها ، نیم مخیطی است اندک مایه و بی فرهنگ و اگر بنا بر معیارهای خشنتر گذا ریم ، گرفتار
ضطد ماغی به کمال - این چنین فردی ، با این حال روحی و عاری از سواد - که خود ملایان حاکم بر جمهوری
اسلامی نیز سخنی از علم آموختن و درجت علمی وی بر زبان نمی آورند و در این باره مودیان سکوت می
کنند - به مقامهایی در " جمهوری اسلامی " می رسد که برایشان بنا برین " قانون اساسی خمینی ، ، ابد حذاقت
و اجد درخه " احتیاد " می بود !!!

اندرزمی داد که؛ به خاطر خدای و برای جلوگیری از زدن می و رسوایی بیشتر خمینی، جلوگیری و نشر این "نظمهای" خنده آور و بی معنای وی محتوای را، که به نام "غزلیات عرفانی" بیرون می ریزند، بگیرند. یقین است که اگر یک دیپلمه، و فقط یک دیپلمه دبیرستان و نه بیشتر، در میان گروهی می بود که بر نشر این "آثار" "امام" نظارت دارد، به خاطر حفظ باقیمانده آبروی سید روح الله خمینی، این کار را می کرد!

باری، سید روح الله خمینی، در کتاب "ولایت فقیه" نیز، همچون کتاب "کشف اسرار"، در ترجمه متون عربی به فارسی دقت کافی و وافی به کار نمی برد و متن را به گونه که مفید به هدف و منظور خود می باشد دگرگون می سازد و می تا با نود و هریچ را بخواهد بر آن می افزاید و یا از آن می کاهد و محذوف می دارد. مثلاً، بخشی از متن عربی فرمایش حضرت حسین بن علی، سیدالشهدا (ع)، که به تعبیر خنده آور خمینی ".... نطق حضرت سیدالشهدا است درباره ولایت فقیه" "...." (۳۱) "!!!! چنین است (۳۲) :

" اللهم انك تعلم انه لم يكن ما كان منا تنافس في سلطان ولا التماسا من فضول الحظام، ولكن لنرى المعالم من دينك ونظرا للاصلاح في بلادك ويا من المظلومون من عبادك ويعمل بغرائضك وستنكم واحكامك فانكم تنصرون او تنمفوننا قوى الظلمه عليكم ومن عملوا في اطفاء نور نبينا محمد، وحسبنا الله وعليه توكلنا واليه انبنا واليه المصير" .

و سپس، خمینی آن را به پارسی چنین بر می گرداند (۳۳) :

" خدایا! بیشک تو میدانی آنچه از ما سرزده (یعنی مبارزه ای که اخیراً بر ضد دستگاه حاکمه اموی پیش گرفته ایم) رقابت در بدست آوردن قدرت سیاسی نبوده و نه در جستجوی ثروت و نعمتهای زائد [۱]، بلکه برای این بوده که اصول و ارزشهای درخشان دینت را بنمائیم و ارائه

۳۱ - صفحه های ۱۴۴ و ۱۴۵

۳۲ - صفحه ۱۴۸

۳۳ - صفحه ۱۵۳

دهیم و در کشور اصلاحات پدید آوریم و بندگان ستمزده‌ات را ایمن و برخوردار از حقوق مسلمان گردانیم و نیز تا به وظایفی که مقرر داشته‌ای و به سنن و قوانین و احکامست عمل شود .

بنا بر این، شما (گروه علمای دین) ما را در انجام این مقصود یاری میکنید و داد ما را از قدرتهایی که بر شماست رو داداشتند و کسانی که در خا موش کردن مشعل پیا میرتان کوشیدند میستانید خدای یگانه ما را کفایت است و بر او تکیه می کنیم ، بسوی او رو میآوریم و سرنوشت بدست او و بازگشت به اوست ."

اینک ، بد نیست کسی از شاگردان سید روح الله خمینی بیاید و ما را بگوید که در متن عربی منقول کدام واژه یا عبارت بوده است که اضافات زیر ، در برگردان پارسی ، برابر نهادش به شمار می آمده است و می آید (۳۴) :

- " نعمتهای زائد" (بگذریم از این معنای که در دیده شده ، مردان خدای هیچ " نعمت " حضرت حق " زائد" نمی تواند بود " و هر چیز به جای خویش نیکوست " و " با این تمییز " نعمت زائد" را " هشو قبیح" می توان خواند - اگر بتوان خواند !!) .

- " ارزشها" (که تعبیر و مفهوم نوی است به عاریت گرفته شده از زبانهای فرنگی) .

۳۴ - به ظن غالب کسی از شاگردان و دست پروردگان سید روح الله خمینی یافت نخواهد شد که ما را در حلّ این مشکل یاری دهد زیرا آنچه خود آموخته اند ، و اگر آموخته اند ، از محض رودر حدّ استادشان بوده است و از او فراتر نتوانسته اند رفت . یکی از شاگردان خمینی شیخ صادق خلغالی ، ملقب به "آیت الله خلغالی" ، است که در بلاغت و فصاحت گوی از همگان و شاید از استادش در رسیده است . این " حضرت" ، به تاریخ ۳۱ تیر ماه ۱۳۶۹ ، بدین نهج افاضت و افادت می فرماید : " . . . اگر مطالبی را که نورای نگهبان میگوید درست باید قبول کنیم و حضرت امام مثلاً " این جور رسیده ، که وقتی که اینها را می گفتند مجتهد و عادل اند و دیگری چون و چرا حرفشان را قبول نکنیم اصلاً " منجر به تشخیص مطاحت نظام نمی شد . این معلوم می شود که اختلاف سلیقه است . . . " (مجله " بیان" ، چاپ تهران ، شماره ۳ ، مرداد ماه ۱۳۶۹) ، هزار آفرین بر این طوطی شکرشکن شیرین گفتار !!

– " بر خوردار از حقوق مسلمانان "

– " (گروه علمای دین) " (این افزایش، بلاخص، از آن جمله افزایشهای است که خمینی تنها و تنها برای رسیدن به هدف و مقصود خود کرده است زیرا در زمان حضرت سیدالشهدا حسین بن علی (ع) ، و بنا مذهبها پس از آن، دستهای و گروهی که نام و عنوان " گروه علمای دین " بتوان برایشان اطلاق کرد یافت نمی شد واحدی "عالم دین" بودن را حرفه خود نمی انگاشت و از این مزار تزاوق نمی کرد، در صدر اسلام همه مسلمانان عالمان دین خود می بودند و بر همه دقایق و ظرافت ایمان نویای خویش آگاهی می داشتند، و یاد دست کم می گوشیدند آگاهی داشت، دستیاران، یا به تعبیر سید روح الله خمینی، "گروه علمای دین"، پدیده ای هستند که خیلی بعد از روزگار نخستین اسلام پدیدار آمدند و، بنا بر این، خطاب حضرت سیدالشهدا به این گروه – که هنوز وجود نیافته بوده است – نیست بلکه مخاطب حضرتش، به اطلاق، همه مؤمنانند و همه مؤمنان، (و بدین متوال، ...، بتلق حضرت سیدالشهدا، ...، درباره "ولایت فقیه" ...، نبوده است !!)

تکرار و تکرار و تکرار در صفحه های " ولایت فقیه " فزون از اندازه است و روح را می ساید و روان را می آزارد و ورقهای کتاب را می انبارد، جمله ها تکرار می شوند، سخنان تکرار می شوند و مطالب و معانی تکرار می شوند. فی المثل، این سخن که حاکم باید "عالم" و "عادل" باشد در دهها جای می آید بدانسان که ملالت می افزاید (۳۵).

این که پیغمبر اکرم (ص) بدون تعیین و تنصیب جای نشین و خلیفه ای از برای خویشتن "ما بلغ رسالتهم" رسالت خویش را به پایان و اتمام نمی رساند، حداقل، در دو جای آمده است (۳۶).

۳۵ – مثلاً، در خلال صفحه های ۵۸ تا ۷۳ و سپس صفحه ۷۹ و، دیگر باره، صفحه های ۹۱ و

۹۲

۳۶ – صفحه های ۲۱ و ۲۷

بحث تکراری پیرامون هدف و شمول آیه " شریفه " و اعدوالمهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخيل " در چند جای به میان کشیده شده است (۳۷).

قصه بدیهی، یا تقریباً بدیهی، لزوم تشکیل حکومت در جوامع بشری را - بدون پرداختن به چگونگی پیداشدن این لزوم در سرتحوّلات جوامع انسانی و بی عنایت چرایی پذیراشدن فردهای انسانی " آزاد " و " متفرد "، نیروی برتر و سلطه جوی و قاهر را بر بالای سرخویشتن و خالی از هرگونه ملاحظه جامع - شناسانه در حدّحتّی یک دانشجوی نوکار جامعه شناسی - به کرات و مرّات می گوید و بازمی گوید (۳۸) بدانسان که گوئی بدین " صفحه " خط برداشته و خط افتاده عشق می ورزد و سوزن " فونوگراف " را، بی وقفه، بر آغاز آن می نهد! خیمینی، در این مورد خاصّی، تکرار ملالت آور را با درازگوئی کسل کننده تواءم می سازد و همراه و شرح کثافی در ضرورت وجود دولت و حکومت می دهد (۳۹). خیمینی بیاسی نمی داند و بیاسی خواهد دانست که کسی منکر لزوم حکومت و دولت نیست - ولو، " بد ضرور " یا " ضرورت نامطلوب " (۴۰) بدانندش - و تنها گروهی اند از اندیشه وران که زوال دولت و تحلیل رفتنش را - شاید، به گونه ای تدریجی و در سیری ویسژه - در آینده و آینده ها پیش بینی می کنند و می طلبند، البته، طایفه ای دیگر نیز هستند اندک شماره که نهاد دولت و وجود سایه غلیظ حکومت را بر سر انسانها، مغلّ به سعادت و نیکبختی آدمیان می پندارند - همچون آثار شیستها و هیچگرایان - ولی از شان فعلاً کاری ساخته نیست و از ایشان که در گذریم کسی را سرنفی کردن لزوم ایجاد دولت و برپائی قدرت آنها را حکومت نیست که نیازی به اینهمه تکرار مغلّ باشد و اینهمه اطناب مغلّ!

۳۷ - فی المثل، در صفحه ۳۷ و بلافاصله و عیناً، در صفحه ۳۸

۳۸ - فی المثل در صفحه ۲۶ و در فاصله صفحه های ۴۵ تا ۵۱، یا دیگر، در صفحه

۶۲ -

۳۹ - صفحه های ۲۶ تا ۳۱

۴۰ -

Necessary Evil

روش استدلال و محتوای کتاب (بحثی در مضمون و معنی)

باب یکم - روش استدلال .

سیدروح الله خمینی در هیچیک از نوشته‌ها و آثارش، لاقلاً تا آنجا که این بنده را مجال سیرشان و خواندنشان دست داده است، اشارتی به شیوهٔ استدلال، روش احتجاج و نحوهٔ استنتاج خود ننبرده است. وی، ظاهراً، از لزوم این کار آگاهی ندارد و نکته‌های روش‌شناسی و روش‌شناسانه برایش بیگانه است و ناشناخته. اگر هم، گاه و بسیار به ندرت و شاذ، در میان سخن، و شاید هم ناخودآگاهانه، گوشه‌ای بدین گونه مطالب می‌زند، در حدی بسیار بسیار ابتدائی است و عتیق و از آنچه به روزگار افلاطون و ارسطو نیز می‌بوده است کهنه‌تر. اسلوب کار و سبک تفکرش، به واقع، کهن است و از بزرگراه قافله سالاران اندیشهٔ امروزیین صدها فرسنگ به دور.

رسالهٔ " ولایت فقیه " خمینی نیز استثنائی بر این مشی کلی مؤلف نیست و درش، نویسنده به همان راه و از همان راهی می‌رود که در " کشف اسرار " رفته است .

میان زمان نوشتن " ولایت فقیه " و زمان تألیف " کشف اسرار "، بدانسان که رفت، قریب سی سال فاصله است. درین سی سال دگرگونی ریشه‌ای و بنیادی در شیوهٔ کار و روال استدلال سیدروح الله خمینی پدیدار نشده است. همان سیرهٔ مرضیه است و همان روش مختار: همان ارجوزه خوانیها، تخویفها و تخفیفهای حریف، همان جزمی گرایشهای بی‌فریاد، همان ماکیاولی‌گرایی حاد و خشن در هر سطر و در هر گذرگاه. البته، حق را، که در این قریب سه دهه، پیشرفتگی و بهبودگی روی نموده و آن نیز تنها و تنها در نحوهٔ بیان و اسلوب نگارش است. به هر تقدیر، گذشت سی سال حتی بر روح خشن و سنگین خمینی آدمی نیز مؤثر می‌افتد! (اگرچه می‌توان این اندک بهبود را بدان مربوط دانست و شمرهٔ آن که رساله، یا برخی از بخشهایش، را کسی برای خمینی و بر پایهٔ تقریرهای او نوشته و یا ویراستاری کرده است).

خمینی، در " ولایت فقیه " می‌گوید تا روش عقلی / استدلالی را با شیوهٔ نقلی / اعتقادی، همراه و همپای، به کار گیرد و از تعقل و ایمان ملغمه‌ای

سازد راهگشای یقین آورشکستنا پذیرونیک به هم درآمیخته، ولیک، دراین طریق، از همان آغاز، سخت ناموفق می ماند. نه شیوه عقلی / استدلالی را قوامی است و استحکامی و نه به اسلوب نقلی / اعتقادی وی وثوقی، می نویسد که (۱):

"طبق ضرورت عقل و ضرورت احکام اسلام...."

اما، نمی تواند سخن و ادعای خود را به پایانی موقن و نتیجه ای تردیدناپذیر ببرد و برساند. هر دو روش را، یا، نیمه کاره و در میان راه، رها می کند و به سخنرانی خطابی می پردازد و یا، بیشتر، کفه ترازی گفتگورا به سوی اعتقاد و مبانی نقلی سنگین می دارد و کج.

به هر تقدیر، اگر بخواهیم حکمی در کل ارائه داد و خویش را از قید و بند جزئیات رها نیندایمان گفت که، در کتاب موضوع سخن، پایه های استدلال، تقریباً "همگی، نقلی است و برخاسته از ایمان و باور و مبانی نیز که نویسنده به عنوان مبانی عقلی و استدلالی عرضه می دارد، گاه صریح و بی پرده و گاه غیر مستقیم و مع الواسطه نقلی اند و تکیه ای آنچنانی بر شیوه تعقلی ندارند و نمی توانند داشت. این مطلب روش شناسانه را، به ویژه در فصل بیستون شماره ای که عنوان "طرز حکومت اسلامی" دارد (۲) می توان نیک به وضوح دریافت. به این جمله التفات کردن جالب است که ظاهراً پایه ای عقلی و استدلالی دارد ولی از باوری قشری و ایمانی سخت آغشته به تعصب و جزمی گرائی نشاء گرفته است (۳):

"حکومت اسلامی هیچیک از انواع طرز حکومت های موجود نیست. مثلاً استبدادی نیست که رئیس دولت مستبد و خودرایی باشد، مال و جان مردم را بسازی بگیرد..... هرکس را اراده اش تعلق گرفت بکشد و هرکس را خواست انعام کند..... حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه، بلکه مشروطه است. البته نه مشروطه بمعنای

۱ - صفحه ۴۵

۲ - صفحه ۵۲ به بعد

۳ - صفحه ۵۲

متعارف‌فعلی آن که تصویب قوانین تابع آراء اشخاص
واکثریّت باشد....".

حقیقت را، آیا کسی، جز آن که به قشری گری حادث گرفتار آمده باشد، می‌تواند چنین سخنانی گفت و اینهمه پراکندگی نامتعلّل را به هم‌گره زد و بافتست؟ تعاریف متداول امروزین مردم جهان از حکومت‌های "استبدادی"، "مطلقه"، "مشروطه"..... برهر آن که در عرصه اندیشه سیاسی گامی برداشته است و بر می‌دارد، وضوح فراوان دارند و تنها سید روح‌الله خمینی است که، از پشت شیشه عینک سیاه تعصب سوزان خویش، آنها را ندیده می‌انگارند و بنا بر گرایشی روانی، که از قشری گریش سرچشمه می‌گیرد، آنان را مسخ و دگر شکل می‌سازد.

چنان که رفت، در بیشتر جاها، خمینی، به یکباره، بقیه خویش‌تسن را از دست اسالیب تعلّلی و شیوه‌های استدلال منطقی رها می‌سازد و عنان کار را، یکسره، به کف‌ایمان و باور پیروان و مریدان، بالفعل و بالقوه، خویش‌تسن می‌سپارد. بهترین نمونه این روال را می‌توان در باب "ولایت فقیه" سه استناد اخبار" (۴) یافت و بررسی کرد و در باب "فقها در اجرای قوانین و فرماندهی سپاه و اداره جامعه و دفاع از کشور و دادرسی و قضاوت، مورد اعتماد بیا مبرند" (۵).

و اما اشارتی بپریم به، به اصطلاح، شیوه استدلالی و تعلّلی در راه اثبات مدّعی و مدلل ساختن ضرورت "ولایت فقیه":

متن کتاب با این جمله می‌آغازد (۶) که مقدمه مانندی است و، شاید، به منظور حسن مطلق آورده شده:

"موضوع 'ولایت فقیه'.... فرصتی است که راجع به بعضی امور و مسائل مربوط به آن صحبت شود،"

و، بیدرنگ، پس از آن، جمله نخستین از ماهیت اصل خود بحث می‌آید:

"ولایت فقیه" از موضوعاتی است که تصوّر آنها موجب

۴ - صفحه ۷۴ به بعد

۵ - صفحه‌های ۹۱ تا ۹۳

۶ - صفحه ۶

تصدیق میشود و چندان به برهان احتیاج ندارد [۱]. باین معنی که هر کس عقاید و احکام اسلام را حتی احتمالاً دریافتی باشد چون به "ولایت فقیه" برسد و آنرا بصورت آورد بیدرتگ [۲] تصدیق خواهد کرد و آنرا ضروری و بیدیهی [۳] خواهد شناخت."

شگفتا که این نخستین جمله متضمن سفسطهای است عظیم و مغلطهای غریب که به شعبده بازی ذهنی و چشم‌بندی فکری بیشتر می‌ماند تا گفته‌ای درجه‌مان اندیشه و عرصه تفکر! برهان و حجت در ردّ این ادّعای بی بنیان فراوان است و ما، در آن میانه، به دو بستده می‌کنیم:

۱ - در دنیای نا پیدا کرانه اندیشه، که در هر لحظه از زندگیها و زاینده گیها می جوشند و می خروشد و می تراوند و می گسترند و در هم می دوند و به هم می خلند و با یکدیگر می آمیزند و نمی آفرینند، هیچ چیز، به تکرار و تاکید عرض می شود، هیچ چیز، تصورش موجب تصدیقش نمی شود و نمی تواند شد. هرگز تصور معنایی، به تنهایی، تصدیقش را، به عنوان امری بیدیهی و الزامی، در پی ندارد و نمی تواند داشت. متفکران ژرف اندیش در همه چیز، حتی در خود هستی، در گوهر وجود، در وجود جهان، در وجود خود این این جهان و هر چه در او هست شک می کنند، شک می سازند، شک می آفرینند، شک می که کران نمی بیند و پاپان نمی پذیرد، شک می که کران نیا پذیرفت و پاپان نیا پذیرفت. خردمند مرد، در این هیا هوی بزرگ تلاش فکری و قیامت گیری برای تعمق ذهنی، کدام معنی را، جرات می آورد، به صرف تصور تصدیق کند؟ کدام امر محسوس و ملموس را؟ تا چه رسد به "ولایت فقیه" که مطلبی است بالکل ذهنی و به کمال متکی و به تمام وابسته به اعتقادی و باوری قلبی؟

سید روح الله خمینی، هرگز و هرگز، به خود مرارت نداده است تا به این دقایق فلسفه و به این نکته‌های باریک ترازمونی بپردازد که عمرش را بزرگی از اندیشمندان انسانی در راهشان صرف شده است و این بزرگمردان با ایشان زندگی و گاه جان خود در راه خورشیدها و راه آسمانها را گشوده‌اند. سخت سهل است، و عاری از رنج و زحمت، نشستن و گفتن که "تصور" امری، خود بخود" موجب تصدیق" آن هم تصدیق "بیدرتگ"، خواهد شد! این گفته را سخافت است و از دهان و خامه‌داری در میدان تفکر سخت مستبعد به گوش می آید و با ورنه کردنی!

۲ - یک میلیارد مسلمان، کم یا بیش، در جهان ما می‌زیند که، از میانشان، یکصد میلیون، با زهم کم یا بیش، از پیروان مذاهب گوناگون شیعه - امامی، اسماعیلی، زیدی - به‌شمارند. چگونه است که از میان این یک میلیارد مسلمان و یا حتی یکصد میلیون شیعی، که بسیاریشان "عقائید و احکام اسلام را اجمالاً" دریافته‌اند، تنها شعاری بسیار بسیار محدود و محدود "تصویر ولایت فقیه" برایشان موجب "تصدیق ولایت فقیه" شده است؟ واقعاً چگونه است و این راه چه باید نسبت داد؟ چگونه است که بسیاری از بزرگان مذهب شیعه اثنی عشری، چه در روزگاران گذشته و چه در عصر ما، "تصویر ولایت فقیه" موجب "تصدیق" امر در نزدشان نشده است، با وجودی که احکام اسلام را، نه اجمالاً که، به عمق کامل و وسعت تام دریافته‌اند - و دریافته‌اند؟ طرفه آن که در میان آن گروه محدود و محدودی هم که به "ولایت فقیه" باور آورده بوده‌اند، اکثریت عظیمشان آن گستره بیگانه‌ی را که سید روح‌الله خمینی برای "ولایت فقیه" قائل است، و آن راه "ولایت مطلقه فقیه" می‌رساند، پذیرانمی بوده‌اند و نیستند. (ازین طایفه اخیر، جمععی برآنند که بیگانه‌ی و اطلاق "ولایت" در نظر خمینی یکی از اسباب عمده بیداد خونفشان و مرگباری شد که "جمهوری اسلامی" را در خود گرفت و هنوز هم که هنوز است در خود گرفته است).

باری، این نخستین جمله کتاب "ولایت فقیه" می‌بود و اکنون به دیگر

جمله‌ها و دیگر گفته‌ها بش برسیم.

خمینی، در سر تا سر کتاب موضوع نگرش ما، تقریباً در هیچ جای، ضابطه‌ای استوار و ملاکی متقن پیرامون احکامی که می‌آورد ارائه نمی‌کند و مطلب را سطحی، و گاه سزری، با ذکر شواهد و بیان امثله، مطرح می‌سازد. فی‌المثل، هنگامی که می‌خواهد معلوم سازد، به زمان درگذشت فقیه، کدام کسان منصوب از جانب وی، در پایگاه و جایگاه نصب باقی می‌مانند و کدامیکشان را نصب پس از مرگ فقیه ناصب، استغناء می‌پذیرد (۷).

تمام سنگینی بار اثبات لزوم و توجیه "ولایت فقیه" بر روی سنگ

" حدیث " و " روایت " گذارده شده است و سید روح الله خمینی، با وجودی که خود انواع و اقسام حدیث و روایت را توضیح و توصیف می کند و به درجه های گوناگون قابلیت استناد آنها را نشان می دهد و نیز با وجودی که مدعی است که گاه، تزیین احادیث " روی جهت سیاسی بحديث اضافه شده " (۸) - " که جز حدیث نیست " - اما، حقیقت را و واقع را، که تمام رساله بحثی است لغوی و شکلی از احادیث و دربارۀ منطق و مفهوم احادیث، همه و همه کوشش خمینی مصروف بدان است که، با تکیه بر حدیث، نظریه خویش را دربارۀ " ولایت فقیه " اثبات کند و برکسی حق نشاند - و یا، به با و روبه زعم خود اثبات کند و برکسی حق نشاند !!

مطلب سنت و حدیث در اسلام، چه در نزد عامه و اهل سنت و چه در نزد خاصه و شیعیان، مطلبی است بسیار گسترده و دامنه دار که بحثهای مطول و گاه جنجالی را پیش آورده است و موجب افتاده، خود شماره احادیث، که برخی از اسلام شناسان تنها کمتر از یکصد تن را قابل استناد می شمرند از یک سوی، و جمع کل احادیث، در پارهای از کتب، که از یک میلیون نیز در می گذرند، از دیگری سوی، جایگاهی است مناسب برای آغاز بحث و محاجت و علتی برای درگرفتن قال و قبیلای تند، پژوهشگری نام آور دربارۀ حدیث و گسترش می نویسد (۹) :

" حدیث در سده سوم هجری در یک رشته مجموعه های موثق جنبه ای مقدس پیدا کرد و اعتبار تقدس آمیز به دست آورد در قالب حدیث، مضامین و نظراتی هست که به همان اندازه که متناقض هستند، متعدد نیز می باشد، چه بسا عیاراتی را می توان در احادیث پیدا کرد که به نظرات متعارض میدان می دهند....."

۸ - صفحه ۱۴۱

۹ - رودنسون، ماکزیم، "اسلام و سرمایه داری"، ترجمه محسن ثلاثی (تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۸)، صفحه های ۱۳۷ و ۱۳۸

همین محقق تیزبین ادامه می دهد که، به سبب زیادی شمارهٔ احادیث و نیز وجود امکان انتخاب از میان نشان و گشاده بودن راه تعبیر و تفسیر آنان، هر جمعی و فرقه ای توانسته است و می تواند متکثانی برای نظر خود، از میان احادیث، بیاید و برگزیند و از این روی، به اعتقاد وی (۱۰)

"..... ایدئولوژی ما بعد قرآنی اساساً یک نیروی بیرونی نیست که جا مع را قالب بندی کند، بلکه بیان گرایشهایی است که از کل زندگی اجتماعی برمی خیزند." تاریخ پژوهشی پرآوازه و نویسنده ای پرکوش و پرتوان از میهنمان، که کس را، از صاحب نظر و ارباب داوری، اندک شبهتی در اهلیت علمی و صلاحیت فنی و نیز در مانت اخلاقی و درستی داوری وی نیست، صریح و بی پرده، چنین ابراز رأی می کند (۱۱):

"..... چون..... اخبار و احادیث سامدنی مسدود نبوده و فقط در ماه دُوم هجری تدوین شده است..... بعدها مخصوصاً " بعد از وفات حضرت صادق و در عهد امام هفتم به سبب ظهور فرقه جدیدی از شیعه از قبیل اسماعیلیه، فطیبه و واقعه هر فرقه ای این اخبار و احادیث را مطابق غرضی خاص تأویل کردند و بسیاری نیز اخبار و احادیث دروغ از پیش خود جعل و به امام ائمه روایت نمودند....." از آنچه مذکور افتاد نیک دریافته می شود که پایه های حدیث و خبر تا چه میزان سست و نا استوار است و، با همه "علم" هائی، ابزار گونه، از قبیل درایت و رجال.....، که در جهت کمک به ستحش و ارزیابی این دریای موج از خیر و حدیث بنیان نهاده شده است، قابلیت استناد و تکیه بدانان اندک و گناه بدانسان اندک که گوئی هیچ.

بر مطلب ضعف ذاتی و درونی خبر و حدیث افزون می شود این گفتگوی ظریف فلسفه تاریخ و استنتاج تاریخی که حتی اسناد منقوش، منقور و متون نوشته و به تحریر درآمده و مسلم آئند و راز کس یا کسان تاریخی، با گذشت زمان و بسا

۱۰ - رودنسون، ماکزیم، صفحه ۱۳۹

۱۱ - اقبال آشنیانی، عباس؛ "خاندان نویختی"، (تهران، کتابخانه)

طهوری، ۱۳۵۷) چاپ سوم، صفحه ۷۱

دگرگونی و تحوّل و تبدیلی که در معانی، مفاهیم، برداشتها، ارزشها و اعتبارها روی می دهد، قدرت و قاطعیت خویش را از کف می نهند و، به دیگر سخن، اسناد و همه اسناد، در برابر خورشید سوزان و سوزنده زیروزبرشدتهای زمانه رنگ می بازند و صراحت اصلی و گویائی و دقت آغازین را از دست می دهند. ساختار مرکزیت نا پذیر اسلام نیز بر غموض و پیچیدگی موضوع سخت افزوده است و داوری این مطلب را در این جمله گویا نیک می توانیم دید و به وجود نکته مثبتی در آن نیز پی برد (۱۲):

"... تعارضهای میان احادیث، آزادی عمل زیادی در زندگی روزانه به بار می آورد - بیشتر بدین خاطر که مرجع متمرکزی (چنان که در کلیسای کاتولیک رومی هست) وجود نداشت تا در مورد ارزش یک حدیث خاص یا تفسیر آن حکم معیبری صادر کند."

اما، همین نکته مثبت، که "آزادی عمل زیاد در زندگی روزانه" باشد، از دیگر سوی، خبر و حدیث را به گونه ابزاری در اختیار آنانی نیز می گذاشت که در جهت اهداف و نظریات خود تعبیر و تاءویلش کنند و بدانسان مطلب را بگردانند و بنا بآنند تا معین و مددکار آراشان و نگاه، خودخواهیها و سودجوئیها بشان، شود.

نکته بسیار جالب و بسیار مثبت در دنیای اندیشه شیعیان امامیه آن است که میان احکام شرع و آراء عقل "اصل ملازمه" حکمفرمایی می کند که "کَلِّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ، حَكْمٌ بِهِ الشَّرْعُ"، و بالعکس، در نزد متفکران شیعه امامیه عملی که مبتنی بر خرد و درست باشد نمی تواند جز عملی شرعی بود و هر آینه میان خرد آدمی با نصوص و منقولات تقابلی و ناهمراستی پدید آید، بر پایه اصل "تعادل و تراجیح"، بایک رجحان را به داوری خرد داد مگر به زمانی که کارها و امور مسلم شرعی در میان باشد، که در این حال، باید تسلیم شرع شد، و لیسو قانع نبود. اهمیت این تکیه بر خرد دادن در نزد اندیشمندان امامیه، بالخصوص، هنگامی برجسته تر به چشم می آید که ملاحظه کنیم در نزد دیگر دینها و مذاهب این برترجوشی عقل وجود نمی داشته است. فی المثل، در نزد معتقدان به مذهب کاتولیک رومی، در هر جای و در هر مقام و مطلب، تعارضی میان خرد و ایمان پدید

آید با پدید آمدن افدای با وروایمان ساخت و به "ایشان عقلی" (۱۳) توسل جست و پذیرفت که خرد خطا کا راست و ایمان و گفته کلیسا مصاب (و همین حکم قاطع می بود که کلیسا را آزادی می بخشید تا هر آن که را نه چون کلیسائیان می اندیشید به آتش بیداد سپارند و از حلیه حیات عاری سازند.)

در نزد شیعه، بنا بر آنچه رفته عقل کار ساز آدمی می تواند در راه گشای بسیاری از نکته های مجهول و ناشناخته باشد و به جز در "مسلمات" حکم خود را بر کرسی نشاند. اما، وجود این امر و این آزادی، مانع از آن نشده است، و نمی شود، که برخی از فقیهان اما می بکوشند تا از احادیث و اخبار استعانت جویند و نکته های را در زمره "مسلمات" آورند و سپس عقل را، در راه اثبات مدعای خود، منکوب ایما نوبت و با او را علام دارند و برای مؤمنان، به زعم خود، راه گریزی باقی نگذارند. سید روح الله خمینی، خالی از هر شک و شبهه ای، به این خیل از فقیهان تعلق دارد و در "اثبات" لزوم و وجوب "ولایت فقیه" - البته، به معنایی که او از شد درمی یابد و مراد می کند - همین شیوه را پیشه کرده است و به همین رسن دست توسل و تمسک دراز (۱۴).

۱۳ - Sacrificium Intellectus

۱۴ - البته در نحوه برداشت از حدیث و میزان قابلیت اتکای بدان، ستیز میان "اصولبان" و "اخباربان" - یا به قول خود ملّایان "اصولیبون" و "اخباریبون" - که از او آخر روزگار دولت یسران شیخ صفی آغازیدن گرفت، خود داستانی است دراز و از حوصله سخن کنونی ما بیرون. اما از آن یک نکته را میتوان آموخت: به زمانی که فرنگان دیری می بودند تا "کلیسا" را به گورها سپرده بودند و قبیل و قالیهای "اهل مدرسه" و بحشهای "حسوزهای" (Scholastic) را به موزه اندیشه های کهن و بر آن می بودند تا طبیعت را بگرد، طبیعت را بکاوند، طبیعت را بشکافند و رخسار پای طبیعت را بشکنند و لگام زنند و به زبیران آورند، مسلمانان و "عالمان" ماهران اندر خم کوچه بحثهای اینچنین عیشی می بوده ایم - و، دریغاً، هنوز هم هستیم.

تکامل جهان نظری و فلسفی شیعه^{۱۵} اما می سیرجالب و پریچ و خمی می داشته است و با گذشت روزگار، به رودی تبدیل یافته که از جویها و نهرهای بسیار پدیدار آمده است و نیرو گرفته . یکی از مکتبها یا نحله‌هایی که اثری بسیار بر اندیشه^{۱۶} امامیان نهاده است، مکتب اعتزال است و گروه معتزله (۱۵)، پژوهنده‌ای در این باره چنین می نویسد و نتیجه گیریهای خویش را بدینسان به دست می دهد (۱۶):

" تا زمان حضرت صادق هنوز علم کلام در میان شیعه^{۱۷} اما میه رواج نیافته بود بعدها بین [علمای شیعه] در روایت اخبار و احادیث اختلاف پیدا شد و متکلمان از اخباریه جدا شده به اصول مذهب معتزله گرویدند کلام شیعه^{۱۸} اما میه گرچه در آغاز اساس آن مقتبس از معتزله بود اما بر اثر هدایت ائمه اطهار و ظهور گروهی از فضیلت بزرگ در میان شیعه اساسی استوار یافت و بین متکلمان امامیه و معتزله در باره^{۱۹} بسیاری از موضوعات اختلاف عقیده پیدا شد " (۱۷) .

پژوهشگری دیگر نیز، تقریباً در جهت آنچه رفت، نتیجه گیری می کند و می نویسد: به زمانی که نظریه های شیعیان امامی، به ویژه در سده چهارم هجری،

۱۵ - پیروان واصل بن عطاء (۸۰ تا ۱۳۱ هـ . ق .) از شاگردان حسن بصری ، که از حلقه درس استاد روی گردانید و "اعتزال" کرد .

۱۶ - مشکور ، دکتر محمد جواد ، " ترجمه فرق الشیعه نوبختی " ، (تهران ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳۵۳) صفحه صد و یک .

۱۷ - به نوشته همین منبع ، صفحه های یکصد و یک و یکصد و دو ، " یکی از فرق بزرگ شیعه که زیدیه نام داشتند به مناسبت آن که زید بن علی بن حسین [بن علی بن ابی طالب] مؤسس آن فرقه شاکرد واصل بن عطاء معتزلی بود ، ائمه معتزلی راحتی ارا ما مان شیعه بزرگتر می شمردند "

شکل و کمال گرفت و تشبیهت یافت، بیشتر و بیشتر با نظریه‌های معتزلیان هماهنگ شد (ورداین هماهنگ سازی و هماهنگی را باید در تلاش‌های یکی از شاگردان حضرت امام صادق (ع) گرفت به نام ابوالحسن بن الاعین، مشهور به زراره (۱۸) و نیز در کوشش‌های خاندان شیعی پرآوازه و وزین نوبختی). درین مرحله شیعیان امامی با معتزلیان دیگر تنشها در دو مطلب اساسی و بنیانی اختلاف می‌داشتند: نخست در باب و ربه اصل "امامت" و دود دیگر در "وعید" - به معنای مجازات بلا شرط و ابدی مؤمنان گناهکار و توجیه ذیربطن؛ که "امر بین الامرین" ، حالی میان ایمان و کفر، باشد برای مؤمنانی که مرتکب معاصی می‌شوند. البته، انکار "وعید" هم، فی الحقیقه، نتیجه اعتقاد به اصل "امامت" می‌بود زیرا که این اصل چنان پرتوان و جاذب می‌نمود که با وجودش قابل تصور نمی‌توانست بود که مؤمنی واقعی و معتقدی به امام و "امامت" از عذاب ابدی - و گناهش هر چه بتواند بود - رنج کند (۱۹).

و در تکمیل مقال (۲۰):

"..... حتی مسأله عصمت که از اصول عقائد شیعه در باب امامت است، از معتقدات بعضی از علمای معتزله چون ابراهیم بن سيار نظام [۲۱] بود. بایک مقایسه اجمالی در بین عقاید معتزله و شیعه می‌توانیم به این نتیجه برسیم که کلام شیعه بیش از حد [کدام] تحت تأثیر

۱۸ - بنیانگذار فرقه زراریه و متوفی به سال ۱۵۰ هـ. ق. م. ت.

۱۹ - Momen, M.; "An Introduction to Shi'i Islam", (Oxford George Ronald, 1985) ch. 4, esp. pages 77-78.

۲۰ - هشکوری، دکتر محمد جواد، صفحه ۵۰۰.

۲۱ - ابواسحق ابراهیم بن سيار نظام، ادیب و شاعر و متفکر معتزلی، جانشین شهیر واصل بن عطاء، که در حدود سال ۲۰۰ هـ. ق. در بغداد، درگذشت. م. ت.

عقائد و کلام معتزله قرار گرفته است و در حقیقت شیعه را با عقاید کلامی می توان تولّد جدیدی از فکر فلسفی معتزله دانست ."

باری ، این زمینه^{۲۲} مساعد و زیرساخت مطلوب در دنیای فرهنگی اسلام پیشرونده می بود که امکان تعاطی اندیشه ها را ، گفتنها و شنیدنهارا ، آموختنها و فراگیریها را پدید آورد و مجال داد تا نخله ها از هم بیا موزند و بیه هم بیا موزند . بعدها ، که به علل و اسباب مخلف - که بحثش از دانه^{۲۳} سخن کنونی ما بیرون است - اسلام به خشکی و تصّلب دچار آمد و امکان این گفت و شنودها و از هم فراگیریها از سرزمینهای زیست فرهنگ اسلامی رخت بریست و خشونت و عصبیت و خشک اندیشی بر جای نشست ، دیگر میدان و عرصه ای برای اندیشمندان و پژوهشگران باقی نماند و صحنه زندگی معنوی آدمی آوردگانه تصّلب و نبود تساهل شد ، در نتیجه ، جایگاه جهل و ناآگاهی و جمود ، جمودی دیرپای .

داوری درست پیرامون اسلام پیشرونده و متعالی آغازین آن است که این دین نو مانعی و رادعی در راه تحقیقات علمی برپای نکرد و ، با نتیجه ، دانشها ، گره در شکل ابتدائی خویش ، به کوشش خود ادامه دادند (که از آن جمله است دانش شیمی در قالب کیمیاگری آن روزگار) ، دانشگاهها (و در آن میا^{۲۴} " نظامیه "ها) پایه گذاری شدند ، کار صنایع را رونقی موفور گرفت و براندازه مهارتها و کارآئیها فزوده شد . برتری فرهنگی و تفوّق تجاری دنیای اسلامی در سده های نهم و دهم میلادی (برابر با سده های سوم و چهارم هجری) - که عصر زرین اسلام است - ریشه در همین کیفیت اسلام دار و روح تساهلی که در دنیای فرهنگی اسلام وجود می داشت (۲۲) .

به کوتاه سخن ، آنچه ، بعدها ، بر سر تمدن اسلامی آمد از برداشتها بود ،

۲۲ - برای بررسی بیشتر مراجعه شود به :

Thomas, H.; "An Unfinished History of the World", (London, Hanish Hamilton, 1979), p. 146.

از براشتهای تنگ نظرانه و کوتاه بینانه، از برداشتهای آغشته به تعصب و آلوده به خودمحوری و خودرأیی، از "عشقهای کزپی زنگی" می بودند. بر روی زمین با رور فرهنگ، پیشرونده و پویای اسلامی است که غزالیها پای به عرصه وجود می گذارند، غزالی که درباره اش محقق از مین ما، نیکوئی، چنین داوری کرده است (۲۳):

" شیوه تفکر و تعقل [امام ابو حامد محمد] غزالی... بکلی تازگی داشت و منحصر به خود او نبود و نظیر آن شیوه را قرن ها بعد از او دکارت (۲۴) در اروپا پیش گرفت. امتیاز غزالی در میان علمای دین اسلام درین بود که در کسب دانش و در شک کردن در آنچه به عنوان علوم یقینی تعلیم می شد منتهای جرات و دلیری را داشت. مثل طلاب علوم در مدارس جدید اروپایی معتقد بود که هیچ امری را مسلم و حقیقی نباید شمرد مگر آن که حقیقت آن به دلیل علمی و برهان عقلی ثابت شده باشد و آن مسلم شده نیز همواره باید در مظنه شک و تردید باشد و راه بحث درباره آن باز... تا به مجردی که خطا بودن آن ثابت شد از عرصه مسلمات اخراج گردد."

از همین بزرگ بزرگ اندیش پرسیدند (۲۵):

" تو مذهب که داری؟ در جواب گفت: " در معقولات مذهب برهان و آنچه دلیل عقل اقتضا کند و مادر شرعیست مذهب من قرآن است و هیچ کس را از آنچه تقلید نمی کنم، نه شافعی بر من خطی دارد و نه ابوحنیفه برائی."

چون این چند سطر، مختصراً، که رفته از جهان فرهنگی اسلام پیشرونده،

۲۳ - مینوی، مجتبی، "نقد حال" (تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۸)، چاپ دوم، صفحه های ۲۸۵ و ۲۸۶.

۲۴ - رنه دکارت، فیلسوف، ریاضیدان و فیزیکدان فرانسوی، در سده هفدهم میلادی، یکی از بنیانگذاران شیوه تفکر علمی نوین است.

۲۵ - منبع اخیر، صفحه ۲۸۱.

مقایست‌کنیم با آنچه سیدروح‌الله خمینی گفته‌است، نتیجه‌داوری ما آن خواهد بود که خمینی از همه آن فوران آتشفشان اندیشه‌درسده‌های شکوفاشی‌فرهنگ‌اسلامی ناآگاه است و پیرامونشان به‌ساده‌اندیشی باورناکردنی‌گرفتار، مهرورزی او، برخلاف گفته و ادعایش، با اسلام و ریشه‌های معنوی و فکری آن دین جهان‌شمول نیست، با خودخویش‌است و با او هام‌آفریده ذهن خویشان.

خمینی در کتاب "ولایت‌فقیه" نیز، به‌مانند رساله "کشف‌اسرار" (۲۶) به‌روش‌ماکیا ولی در استدلال و حجت‌آوری دست‌می‌یازد و همان روال مختسار و شبیه‌ما، لوف را به‌کار می‌بندد. وی هیچ مبنای ثابت احتجاجی و پایسه، اخلاقی برای خود در بحث نمی‌شناسد و از هر پایگاهی و از هر زمینه‌ای و از هر واژه‌ای و کلمه‌ای، که مناسب موقع و لحظه گفتگو باشد، استفاده‌ت‌چنان می‌برد که مدعای خود را، لاقلاً در نظر مریدان کم‌فرهنگ و یا زودبا و رخویش، به‌زعم خود، "اثبات" کند و خویش‌تن و نظر خویش‌تن را حاکم و غالب جلوه دهد و حریف و مخاطب را محکوم و مغلوب، درستی و راستی را که آن‌چه او به‌انجام می‌رساند، اگر بتوان استدلالش نامید، استدلالی است، بی‌کم و کاست، الگو برداری شده از سرمشقهای ماکیا و ل، که در عین حال از حد لفاظی در نمی‌گذرد. به‌این نمونه عنایت‌کردن مفید است و جالب:

خمینی، در جاشی (۲۷)، در راه اثبات نظر خود، با تکیه بر جمله‌ای از روایتی، صریح و غیرقابل انکار رو‌تردید، می‌نویسد:

"..... خصوصاً که در اول جمله 'اتما' دارد که دلالت بر حصر میکند."

و دقیقاً، نه‌سطر پس از آن (۲۸)، می‌گوید:

"..... اصلاً معلوم نیست که 'اتما' دلالت بر حصر داشته باشد....."

۲۶ - مراجعه شود به: توانگر، دکتر مرزبان، "ناآگاهی و پوسیدگی"، سیری در نوشته‌های سیدروح‌الله خمینی، کتاب نخست: کشف‌اسرار، (لندن، نشر نوآوران، شهریورماه ۱۳۶۹)، صفحه‌های ۵۸ به‌بعد.

۲۷ - صفحه ۱۳۸

۲۸ - صفحه ۱۳۹

شکفتا و عجا که در جاشی "اتما" دلالت بر حصر می کند - چون در آنجا خمینی سی ، برای اثبات رای خود بسیار زمیند بدان است که " دلالت بر حصر " بکنند - به قاضی ای بسیار بسیار اندک ، همان "اتما" دلالت بر حصر نمی دارد - چون در آنجا سی خمینی ، در دلیل آوریهی لفاظانه خویشتن ، حاجت بدان دارد که " دلالت بر حصر " نکند !!! " هرگز وجود حاضر و غائب شنیده ای " ۱۱؟

نتیجه گیریهای من عندی و روش " تنها به قاضی رفتن " در کار سید روح الله خمینی بسیار است . وی ، در شرح و توصیف " ولایت " ، به ناگهان حکم می دهد (۲۹) که :

" ولایت فقیه از امور اعتباری عقلانی است "

اما زحمت این را نمی برد که بگوید چرا و به چه دلیل و بر مبنای کدام پایه های عقلی ، بر آنانی که فرمان خرد را مطیع اند و منقاد نه گفته خمینی که گفته احدی از بنی آدم ، به صرف گفته شدن ، دلیل عقلانی نیست و تنها به زمانی پذیرفته می آید که حجت موجهی بدان ضم شود و پیوسته . شاید سید روح الله خمینی این را می دانسته است اما رندانه ، و به شیوه ماکیا ولی خویشتن ، از سر در گذشته .

اندیشمند منصف آن است که هنگام بیان رای خویشتن ، در کنار ذکر آراء و نظریات موافقان همراه ، عقائد حریفان مخالف را نیز مذکور دارد و داور را به شنونده و خواننده واگذارد . سید روح الله خمینی از این صفت پسندیده نیز بری است و چون در تقویت رای خویش تکیه بر متقدمان موافق خود می زند نامی از آنانی که جزاومی اندیشیدند و یا می اندیشند نمی برد . به عنوان شاهد مثال ، درباره " ولایت " می نویسد (۳۵) :

" مرحوم سراقی و از مناء خربین مرحوم نائینی (۳۱) تمام مناصب و شئون اعتباری امام را برای فقیه ثابت میدانند و بعضی نمیدانند " .

۲۹ - صفحه ۶۵

۳۵ - صفحه ۹۸

۳۱ - مادر باره ، نظریات ملا محمد سراقی و شیخ محمد حسین نائینی ، بعدها ، به تفصیل سخن خواهیم گفت . م . ت .

ولیک ذکر نمی کند که این "بعضی" که "نمی داند" کیانند و چرا "نمی دانند"؟
 خمینی در سفسطه و مغلطه یدی طولی دارد و از این روش به هیچ روی
 نمی پرهیزد. مثالهایی به دست دهیم تأیید مطلب را:
 درجائی، در مقدمه، چنین می نویسد (۲۲):

"نقشه [بیگانگان] آنستکه ما را عقب مانده نگهدارد
 و به همین حالیکه هستیم و زندگی نکبت یاریکه داریم
 نگه دارند تا بتوانند از سرمایه های ما، از مخازن
 زیرزمینی و منابع و زمینها و نیروی انسانی ما استفاده
 کنند. می خواهند ما گرفتار و بیچاره بمانیم، فقرای ما
 در همین بدبختی بمانند و به احکام اسلام که مسأله
 فقر و فقرا را حل کرده است تسلیم نشوند و آنسان و
 عمالشان در کاخهای بزرگ بنشینند و آن زندگانی مرفه
 و کذائی را داشته باشند."

شاید فرنگان نقشه های درسروا میدهائی در دل داشته باشند که "ما را
 عقب مانده نگهدارند" اما این مطلب، خود به خود، توجیه کننده نظرهای
 سیدروح الله خمینی نمی تواند بود. خمینی در این رهگذر سفسطه می کند و
 می گریزد. از عنایت به این نکته حاس و این واقعیت محرکه اگر احکام
 کهن و قوانین عتیق می توانستند حلال مشکلات ما بود و مسأله فقر و فقرا را حل
 کرد، پس چرا ما از آن فرنگان حیلہ گرو "نقشه کش" عقب مانده ایم، یا زیجه شان
 شدیم، نتوانستیم از خود و از مدار زندگیمان دفاع کرد؟ اگر ما چنین قانونهای
 معجزگرو چنین نسخه های افاقه بخش برای بیماریهای اجتماعی / اقتصادی
 خود می داشتیم، چرا نتوانستیم به آنها رسید؟ راستی چرا؟ چرا به چنان درنگ
 و جمودی گرفتار آمدیم که آن فرنگان بتوانند برایمان نقشه "عقب مانده
 نگاه داشتن" کشید؟ خمینی از پاسگوئی به این پرسشها و دهها پرسش مشابهان
 طفره می رود و به "انشائی" که نوشته است دل خوش می دارد و بر این گمان
 است که با این سخنان مریدی چند حلقه به گوش فرا چنگ آورده.
 شاهی دیگر عرضه داریم سفسطه اش را:

خمینی شرح مبسوطی می دهد از ضرورت تشکیل دولت و حکومت و سپس به این نکته می پردازد که برای گردش کارهای دولت و حکومت نیاز به تحصیل درآمد هست (۳۳) و بعد، به ناگهان، نتیجه می گیرد (۳۴):

"ملاحظه میکنید که احکام مالی اسلام بر لزوم حکومت دلالت دارد و اجرای آن جز از طریق استقرار تشکیلات اسلامی میسر نیست." !!!

تصور نمی رود احدی بتواند، به هر طرفند دست زند، آن مقدمه را بیه این ذی المقدمه و به این نتیجه چسباند! ازین نبود ارتباط میان مقدمه و نتیجه گذشته، مغلطه دیگری نیز در درون سطور بالا مسترو پنهان است به این معنای که نخست باید بر لزوم تشکیل دولت کردن نهیم و چون آن را پذیرا آمدیم، و به تبع این پذیرش، "احکام مالی" دولت را منظور نظر قرار دهیم و مطرح سازیم، یعنی اول لزوم وجود دولت است و از پی آمد این لزوم وجود، و معلول آن، "احکام مالی" است. به دیگر سخن، چون "دولت" داریم پس "احکام مالی" هم باید داشت و عکس آن مغلطه و نادریست و خطاست که بگوئیم: چون "احکام مالی" داریم پس "دولت" باید داشت! شاهدی دیگر:

خمینی می نویسد (۳۵):

"نظر به اینکه فقها مقام نبوت را دارانمی باشند و شکی نیست که شقی هم نیستند بالضروره باید بگوئیم "اوصیاء" یعنی جانشینان رسول اکرم (ص) میباشند".

نخست - چرا و به چه برهان همه فقها "شقی" نیستند؟ برخی از فقهای می توانند شقی بود، کما این که بوده اند. (و خود سید روح الله خمینی نیز به روزگار "امامت" خویش، فراوان شماری

۳۳ - صفحه ۳۵ به بعد

۳۴ - صفحه ۳۷

۳۵ - صفحه های ۹۸ و ۹۹

از آنان راکشت، محبوب ساخت و یاب به "خلع لباس" (۳۶) محکوم داشت و شقی
شمردشان و متهتک دانستشان).

دو دیگر - مفهوم دیگر این مغلطه آن است که هر آن کس، نخست،
"مقام نبوت" نداشت و، در ثانی، "شقی" نیز نبود، "بالضرورة" بایدش
از زمره "اوصیاء یعنی جانشینان پیامبر اکرم" به شما آورد! **!!**
آیا این حکم درست است؟! آیا خرد آدمی به این سفسطه بی پایه و بی-
ما به نمی خندد و نیاید خندید؟ آیا این نیز مسطوره ای از بند با زیبه های
استدلالی سید روح الله خمینی به شمار نیست؟

در این زمینه، خمینی، اندکی بعد، کوتاه می آید و این حضرات را
"اوصیاء دست دوم رسول اکرم (ص)" می شناسد (۳۷) **!!** ولیک باز، بسدون
عرضه دلیلی و حجتی استوار، مدعی می شود که اینان "..... باید تمام
کارهای رسول خدا را انجام دهند چنانکه حضرت امیر (ع) انجام داد" (۳۸). وی
هرگز بیان نمی دارد - و نمی تواند داشت - که، اولاً - چرا این "اوصیاء دست
دوم"، "باید تمام کارهای رسول خدا را انجام دهند" و ثانیاً - تشبیه آنان
به مرتضی علی (ع) چه مبنا و ماء خذی دارد؟! خمینی ازین آشفته گوئیها تنها

۳۶ - "خلع لباس" را، به عنوان پادافرهی برای لغزش و خطا، دور و بریهای
خمینی ابداع کردند که یا وه ای است شگفت زیرا، اولاً، لباس تنها سه
مجموعه عمده و قبا و لباده و نعلین محصور نمی شود. ثانیاً، "خلع لباس" به
معنای جامه از تن کس بر گرفتن است و برهنه ساختن و ملایان محکوم به این "کیفر"
برهنه نمی شوند و فقط به جامه دیگر مردمان ملّس می آیند. ثالثاً چون
احبار به ترک این تن پوش عجیب را کیفری می انگارند جرم و گناه را پس هر که
نه این جامه بر تن دارد - یعنی اکثریت قریب به اتفاق مردمان کوشا و شریف
و پاکنها دوطنمان - بالاستمرار در حال کیفر دیدن و مجازات چشیدن هست گناهانی
ناکرده را و جراثمی مرتکب نشده را **!!** رابعاً، در این اصطلاحی نوعی حدیسه
نظا میگری و انضاط نظا میان دیده می شود که چون نظا میان رابه کیفر "خلع
درجه" می کردند و این حضرات درهای نمی داشتند، و در جهان اسلام نمی توانستند
داشت، پس خویشتن را از "اهل بیخیه" قلمداد ساختند و کیفر خنده آور "خلع لباس" را
احتراع کردند. کز سلیقه مردمان **!!**

یک هدف دارد و آن هم ، به هر بهائی شده ، " اثبات " آن که ملایان بایستد
 " تمام " کارها را زیر سیطره خود بگیرند و از این ممر به " ولایت مطلقه فقیه " دست
 یابند . همین والسلام ! او هرگز غم مبانی عقلی و احتجاجی را نخوانده
 است و این یا رنیز نمی خورد .

خمینی دنباله این مغلظه را چنین می گیرد (۳۹): نخست روایتی از
 حضرت حسین بن علی، سیدالشهدا ، نقل می کند که فرموده است ، به کوتاه
 سخن ، دادرس و دادور باید " امام " ، " عالم به قضا " و ، " عادل " بود و بر آن به
 حصر افزون فرموده که این مقام تنها برای پیامبر در میان مسلمانان مقرر
 است و یا برای اوصیاء پیامبر پس از نقل روایت خمینی شرحی مبسوط و
 مشبع می دهد اندر احاطه فقیهان بر قوانین و اندر عدل ایشان و انبدر
 ریاستشان و حق ریاستشان و ، بعد ، می رسد به حصر انکارناپذیر و غیر قابل
 تردیدی که امام آورده است و این مقام را فقط و فقط از آن پیامبر و وصی
 وی شناخته است . وی برای گریز از این سد مانع و قرار از این مخمصه ، سه
 گفته خودش ، " آن مجهول را از این معلوم بدست می آورد !! که ، پس " فقیه
 وصی رسول اکرم (ص) است و در عصر غیبت ، امام المسلمین و رئیس الملته
 میباشد و باید قاضی باشد و جزا و کسی حق قضاوت و دادرسی ندارد " (۴۰) !!!
 حقیقت را که آفرین و هزار آفرین بر این ، به اصطلاح " استدلال " ، امام می-
 فرماید دادرسی فقط حق پیامبر یا وصی اوست و خمینی نتیجه می گیرد " پس "
 فقیه وصی رسول بزرگوار است !! وی برادری را ثابت ناکرده ادعای مرده-
 ریگ دارد ! باید ازین مدعی تعقل و برهان آوری پرسید که ، در عصر غیبت ،
 چرا مردمان خود دنیا بدو وصی پیامبر در امور خویش بود و چرا باید که نه پرسست
 فردی را به " قیمومت " برگزید و به " ولایت " پذیرفت ؟ چرا ؟ سید روح الله
 خمینی نه تنها پاسخ این پرسش را نمی دهد که ، باید مان گفت ، نتیجه گیری اش
 نیز سخت سخیف و غیر منطقی است و سخت ناهمسوی با اقتضای زمانه .
 در مقامی دیگر (صفحه های ۱۰۲ تا ۱۰۴) ، خمینی استناد به " توقیعی " می کند

۳۹ - صفحه های ۱۰۰ تا ۱۰۲

۴۰ - صفحه ۱۰۲

که امام زمان (ع) در پاسخ به پرسشی، به خط خویش نوشته است و بیابان خود را راهنمائی فرموده که "..... در حوادث و پیشامدها به راه و بیابان حدیث ما رجوع کنید". به فرض صحت این حدیث، روشن و میرهن است که "حوادث الواقعه" منصرف به همه حوادث و پیشامدها نیست بلکه توجه به رویدادهای زندگی افراد است و بحث مسائل سیاسی و اجتماعی نه اندر میان. در گفته‌های خمینی، نه‌اندک، تناقض‌گویی آشکار و مشهود می‌افتد. شاهد مثالی به دست‌دهیم:

در یک جا می‌نویسد (۴۱):

" بیان احکام خلیفه نمی‌خواهد. خود آنحضرت (بیامیر) بیان احکام میکرد، همه احکام را در کتابی مینوشتند و دست مردم میدادند تا عمل کنند..... ما خلیفه می‌خواهیم تا اجرای قوانین کند....."

اما تنها شش صفحه پس از آن، گفته پیشین را به دست‌فراموشی می‌سپارد و بی پروا از موضع قبلی خویش - که " بیان احکام خلیفه نمی‌خواهد" - قلم می‌کند (۴۲):

" رسول اکرم (ص) که خلیفه تعیین کرد فقط برای بیان عقائد و احکام نبود بلکه همچنین برای اجرای احکام و تنفیذ قوانین بود".

از کنار هم نهادن دو متن اخیر و با لاصح با التفات به قید " فقط" و همچنین " در جمله دومین، خواننده را سرگردانی کامل دست می‌دهد که آیا در راهی سید روح‌الله خمینی، بیان احکام خلیفه می‌خواهد یا خیر؟! خمینی، گاه، در تاء بید نظر خود، متوسل به تشبیه‌هایی می‌شود که از بین و بیخ ربطی به مطلب ندارند و تنها برای این که سخنی گفته باشند مطرحشان می‌دارد. فی‌المثل می‌نویسد (۴۳):

" شکی نیست که امر ولایت از نظر عقلا مانند ارتداد اموال که از شخصی بدیگری منتقل میشود قابل انتقال است."

۴۱ - صفحه ۲۱

۴۲ - صفحه ۲۷

۴۳ - صفحه ۱۳۷

برای جستجوگر سئوالهای بسیاری در این بیان بجواب می ماند:

اولاً - چرا در این مطلب شک نیست؟

ثانیاً - این "عقلا" کیانند و "نظر" آنان بر کدام پایه و مبنای خردمندی است؟

ثالثاً - "ارث در اموال" در همه نظامهای اجتماعی - حقوقی و در نزد همه ملتها نمی بوده است و بوده اند مردمانی و فرهنگهایی که آن را به کار نمی گرفته اند و در نزد آتانی هم که اعمالش می کردند می کنند و روشها و روالها گوناگون بوده است و هست. و از همه اینها مهمتر، رابعاً - چه ارتباطی میان ارث بردن دارائیهها و ارث "ولایت" هست؟

موضع سید روح الله خمینی در برابر مطلب "تقیّه" هم سخت نااستوار و لرزان است و بنا بر اقتضای سخن و ضرورت مقالی از جایی به جایی عرض می شود: در جایی نسبت خوف به ائمه اطهار می دهد و می نویسد (۴۴):

"... روایاتی ... ائمه (ع) از روی تقیه صادر کرده اند... چون میدانیم که ائمه ما گاهی در شرائطی بودند که نمیتوانستند حکم واقع را بگویند... و در حال تقیه و خوف می بردند..."

آیا بدین نهج سخن گفتن نوعی سب دروغ دادن به پیشوایان مذهب ما نیست؟

در جاهای دیگر با زسخن از روایتهایی به میان می آورد که به رعایت "تقیّه" صادر شده اند و می نویسد (۴۵):

"... روایاتی ... که از روی تقیه یا جهات دیگر وارد شده و خلاف واقع میباشد..."

و باز (۴۶) از "حال تقیه" حضرت امام صادق (ع) سخن به میان می آورد و تردیدی کند که وقتی آن حضرت ".... برای مسلمانان تکلیف معین می کند و حاکم و قاضی نصب میفرماید، آیا این کار حضرت چه معنی دارد؟ و اصولاً بر این نصب و عزل چه فایده ای مترتب است؟"

۴۴ - صفحه های ۸۰ و ۸۱

۴۵ - صفحه ۱۲۱

۴۶ - صفحه های ۱۸۴ و ۱۸۵

خمینی با این گفته خویشتن نه‌تنها پایه‌ی روایات و احادیث را سخت متزلزل می‌سازد و غیرقابل تکیه ، که به امام ، به‌گونه‌ای ، نسبت انجام عمل لغو و بی‌حاصل می‌دهد آن هم از روی ترس ، اما می‌گه سرمشقش قرآن کریم است با این فرمان محکم و با این دستوری چون و چرا که ،
 " فلانخشاوالناس واخشونی" (۴۷) (یعنی " از مردمان مترسید و از من بترسید") .

گفتنی است که خود خمینی هم به این آیه توسل می‌جوید (۴۸) و شرح و بسط نیز پیرامونش می‌دهد و لکن آنجا که سخن افتضا می‌کند ، زیادش می‌برد و از بیم و خوف و ترس مسئولی بر امامان گفتگوبه میان می‌آورد . درجائی این حدیث را می‌نویسد و خود نیز به پاری برش می‌گرداند (۴۹) :

"....." اذا ظهرت البدع فللعالم ان يظهر علمه
 والآفعلیه لعنة الله . [یعنی] چون بدعتها بدند
 آید بر عالم و احساس است که علم (دین) خویش را اظهار
 کند و گرنه لعنت خدا بر او خواهد بود ."

ولی به روی خویش نمی‌آورد که صراحتی که در این حدیث هست با " تقیّه " ، به معنایی که وی ازش برداشت می‌کند ، سازگاری ندارد و اختلافشان از زمین تا آسمان است .

به همان‌گونه که رفت ، سید روح الله خمینی ، مردی فزونی طلب و برتری-جوی است و این خصیصه‌های روانیش را در مراجع حاج و دلیل آوری نیز به کمال نگاه می‌دارد - و از همین روی از " ماگیا ولی گرائی " استدلالی نیسز نمی‌پرهیزد و سب و تابی به کار می‌گیرد تا مدعای خویشتن را ، به هر شکل ، و به هر بها و با تکیه به هر تمثیل و تشبیهی ، هر اندازه ، مهمل و نا به‌جای ، بر محلّ قبول و بر مصطبّه پیروزی بنشانند . به این نمونه عنایت کردن بدک نخواهد بود :

۴۷ - سوره مائده ، آیه ۴۷

۴۸ - صفحه ۱۶۲

۴۹ - صفحه ۱۵۷

در تفسیر روایت "..... وانّ العلماء ورثة الانبياء...." مــــی نویسد (۴۵):

"..... یکی از فضائل..... [علماء] این است که ورثه انبیا هستند. وارث انبیا بودن وقتی برای آنان فضیلت است که مانند انبیا، ولایت (حکومت) بر مردم داشته و واجب اطاعه باشند."

نیک آشکار می افتد که همه تلاش خمینی در این، به اصطلاح، تفسیر روایت محصور به اشبات نظر خویش است، که "ولایت فقیه" باشد، و اصلاً "ابدا" به دیگر نکات نمی پردازد و نمی خواهد دومی گذارد که دیگری هم به آنها پرداخت. وی هرگز پاسخ نمی دهد که چرا، و به تاء کید چرا، فقط "ولایت" - که خود وی از آن تعبیر به (حکومت) می کند- فضیلت است انبیا را؟ آیا این از شخصیت سلطه جوی وی اندازه سلطه جوی و ولع قدرت طلبی سیری ناپذیر "مفسر" مانشاء نمی گیرد و بر نمی خیزد؟ چرا ما رفتن پر مهر و عاطفست پیامبران را فضیلت برجسته و خصیصه اخلاقی درخشان آنان نیانکاریم و به شمار نگیریم؟ چرا علما اخلاق حمیده آن بزرگواران را سرمشق قرار ندهند و آن را به ارث نبرند؟ چرا؟ از همه این سخنان گذشته، آیا مگر همه انبیا حکومت و فرما نفرمائی داشته اند؟ آیا مگر عیسی مسیحا را حکومتی می بود و کششی و جاذبه به سوی اعمال قدرت و سلطه بر خلائق؟

خمینی، درست به مانند همه متعصبان خشک اندیش، همه آنانی که میدان فکری محدودی دارند و بر این باورند که نسخه همه دردها و بیماریهای جامعه های بشری در نزد آنان است و در لایه لای آراء ایشان نهفته، از هر که نه با اوست و نه با او همسو، با تحقیق ریادمی کند. وی، کار را بدانجای می کشاند که ملایانی را نیز، که همراهی و همراه او در برداشت از اسلام نیستند، با کلمه "آخوند" همراه با تخفیف و تهجین، می خواند (۴۶) در حالی که عنوان "آخوند" لاقلاً تا اواخر روزگار قاجاران، معنای والا می داشت و موجب

۴۵ - صفحه ۱۴۵

۴۶ - صفحه های ۱۱ و ۲۵

حرمت بسیار می بود بسیاری از بزرگان سرزمین ما همراه نامشان " لقب " آخوند آمده است ، همچون آخوند محمد کاظم خراسانی ، از مراجع تقلید بزرگ شیعه در نجف اشرف - متوفی ، به سال ۱۳۲۹ قمری - که " آخوند خراسانی " نامیده می شد . خمینی ، در هیچ جای ، عنایتی به این نکته " ظریف اخلاق ندارد که بزرگداشت حریف کار مردان است و انسانی را از حرمت نهادن به رقیب ، قدر و اعتبار نمی کاهد ، سهل است ، می افزاید .

بر همین روال ناپسندیده است که وی کارش ، در تهمت زدن و افترا بستن به هر که ناهمسوی او باشد ، سخت بالاست و باز در شناسنامه رادر شهر او رواجی و رونقی عظیم :

- مخالفان خود و نظریه خویش را ، در بست ، " عمال استعمار " می خواند (۴۷) .

- به روشنفکران نهضت و انقلاب مشروطیت ایران تهمت نوکری اجنبی و " عمال انگلیس " بودن می بندد و می نویسد (۴۸) که " طبق شواهد و اسنادی که در دست است " اینان مردم را فریب داده اند ،

روشن نیست که چرا خمینی این ، به اصطلاح ، " شواهد و اسناد " ادعائی خویشتن را در همه عمر ، و حتی به روزگار " امامت " خود ، نثر نداده تا سیه روی شود هر که در او غش باشد . با اطمینان مطلق می توانیم گفت که اگر وی را نیمه شاهی و پاره سندی در کف می بود ، پرده درانه و بدون اندک تردیدی و تاء خیری ، ارشادش می داد و رویش می کرد . تهمت زدن ، در اخلاق ، عملی سنگین است و در شریعت اسلام ، گناهی بزرگ .

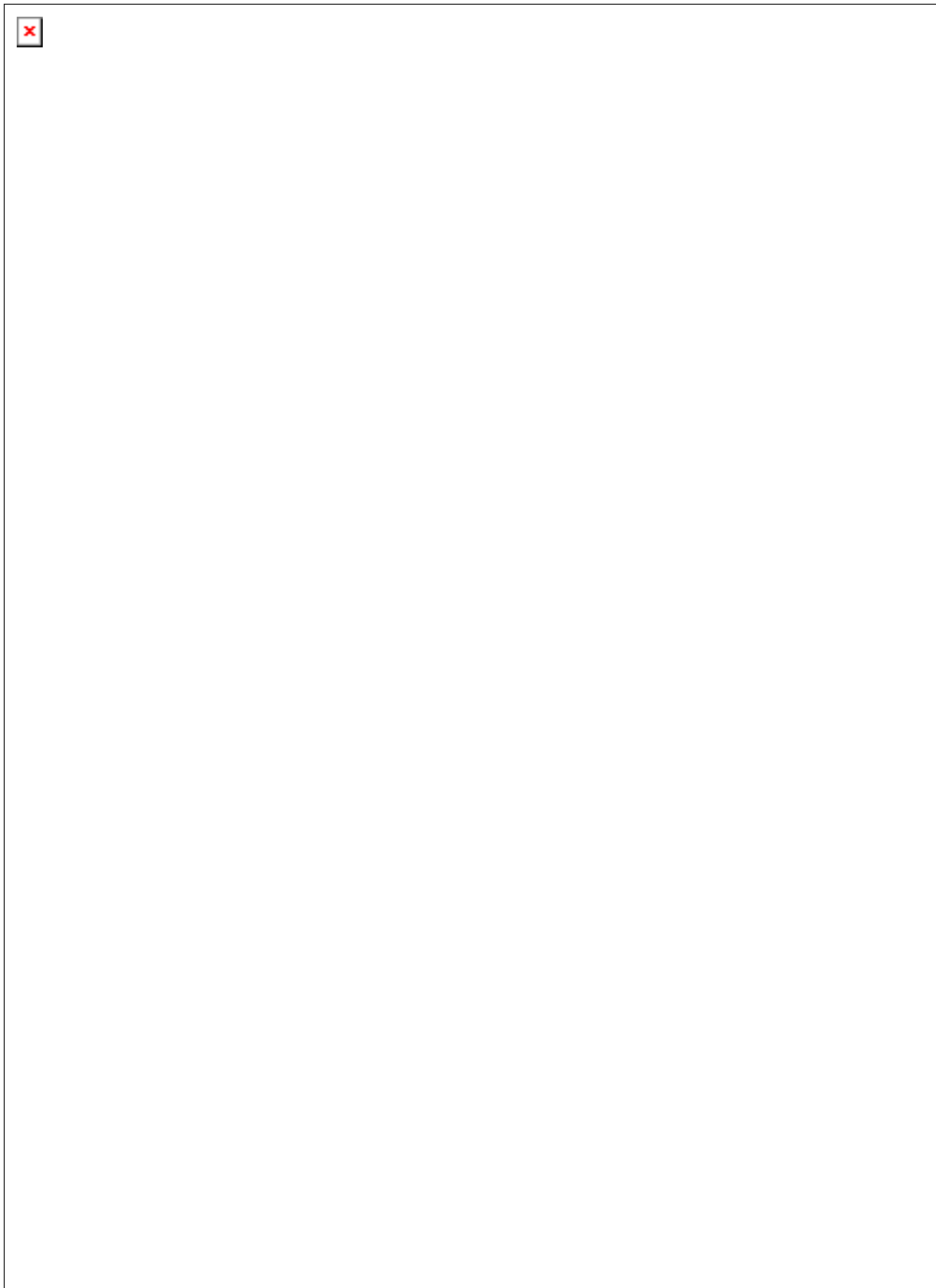
- همه قاضیان شریف و پاکدامن و منزه و قناعت پیشه کشور را با چوب آتها مهائی ناروا و نابه جا فرو می گوید و تحقیق می کند (۴۹) .

- ملایان مخالف خویشتن را ، بکسر ، " آخوندهای درباری " می خواند که " سازمان امنیت ایران معمم کرده " است (۵۰) و ، سپس ، سخن شگفتی می گوید (۵۱) که اگر این " آخوندهای درباری " " در اجتماع ساقط نشوند امام زمان را ساقط میکنند " ! سخن که برخلاف تمام

۴۷ - صفحه ۹ - ۴۸ - صفحه های ۱۱ و ۱۲

۴۹ - صفحه های ۱۴ و ۱۵ - ۵۰ - صفحه ۲۰۱

۵۱ - صفحه ۲۰۲



بـاب دوم - محتسب‌وای کتاب

موضوع اصلی رساله، " ولایت فقیه " - بدانسان که از نام و عنوان فرعی‌اش، " حکومت اسلامی " ، نیک برمی آید - " حکومت " است که بحثی است، عمده، آمیخته از سیاست و اقتصاد با رنگی و عیاری قوی از تاریخ. سیدروح الله خمینی، در هر سه این زمینه‌ها، ناآگاه است، و با خوشبینانه ترین برآوردها، کودکی ابدخوان که به آوردگاهی مسی رود بکسره در قبضه تصرف حکم گزاران پرجولان و پرجلوه، این شعبان معارف بشری، طفلی را می ماند که به ستیز با پهلوانان برخاسته است. و این را سطرهای آتی خست خواهند شد.

خمینی تاریخ نمی داند و لهذا می نویسد (۵۶):

" اسلام بر اروپا سلطه پیدا کرد " ،

اما نمی گوید کی و چگونه ؟

یا می نویسد (۵۷):

" از غیبت صغری تا کنون هزار و چند صد سال

می گذرد " .

در حالی که غیبت صغری که شصت و نه سال به درازا کشید، به سال ۳۲۹ هجری قمری به پایان آمد و از آن زمان تا حال - چه رسد به زمان تحریر رساله - " ولایت فقیه " - یک هزار و یکصد سال نیز نگذشته است !!

در باره رابطه امام رضا (ع) با ماء مون عباسی نیز، به ظن قوی، تمام حقیقت را نمی داند و یا، شاید، چون دیگر موارد، در راه تا بیدمذعی خویش، همه حقیقت را نمی گوید (۵۸) و خویش را با این نکته تاریخی آشنا نمی سازد که حضرتش، به اقتضای مصالح، ولایت مهدی خلیفه ماء مـون را پذیرا شد و دخترش را به زنی گرفت و ماء مـون نیز به نام او سگه زدن فرمود

۵۶ - صفحه ۱۹۲ - ۵۷ - صفحه ۳۰

۵۸ - صفحه های ۲۰۵ و ۲۰۶

(و بدین لحاظ، هنوز هم ، دست کم عوام شیعیان امامی ، این امام را "السلطان علی بن موسی الرضا" می نامند) .

از این موردهای ناآگاهی به رویدادهای تاریخی که درگذریم، بایدمان گفت که سیدروح الله خمینی هیچگونه آشنائی ، ولو آشنائی اجعالی، با روندهای تاریخی ندارد و هرگز از یک قرارگاه مرتفع سیرتاریخ رانه نگریسته است و نه نگریستن توانسته . فی المثل ، او ، بالکل ، از نقش ایرانی و تاء شیر فرهنگ ملی ما بر اسلام و تمدن اسلامی بیگانه است و در ذهنش اسلام مجموعه ای است خشک و بیحرکت و ایستا و متمسک که هرگز نه تاء تئری پذیرفته است و نه تاء تئری خواهد پذیرفت . اندیشمندان و آتانی که بویایی تاریخ و حرکت پایان نا پذیر جا معه های انسانی را در مدّ نظر دارند و بدان بسا آورده اند ، به گونه ای دیگر داوری می کنند و مثلاً " ، می نویسند (۵۹) که اسلام تنها پس از درآمیختن با اندیشه های ایرانی و عناصر تمدن ایرانی به شکل یک فرهنگ درآمد . آن نیز فرهنگی جها نشمول ،

خمینی حقوق ، دست کم به مفهوم معطلح نوین آن ، نمی داند و لِهـذا بایی پروائی جا هلانه ، می نویسند (۶۰) :

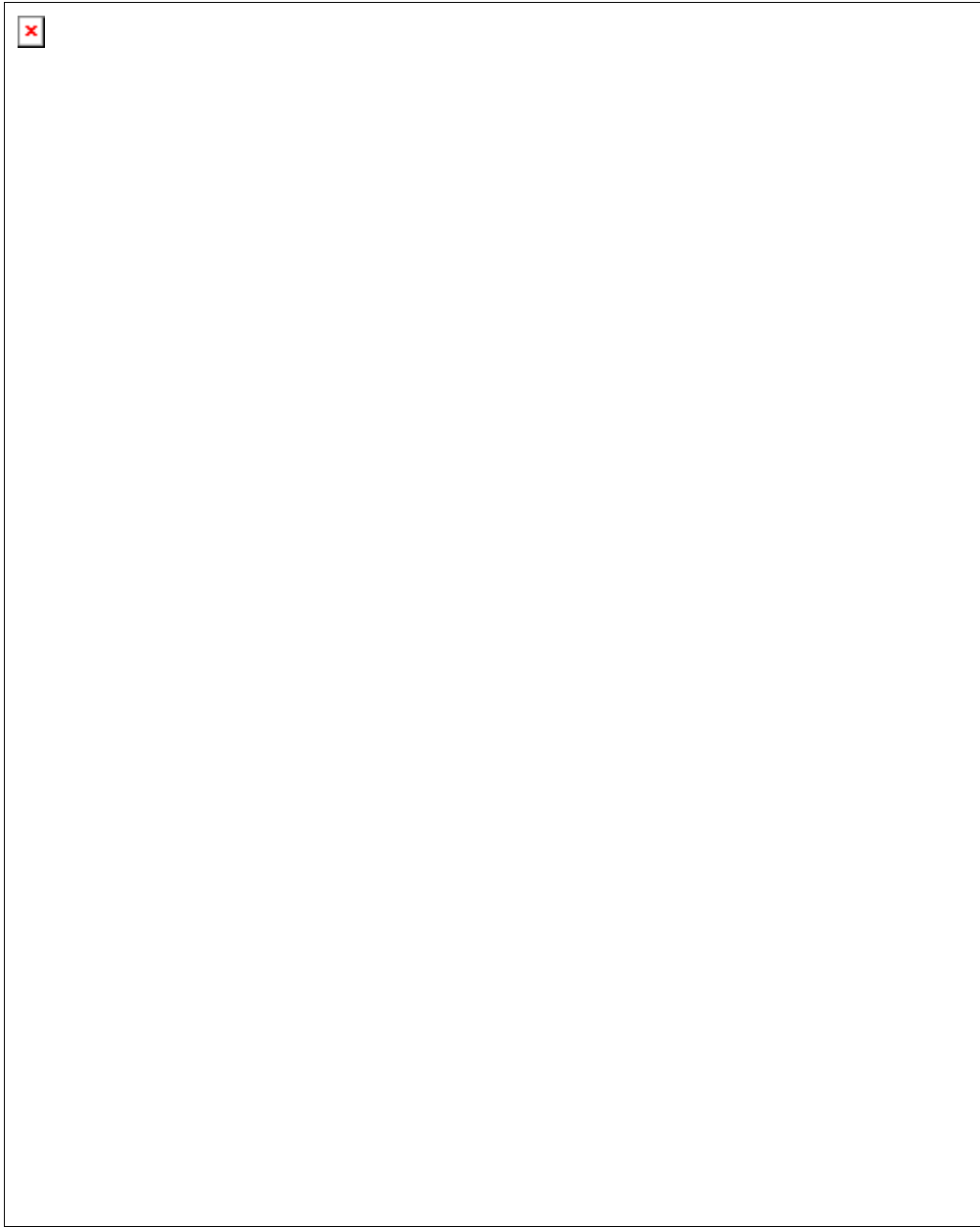
" حقوق بین الملل عمومی و خصوصی ، شمه ای از

احکام و نظامات اسلام است " !!

می باید برای او توضیح داده می شد ، و امروزه ، برای معتقدان و سرسپردگان به این " امام " توضیح داده شود ، که حقوق بین المللی عمومی ، هنوز هم که هنوز است ، به معنای دقیق وقتی کلمه ، " حقوق " نیست و مجموعه ای است که ، تا حدّی ، روابط میان دولتها را تمشیت می دهد و تعیین می کند و در جائی نیز که از شکاری بر نیاید شمشیر برهنه و تیغ آخته میان دولت های " مختسار " متخالف به داوری برمی خیزد و تخالف به تحارب می انجامد و " جنگ " ، به عنوان ، قاضی نهائی رخ می نماید و کار را به دست می گیرد . دقیقاً " از همین نارسائی است و از همین نبود " ضمانت اجرا " که حقوق بین المللی عمومی را " حقوق " یا " حقوق کمال یافته " نمی شناسند و گرنه در عرصه " حقوق

— ۵۹ — Thomas, H., p. 146.

۶۰ — صفحه ۱۰





توصیفی که خمینی ، به گمان خویشتن ، از نظام حقوقی اسلامی ، به دست می دهد ، ناآگاهی مطلق او را از مباحث حقوقی و فلسفه حقوق مبرهن می دارد و مدّعی ما را تائبید . توصیف وی این است (۶۳) :

" در این نظام حقوقی ، هر چه بشر نیاز دارد در فراهم است ، از طرز معاشرت با همسایه و اولاد و عشیره و قوم و خویش و همشهری ، و امور خصوصی و زندگی زناشویی گرفته تا مقررات مربوط به جنگ و صلح و مراوده با سایر ملل ، از قوانین جزائی تا حقوق تجارت و صنعت و کشاورزی . برای قبل از انجام نکاح و انعقاد نطفه قانون دارد و دستور میدهد که نکاح چگونه صورت بگیرد و خوراک انسان در آن هنگام یا موقع انعقاد نطفه چه باشد ، در دوره شیرخوارگی چه وظایفی بر عهده پدر و مادر است و بچه چگونه باید تربیت شود و سلوک مرد و زن با هم دیگر و با فرزندان چگونه باشد....." .

نمونه‌ای که از این " انشاء گونه " آوردیم نیک می نماید که نویسنده تفاوت ریشه‌ای و بنّ میان " حقوق " و " اخلاق " را ، به هجر وی ، نمی داند و ، بدان سبب ، " قانون " را با قواعد رفتاری و هنجارهای اخلاقی درهم می آمیزد . به بحث درباره تک تک پریشان گوئیهای بالا نمی خواهیم پرداخت ، ولیک تنها یک پرسش را به میان می آوریم و آن این که تعیین نوع خوراک به هنگام انعقاد نطفه چه ربطی به " نظام حقوقی " دارد و با چه سریشمی می توانش به حقوق چسباند و به بحثهای حقوقی ؟! گفتن چنین نامربوطی بیسی می خواهد که از شدت ناآگاهی به وسعت دریا رسیده باشد ، آن هم دریای محیط !

" حقوقدان کبیر " ما ، در جاشی ، افادت می فرماید و توضیحی می دهد و اضحات را (۶۴) که :

" قانونگزاری بتنهائی فایده ندارد " .

۶۳ - صفحه ۳۲

۶۴ - صفحه ۲۷

و در سرگشتگی میان چگونگی تعیین تکالیف و وظائف قوه مجریه، درجائی دیگر، می نویسد (۶۵):

" ولّی امر تمتدی قوه مجریه قوا سین هم هست " ،
 خمینی ، با آوردن قید " هم " در این جمله جلوه گرمی سازد که اصلاً " و ابدا " ،
 عنایت بدین مهم ندارد که قوه مجریه ، در نظریه های نوین حکومت و در بحث های
 حقوق اساسی ، بدان مقصود و مراد پیش بینی شده است ، و می شود ، تا
 قوانینی را که قوه مقنن تصویب می کند به اجرا گذارد و در نظریه های تفکیک
 قوا برایش نقش دیگری متصور نیست ، (اجرای احکام دادگاهها نیز بر مبنای
 اتکای همین قوانین صورت پذیر می شود که به تصویب قوه مقنن رسیده اند) .
 حقوقدانان و ارباب نظر در عرصه حقوق بر آنند که " قانون " - در مفهوم
 حقوقی آن و نه در معنایی که در علم و فلسفه به کار می رود - هنگامی قانون
 است - یا به گفته برخی " قانونیت " دارد - که تکیه اش بر " ضمانت اجرا "
 باشد . قانون عاری از " ضمانت اجرا " نه قانون که ، تنها و تنها ، دستوری
 است اخلاقی و یا شیوه ای پسندیده و دلخواه در رفتار . سید روح الله خمینی ،
 در جای جای رساله " ولایت فقیه " ، چنان قلم می زند که گوئی " قانون "
 فاقد " ضمانت اجرا " قابل تصور است و می تواند تحقق یافت (۶۶) .

سید روح الله خمینی ، به سبب آن که دهها سال فقه خوانده و به مسائل
 فقهی (البته ، عمده) ، مسائل فقهی مجرد از واقعیت های عینی و موارد
 ذهنی و تخیلی) پرداخته بود ، آگاهی از برخی مباحث حقوق خصوصی - همچون
 پاره ای از بخشها و بحث های حقوق مدنی ، که مبنایشان فقه اسلامی بوده
 است و هست - می داشت ، ولیک اندر عرصه اقتصاد دواندیشه اقتصادی بالکل
 ناوارد است و از بیخ و بن ناآگاه و آنچه به رشته تحریر درآورده شمره ایس
 ناآگاهی صرف (۶۷):

برای توجیه جهان آرمانی که در ذهن ساده اندیش خود طراحی کرده

۶۵ - صفحه ۲۱ ۶۶ - نمونه را ، رجوع شود به صفحه های ۲۵ و ۲۶

۶۷ - این ناآگاهی به مسائل و مطالب اقتصادی در پاره ای از فتواهای هم
 که خمینی در " توضیح المسائل " داده است بسیار متجلی است که ما ، در فرصتی
 دیگر ، بدانها پرداخت خواهیم .

است ، خمینی ، نا آشنا با نظامهای اقتصادی و کم و کاستها و سایه روشنهایشان ،
 قصه قدیمی " درویش " و " توانگر " و " ظالم " و " مظلوم " را بازگویی کند
 با این امید که از احساسهای ساده و صادقانه توده های مردم به سود خویش و
 هواهای خویش بهره برگیرد . اومی نویسد (۶۸) :

" استعمارگران بدست عمال سیاسی خود که بر
 مردم مسلط شده اند نظامات اقتصادی ظالمانه ای را
 تحمیل کرده اند و بر اثر آن مردم بدودسته تقسیم شده اند :
 ظالم و مظلوم . در یک طرف صدها میلیون مسلمان گرسنه
 و محروم از بهداشت و فرهنگ قرار گرفته است و در طرف
 دیگر اقلیتی هایی از افراد ثروتمند و صاحب قدرت سیاسی
 که عیاش و هرزه گرد و فاسدند " .

این برداشت ساده دلانه از وضع نابه سامان جهان روزگار ما ، که به نحوی مزورانه
 بیان می شود و در پی هدفهای خود خواهانه ، اگر هم بر پایه تصوری از
 سوسیالیزم باشد در ذهن نویسنده و گوینده اش ، آن سوسیالیزم از حد و میزان
 مقاله های روزنامه های عوام پسند تجاوز نمی تواند کرد و حتی به مرزهای
 " سوسیالیزم عامیانه " و یا " سوسیالیزم ساده اندیشانه " (۶۹) ، که در نزد
 برخی از پیشوایان کشورهای جهان سوم یافت شده است و می شود ، نیز نمی تواند
 رسید .

بر چنین زمینه ای غریب نمی نماید که خمینی سخنان قالبی و حرفهای
 " کلیشه ای درباره مسائل اقتصادی بر زبان راند و ، فی المثل ، بنویسد (۷۰) ،
 استعمارگران ،

" میخواهند کشور ما بازاری فروش کالاها را آنها باشد و
 بهمین جهت حکومتهای دست نشانده آنها از صنعتی شدن
 ما جلوگیری میکنند یا صنایع وابسته و مونتاژتاسیس
 می کنند ."

گفتیم و باز هم می گوئیم، این سخن از جمله سخنان کلیشه‌ای است در راه جلب توجه عوام و برانگیختنشان - و تنها برانگیختنشان بدون هدفی والا و فقط در راه مقاصد سیاسی خودبینانه - اما می توان پرسید آیا در زمان " امامت " خمینی همه آنچه او خواست فرنگان استعمارگر خوانده است - بازار فروش کالاهای آنها شدن، جلوگیری از صنعتی شدن کشور ما و ایجاد وابستگی هر چه بیشتر حتی در صنایع " مونتاژ " و مواد خوراکی - متحقق نشد و آیا، بسدین منوال ، حکومت " امام " دست نشانده آنها بود ؟!

درک خمینی از مالیات و تصورش از مالیاتستانی عتیق است و به جهان امروزی تعلق نمی دارد، او، ظاهراً ، تمام ماحصل مالیاتی را تنها برای تاء مین هزینه‌های مصرفی و مخارج جاری می داند و می خواهد - فی المثل، برای هزینه‌های شاه و بستگان و درباریانش - که وی نا مطلوب می شمرد - و یا مخارج " حوزه‌های علمیه " - که او شایسته می انگارد. در این برداشت پراندرراس دیگر جایی و لزومی برای انجام هنگفت سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی، آمایش سرزمین، عظیم هزینه‌های آموزشی و بهداشتی و پزشکی و تاء مین اجتماعی و هر آنچه از حدود دوسده پیش در جهان مترقی به میان آمده است، نیست. آنچه نوشته است و ما، در زیر، به موردی چند از شان، اشارت می بریم، مؤید این معنای است :

در توضیح، به گفته خودش ، " احکام مالی " می نویسد (۷۱) :

" خمس یکی از درآمدهای هنگفتی است که به بیت‌المال میریزد و یکی از اقلام بودجه را تشکیل میدهد . طبق مذهب ما از تمام منابع کشاورزی، تجارت ، منابع زیرزمینی و روی زمینی و بطور کلی از کلیت منابع و عواید بطور عادلانه‌ای گرفته میشود ، بطوریکه از سبزی فروش درب [کذا] این مسجد تا کسی که به کشتیرانی اشتغال دارد یا معدن استخراج میکند همه را شامل میشود . این اشخاص باید خمس اضافه بر درآمد [!] را پس از صرف مخارج متعارف خود به حاکم اسلام بپردازند " .

این میزان خمس ، که به بهترین و خوش بینانه ترین برآورد برمی شود ، با مالیات بردرآمدی به نرخ بیست درصد ، همراه با زکوة ، که خود خمینی می نویسد " زیاد نیست " (۷۲) ، آیا چگونه می تواند نیازهای یک جامعه ، مترقی امروزی را برآورده ساخت ، با آنهمه طرحها و برنامه هائی که برای پیشرفت اجتماعی - اقتصادی خود بایبداشت و بایبده اجرا درآورد تا از قافله ، پرشتاب ملت های پیشتا زنده واپس نماند؟ سیدروح الله خمینی واقعاً ملتفت این اقتضای دنیای مان نیست و درعهدباستان می زبید ، کشورهای امروزین جهان با مالیات های سنگین به نرخ هشتادونوددرصد بردرآمد هم یارای آن ندارند که کمهزینه های سرمایه آورهمه حاجات اجتماعی - اقتصادی جامعه خوبستن را بشکنند . همانگونه که گفته شد ، درذهن کهنه خمینی ما حاصل مالیاتی تنها بایبده کارهزینه های مصرفی - آن هم درمقیاس قرون وسطی - رفت و برای این هدف نیز بیست درصد مالیات بردرآمد - یا به نوشتن ، خمینی " اضافه بردرآمد " ۱۱ - تکافوی کار را خواهدکرد . (درین رهگذر ، ازاین بحث درمی گذریم که بینا برآنچه متخصصان به اثبات رسانده اند ، مالیات با نرخ واحد هرگز " عادلانه " نمی تواند بود و فشار مالیاتی تنها به زمانی از روی عدل و نصفست برموه دیان بخش و بخش می شود که نرخهای " تصاعدی " به کار گرفته آید . این بحث ظریفتر از آن است و بدیع ترکیه ذهن خمینی را به خود مشغول بتواند داشت) .

این ناتوانی از درک مطالب اجتماعی - اقتصادی روزگار نو موجب می افتد که نویسنده با نویساننده رساله " ولایت فقیه " طرفه سخنانی به میان آورد با ورنه کردنی و ، به گونه ای ، خنده آور . وی در نشان دادن اهمیت خمس و وزن ما حاصل آن می نویسد (۷۳):

" خمس درآمد بازار بغداد برای سادات و تمام حوزه های

علمیه و تمام فقرای مسلمین کافی است " !!!

در نظر آوریده خواهیم با بیست درصد درآمد بازار پیمیزی بغداد نیساز سادات را برآوریم ، " تمام حوزه های علمیه " را بچرخانیم و " تمام فقرای مسلمین " را ، در بنگلادش ، افغانستان ، ایران ، عراق ، اردن ، شام ، مصر ، سودان ، مراکش ، نیجریه و سومالی واریتره که سربه صدها میلیون

۷۲ - صفحه ۳۵

۷۳ - صفحه ۳۵

نفرمی زنند سیرکنیم. این چشم بندی را شاید تنها کرامتی از " پیرجماران " بتواند به انجام رساند و گرنه ارقام و واقعیتها بر آن جز با پوزخند نمی توانند نگریست و سخن، بالکل، بی پروبیی است و از روی نا آگاهی مطلق بر زبان آورده شده.

همین نا آگاهی از مفهوم عدد و کمیت موجب می شود در جای دیگری هم شگفت سخنی از زبان سید روح الله خمینی به گوش آید. که اگر نا آگاهی از مفهوم عدد ندانیم، ناگزیریم واقعیت " ماکیا ولی گراشی " او را در استدلال و حجّت - آوری ، دگر باره مطرح سازیم و بگوئیم که وی هر سخن را ، هر کجا مفید به احتجاج و موضع خود یافته ، ناستجیده و بی امان، به کار گرفته است. باری ، خمینی در قیاس میان " حکومت اسلامی " - به معنای که او در ذهن خود ساخته - با نظامهای دیگر می نویسد (۷۴) : در ،

" رژیم سلطنت و شاهنشاهی و امپراطوری

کاخهای بزرگ ، عمارات کذائی ، خدم و حشم ، دفتــــر

مخصوص ، دفتر ولیعهد و دیگر لوازم سلطنت نصفیا

بسیاری بودجه مملکت را از بین میبرد....." ۱۱

در فاسدترین و پوسیده ترین نظامهای سلطنتی نیز ، در روزگار ما ، " نصفیا بسیاری " از منابع کشور را دستگامهای عریض و طویل وابسته به نهاد سلطنت نمی توانستند از بین برد. سخن در توجیه اسرافها و اترا فهای شاهان مردم ستیز و درباریان کژرو و آلوده دا نشان نیست ، سخن بر سر مقدار است بدان صورت که در مغز خمینی انعکاس می یافته اند.

سخن کوتاه کنیم ، در یکی / دوموردی نیز ، بر این بنده ، آشکار نشد

که منظور مؤلف کتاب " ولایت فقیه " از بیان و گفته اش چه می بوده است ! فی المثل ، در تشریح " حکومت اسلامی " می نویسد (۷۵) :

" برنامه ریزان که در مجلس برنامه مثلاً " مالی

کشور را طرح میکنند [باید] بر کشاورزان املاک

عمومی [!] حراج بمقدار عادلانه تعیین کنند و".

۷۴ - صفحه ۵۶

۷۵ - صفحه ۱۱۰

این " کشاورزان املاک عمومی " کیانند؟ اگر منظور کشاورزان " املاک خالصه " است که دیگر چنین املاکی یافت نمی شوند؛ اگر منظور از " املاک عمومی " شرکتهای تعاونی تولید روستایی است که در آن مسورت تفاوت کشاورزان آنان با کشاورزان " املاک خصوصی " چیست که باید برنامه ریزان تنها " خراج " را ، " عادلانه " ، برای گروه نخستین تعیین کنند؟^{۱۱} ظاهراً ، صفت " عمومی " مهمل است و در جمله نابه جای .

پیشرفت اندیشه بشری ، آفرینندگی پرشکوه مغز انسانی ، بدیع سازیهائی شگرف که هر لحظه در جهان پر جوش و خروش مابه تحقق می پیوندند ، این حقیقت که ما انسانها " زنده بدانیم که آرام نگیریم " ، این واقعیت که هرگز نه پیش رفت ، ولودرنگی شد و بر جای ایستاد ، روی به نابودی دارد ، همه وهمه ، اثری بیروانعکاسی در ذهن سیدروح الله خمینی نداشته اند . ذهن اوستگ بوده یا سنگ شده است و از درک اقتضای روزگار ناتوان مانده و عاجز . از همین روست که او آموختن و الگوبرداری از " قوانین غربی " ، بسه معای قوانین نوین ، را مخالفت با اسلام و مخالف اسلام، پندارد . متفکران پیشرو مسلمان ، امروزه ، بر آنند که هر چه بتوانیم بیشتر و بیشتر از پیشرفتگان فرنگی آموخت ، در مال ، به سود مسلم و قطعی اسلام است و اسلامیان ، در قلعه تکیه و باروی طرد هر چه نه اسلامی است حصار گرفتن و چشم از واقعیتها و اقتضا های جهان تیز تک فرو بستن ، به زیان است و هزار باره به زیان و آن کس که این نغمه ناساز را سرمی دهد با جاهل است و یا خیانت پیشه به منافع مسلمانان . ما باید بیا موزیم ، اگر سر آن داریم که سروری از کف رفتن را ، دگر باره ، به چنگ آوریم . بسیاری از پژوهندگان غیر مسلمان ، که از بیسرون به اسلامی می نگرند و آن را به زبرد زه بین موشکافی می آورند به محک نقد می زنند ، ابراز نظر هائی می کنند که ما باید آن نظرها را بررسی کنیم و نه به آنها تسلیم شویم و سرسپهریم ، که از شان ، در پی ریزی طرح اعتلای کار خویشتن ، بیا موزیم . اینان ، فی المثل ، می گویند (۷۶) : چیزی به نام " نظام اقتصادی اسلامی "

— ۷۶
 "Economics", Institute for Scientific Co-operation,
 University of Tuebingen, Tuebingen, Germany,
 No. 25, 1982.

یافت نمی شود. اسلام، گذشته از تعیین مناسک و ترتیب عبادات، مجموعه‌ای از قواعد رفتاری، اخلاقی و حقوقی است که از سرزمین تجارت پیشه/بادیه‌نشین عربستان نشأ گرفته و در جامعه‌های فتووالی شرقی - زیرسایه "استبساد شرقی" - با دیدی جزمی و برپایه "تفسیرهای" اصولی "و بحثهای مدرسه‌ای - اسکولاستیک" - بر موارد و اوضاع و احوال گوناگون تعمیم داده شده است. به باور این پژوهندگان، اینک نیز آثانی که در اندیشه، نوسازی جامعه‌های اسلامی هستند و ترفیع کار مسلمانان، به جد می‌کوشند تا این اصول را، به شکل شده، با آرمانهای خود تطبیق بخشند - آرمانهایی که، عمده، پدیده‌هایی اند بروز کرده پس از "رنسانس" باخترزمین و سپس از حدوث انقلابهای بورژوازی. این خواستاران نوسازی جوامع مسلمان تقریباً تمام تکیه و سنگینی نظام "ناکجا آبادی" (۷۷) خویش را بر شانیه "فرد متخلق به اخلاق اسلامی" می‌نهند و بر آنند که باید فرد را "اخلاقی" ساخت تا، در پس آن وبه دنبالش، جامعه اصلاح پذیر و غایات مطلوب و اقاصی منظور فراچنگ افتد. این امر، به داوری پژوهندگان مورد سخن، دپسندی ذهنی گرای (۷۸) است و تجربیدی.

اینک بر ماست که با تفکر و تعمق، بدون دست‌یازیدن به سخنان شعارگونه و حرفهای قالبی، این گونه داوریها را بسنجیم و اگر درستشان یافتیم، در جهت استفادات از آنها بکوشیم، و اگر نادرست نمودند، با حجت و برهان، مردودشان داریم. صرف این امر که چون از باخترزمین آمده‌اند، سپس مخالف اسلام و مبتنی بر دشمنی و عداوت با مسلمانان هستند، ما را سودی نمی‌بخشد و به جا شیمان نمی‌رساند و در همین حال فکار که هستیم، با قیامان می‌گذارد. رد درست نوآوریهای حقوقی فرنگان و "قوانین غربی" نیز از همین مقوله است. آنها را نیز باید، تک‌تک، موضوع سنجش و داوری قرار داد و نه محکوم یک حکم کلی و شعارمانندشان ساخت و یک کاسه مطرودشان پنداشت. خمینی در باورش به "ولایت فقیه" و حکومت ملایان استوار است و هیچگونه برده‌پوشی و ملاحظه‌ای نیز در بیان و اعلام این باور و اعتقاد به کار

۷۷ - ناکجا آباد برای Utopia به کار رفته است.

۷۸ - Subjectif

نمی گیرد (کاش، و هزار بار کاش، آنان که در آشفتنی ماههای پیش از بهمن ۱۳۵۷، نااندیشیده و به طمع خام نام و مقام، نه لگام که سرخویشتن را به دست وی سپردند، به این مطلب التفاتی کرده بودند تا درمی یافتند میان ادعاهای آنان نسبت به آزادی انسان و حکومت دموکراسی با تبعیت بی چون و چراشان از چنین مردی، ناسازگاری و تضاد مطلق وجود دارد (۱). خمینی رک و بی پرده می نویسد (۷۹):

"..... هر نظام سیاسی غیر اسلامی، نظامی شرک آمیز است....."

و حکم می دهد (۸۰):

" جای تردید نیست که امام (ع) فقها را برای حکومت و قضاوت تعیین فرموده است، بر عموم مسلمانان لازم است که از این فرمان امام (ع) اطاعت نمایند."

ویران، در تاء بید و تاء کید، می افزاید (۸۱):

"..... علماء اسلام..... از طرف امام (ع) بمقام حکومت و قضاوت منصوبند و این منصب همیشه برای آنها محفوظ میباشد....."

در رساله مورد بررسی ما، جای جای، نظرفقیهانی که موافق با " ولایت فقیه" می بوده اند ذکر می شود ولی، با زیرکی تمام، از بیان آراء مخالفان این مطلب پرهیز کرده. مثالی بیاوریم مطلب را: خمینی می نویسد (۸۲):

" حکم مرحوم میرزای شیرازی در حرمت تنباکو چون حکم حکومتی بود برای فقیه دیگر هم واجب الاتباع بود و همه علماء بزرگ ایران - جز چند نفر - از این حکم متابعت کردند....."

و فتوای میرزای شیرازی را تجلای از " ولایت فقیه" می شمارد که همه، حتی " علماء بزرگ" نیز، بایدش بر چشم نهند و آویزه گوش سازند و بیچون و چسرا

۷۹ - صفحه ۴۰

۸۰ - صفحه ۱۲۳

۸۱ - صفحه ۱۲۷

۸۲ - صفحه ۱۷۲

به کار گیرند. اما، خود می دانند که همه " علماء بزرگ " این را می پذیرفتند. نمی پذیرند. ولذا، برای لوٹ مآله، فقط اشارتی و تلمیحی به کار می گیرد که " چند نفر "، و دیگر نه نامی و نشانی از آن " چند نفر " به دست می دهد و نه توضیحی که چرا آن " چند نفر " پذیرای حکم نشوند!

حدیثهایی که در اثبات " ولایت فقیه " مورد استفاده و استناد می آید روح الخیمینی است همگی از احادیث " ضعیف " به شمارند مگر یکی که حدیثی " صحیح " - " یا " مقبوله " - است که همانا " مقبوله " عمر بن حنظله " باشد (۸۳). خود خیمینی نیز این موضوع را نیک می داند، و لذا در جایی که تکیه اش بر حدیثی دیگر، و جز حدیث عمر بن حنظله، است می نویسد (۸۴):

" در دلالت روایتی که آوردیم هیچ اشکالی نیست منتهی

سندش قدری محلّ تاء ملّ است "

و با آوردن قیدنا مشخص و مبهم " قدری "، سرتیغ را به هم می آورد. یا می خواهد و می گوید به هم آورد.

مقبوله " عمر بن حنظله را می توان به پاریس چنین برگرداند:

" از ابو عبد الله [امام جعفر صادق (ع)] پرسیدم نظرش

را پیرامون دوشن ارزیان، که میان نشان اختلافی می بود

در باره " بدهی یا ارت و دعوی خویش را نه نزد قاضیان

برده بودند و پرسیدم که آیا اجازت بدین کار می داشتند،

او [امام] گفت: هر آن که، چه ربح باشد و چه بر باطل،

۸۳ - فقیهان برای ارزیابی احادیث و ارزش گذاری بر آنها - که با گذشت سده ها شمارشان سربسته صدها هزار و شا بدیش از یک میلیون زده است - تکیه عمده شان بر سلسله اسناد است یعنی شناخت کسانی آن احادیث را از رسول اکرم یا معصوم - در نظر شیعیان - نقل کرده اند: اگر در میان راویان کسانی باشند که در ایمان و عدلشان - و نیز تشیعشان، در نظر شیعیان - تردیدی به هم رسد، حدیث ارزش خود را از کف می دهد. تقسیم بندی کلی حدیث، از نظر اعتبار و ارزش، از " صحیح " - " یا " مقبوله " - که مقام بالا را دارد، می آغازد و سپس، به " حسن " و بعد، به " مؤثق " و، دست آخرین، به " ضعیف " می رسد. گفتنی است که این طبقه بندی آنچنان دقیق و مسلم هم نیست و چه بسا که یک حدیث را فقیهی در یک طبقه و همان حدیث را، فقیهی دیگر در طبقه ای دیگر جای دهد.

۸۴ - صفحه ۱۰۷

داوری آنان را بجوید، داوری به طاغوت برده است و هر چه در پی این قضایه دست آید نارواست، ولو بحق مسلم باشد - زیرا به حکم طاغوت به حاصل آمده و خدای امر فرموده که روی از طاغوت بگردانیم برسیدم: چه بایدشان کرد؟ [امام] گفت: باید از میان آنان که حدیث ما را روایت و در حلال و حرام ما بررسی می کنند و بردستورهای ما آنگاه کسی را بجویند و به حکم او رضا دهند زیرا ما او را بر شما حاکم ساخته ایم"

در لغت عرب، "حاکم" هم به معنای داو و ر قاضی به کار می رود و هم برای فرمانفرما و فرمانروا مستعمل است و در شرایطها می هست. ظاهراً حدیث موصوف دلالت بر آن دارد که موارد اختلاف و دعاوی را باید بدین روال حل و فسخ کرد و حدیث شیعیان علی را از رجوع دعوی خویش به دادگاههای بیرونی شده از سوی دولت بر حذر می دارد و به رجوع کار به فقیه شیعه - که مورد تراضی طرفین باشد - سوق می دهد. فقیهانی چون محقق ثانی و شهید ثانی (مراجع) شود، به ترتیب، به دلیلهای شماره ۱۳۴ و ۱۳۵ این فصل) از این حدیث و به ویژه عبارت آخرینش، چنان برداشت می کنند که امام جعفر الصادق (ع) آنها را به عنوان "تایب عام" منصوب ساخته است. خمینی، در جهت تأیید هدف خویش، به مانند برخی دیگر از فقیهان، که شما را از زیاد نیست و بعداً" در باره شان سخن خواهیم گفت، برای واژه "حاکم"، مندرج در جمله "آخر حدیث، معنای "فرمانفرما" و "فرمانروا" را گرفته است و کل نظریه "ولایت فقیه" خویش را بر آن پایه بنا نهاده و چنان توسعه گرفته که تنها حکومت "فقیه" مجاز است و تنها "ولایت فقیه" مشروع. حق را که تمام متن حدیث و زمینه بحث و پرسش پرستنده - یعنی عمر بن حنظله - بی کم و کاست، معطوف و منصرف است به قضا خواستن و داوری جستن و دعوی به قاضیان بردن و سخنی از امارت و حکومت و فرمانفرمائی در میان نیست و، به هیچ روی نیست.

بیت القزل و شاه دلیل سید روح الله خمینی، در اثبات "ولایت فقیه"، همین است و بس و چون مطلب را، به زعم خود، موجه و مقبول و مدعا را پذیرفته می پندارد، به وصف و شرح دیگر بحثهای وابسته می پردازد و فی المثل، "خمال لازم" برای فقیه صاحب ولایت را، به استناد گفته امیرالمؤمنین علی (ع)، چنین می نویسد (۸۵):

..... "باید که جفا کار و روشن نباشد تا بعلت جفای او مردم

با اقطع رابطه و مرادده کنند....."

(که گوئیایندی بوده است از سوی مرتضیٰ علی به خود خمینی (۱)) .

برای آن که " ولایت فقیه " رایه مردمان عامی و مؤمنان ساده دل، به هرنحوشده، بقبولاند، خمینی از دردیگری هم وارد می شود و اندر مقام اخلاقی و فضیلت روحانی ملایان و فقیهان شرح مسوطی می دهد و غلّوی می کند به کمال و می گوید به زود باوران، با تکیه بر احساسات، تفهیم کنند که چون این طایفه سررشته کارها رایه دست گرفتند دیگر بهشت موعود در دسترس است و سعادت جاودان همگان را فراهم و مسلم، این نوشته وی است (۸۶) :

" آنچه مربوط به نظارت و اداره عالیّه کشور و بسط عدالت بین مردم و برقراری روابط عادلانه میان مردم میباشد همان است که فقیه تحصیل کرده است. آنچه برای حفظ آزادی ملی و استقلال لازم است همان است که فقیه دارد. این فقیه است که زیر بار دیگران و تحت نفوذ اجانب نمی رود، و تا پای جان از حقوق ملت و از آزادی و استقلال و تمامیت ارضی وطن اسلام دفاع میکند، فقیه است که به چپ و راست انحراف پیدا نمی کند. "

جان مطلب، در میان نه سطور بالا، آن است که، به انگار خمینی و یا بسسه بیانش برای تاء شیر نهادن بر مریدان بالقوه و بالفعل، هر که فقیه شد، خود به خود و بی درنگ و سهل و آسان، انسان بزرگوار و کوشنده و دلیر و نوع دوست و عدالتخواه نیز خواهد شد. همگان فقیهان بی عفاف و نادمی و خسون- آشام به وفور می شناسند و در جمهوری اسلامی خمینی و به زمان " امام " بودن او نیز کم شماره نبوده اند - و نیستند. این گفته و ادعا، به معنای واقع کلام، باوه است و از قدیم ضرب المثلی رائج مردم میهن ما راست که " ملا شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل " !

در همین زمینه، در جایی دیگر (۸۷)، در بحث پیرامون حدیث منقول از " فقه رضوی "، به روایت " عوائد عراقی "، (که " منزلة الفقیه فی هذا الوقت کمنزلة الانبیاء فی بنی اسرائیل " - مقام فقیه در این روزگار

۸۶ - صفحه های ۱۸۹ و ۱۹۰

۸۷ - صفحه های ۱۴۲ و ۱۴۳

همانند مقام پیامبران است نزدینی اسرائیل - با وجودی که خودمذمن است که "..... نمیتوانیم بگوئیم" فقه رضوی از امام رضا (ع) صادر شده.....") ، چنان باره، غلّو راشتابان می رانده که می نویسد:

"..... مراد از انبیاء بنی اسرائیل، فقهاییکه در

زمان حضرت موسی بودند و شاید آنان از جهتی انبیاء

گفته میشد نمیباشد....." ۱

تا اینجا، در نظر خمینی، " فقها "، دست کم، همان " انبیاء " اند ۱۱ ولی

با وجود اقرارش به این که "..... از وضع آنها (انبیاء) اطلاع دقیق "

ندارد، کار فقیهان را برتر از " انبیاء " می برد و همتراز خود موسای کلیم

می داندشان و کناروی می نماندشان که "..... آنچه برای حضرت

موسی در امر حکومت و ولایت بر مردم بوده برای فقها هم میباشد" ۱۱ بالعجب ۱۱

در دنباله همین اغراقها و غلوهاست که سید روح الله خمینی به تشجیع

و تحریک ملّیان و طلب جوزه ها می گوید و برشان بانگ می زند که " شما باید

رئیس بشر باشید " ۱ (۸۸) .

حکومتی که، زیر عنوان و تحت پوشش " ولایت فقیه "، سید روح الله

خمینی مبلغ و مبشرش است، به گمّال و بدون اندک تردید و شبهه ای، حکومتی

است فردی، حکومت یک فرد و تنها یک فرد بر سر تا سر جا معه و بر همه جنبه های

زیست اجتماعی. شاهدان این مدّعا در لایه لای اوراق رساله " ولایت فقیه "

بسیارند و ما، گریز از اطنا ب را، به همه آنها نمی پردازیم و نمونه ای چند

نقل می کنیم (۸۹):

"..... ما هیچیک از فرقه ها یا هیچیک از ملّتها و بیروان

مذاهب مختلف را نمی بینیم که جز بوجود یک برهه

نگهدارنده نظم و قانون و یک رئیس و رهبر توانسته باشد

به حیات خود ادامه داده باقی بماند، زیرا

گذران امر دین و دنیای خویش ناگزیر از چنین شخصی

هستند. بنا بر این در حکمت خدای حکیم روانیست که

مردم را بی رهرویی سرپرست رها کند زیرا خدا

۸۸ - صفحه ۱۹۱

۸۹ - صفحه ۴۷

میدانند که بوجود چنین شخصی نیاز دارند و موجودیتشان جز بوجودی قوام و استحکام نمییابد و برهبری اوست که با دشمنان میجنگند و در آمد عمومی را میسازند [میان کیان ؟] تقسیم میکنند....." (۹۰).

درجائی دیگر صراحت را به اعلی درجه می رساند و، بی آزر، نظر قطعی و نهائی خود را بر کاغذ می آورد و می نویسد (۹۱):

" ولایت فقیه از امور اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل ندارد، مانند جعل (قرارداد و تعیین) قیّم برای سفار. قیّم ملت با قیّم سفار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد....." !!

در دید ستیرواح الله خمینی حکومت فردی استبدادی باید پدید آید و باید بود زیرا که (۹۲):

" مردم ناقصند و نیازمند کمالند و تا کمال نرسند، علاوه بر این که با هم اختلاف دارند و تمایلات گوناگون و حالات مشتت دارند."

و (۹۳):

" بنابراین امروز همیشه وجود ولی امر یعنی حاکمی که قیّم باشد ضرورت دارد، وجود حاکمی که مانع تجاوزات و ستمگریها و تعدی به حقوق دیگران باشد، امین و امانتدار و پاسدار خلق باشد....." (۹۴).

به اعتقاد خمینی آنچه بر سر زمینهای اسلامی رفت،

" برای این بود که ما قیّم و رئیس و تشکیلات رهبری نداشتیم" (۹۵).

و، به صورتی زیرکانه، اما به تلویح، می خواهد نتیجه گرفت که، هر آینه، مسلمانان " قیّم " می داشتند، به بهروزی کامل رسیده بودند و، طبعاً، این " قیّم " هم باید در وجود ذیجود او تجسم و تجسد یا بدکه به این کشف اعجاب - انگیز توفیق یافته است!

۹۰ - تا کیدها از این بنده است. م. ت. - ۹۱ - صفحه ۶۵

۹۲ - صفحه ۴۸ - ۹۳ - صفحه ۴۹

۹۴ - تا کیدها از این بنده است. م. ت. - ۹۵ - صفحه ۵۱

نویسنده رساله " ولایت فقیه " ، بنیان نظری حکومت دیکتاتور و دولت خودکامو فقیهان ، و به گفته برخی نظام " ملاسالاری " ، رادرفالاب الفاظ واصطلاحاتی لوتره گونه ، ولی نیک گویا ، بیان می دارد که در نظام مورد نظری (۹۶) :

" هیچکس حق قانونگزاری ندارد "

جز " ولی فقیه " ، و (۹۷) :

" بجای مجلس قانونگزاری مجلس برنامه -

ریزی وجود دارد که برای وزارتخانه های مختلف

برنامه ترتیب میدهد " !

و همه اینها متکی است به این امر که ، به اعتقاد و در نظر خمینی (۹۸) :

" حاکمیت منحصر به خداست " و (۹۹) " یگانه حکم و

قانونی که برای مردم متبوع و لازم الاجراست همان حکم

و قانون خداست " ،

و پیشکار و کار گزار خدا هم ، بر روی زمین ، فقیه ، که به منزله " قیام " و

" سرپرست " دیگر آفریدگان حضرت حق ، که به زعم خمینی و همدستان و

همداستانهایش ، " محجور " هستند - همچون صغار و مجانین و واپس ماندگان

ذهنی و عقلی ! ! - عمل می کنند و بر جهان هستی متبوع می گذارد ، متبوعی عظیم که

کس از عهده شکرش بر آمدن نخواهد توانست !

اعتقاد به داشتن " ولایت " ، به هر شکل و رنگش بر انسانها و یا بهانه

قراردادن چنین امری ، در راه کسب منافع اینجهانی ، تازه و نونیسست

و پیشینه نه اندک در دل تاریخ اقوام و ملتها دارد ، اما همواره به خودکامگی

و استبداد ، به صورت شمره طبعی آن ، به بیداد وستم و سنگدلی و شقاوت و

فساوت انجامیده است و اشمئزاز آورگشته و نفرت انگیز می نویسد (۱۰۰) :

" نفوذ علمی و سیاسی معتزله از زمان ماء مومن

تا مشرکول عباسی یعنی از ۱۹۸ تا ۲۴۲ هجری به اوج

۹۶ - صفحه ۵۳ ۹۷ - همان صفحه اخیر

۹۸ - صفحه ۵۴ ۹۹ - صفحه ۵۵

۱۰۰ - مشکور ، دکتر محمد جواد ، صفحه نود و هشت .

قدرت خود رسید..... در ربیع الاول سال ۲۱۸ هـ. معتزله حکمی از خلیفه گرفتند که قاضیان و محدثان و کارگزاران دولت را تحت محنه (۱۰۱) و آزمایش در آوردند و کسانی را که قائل به مخلوق بودن یعنی حادث بودن کلام الله باشند سرکارنگه دارند و به عکس کسانی را که [برخلاف اعتقاد معتزله، که اینک خویش را " ولی " دیگران می انگاشتند] به قدیم بودن کلام الله اعتقاد دارند از کار برکنار سازند و حتی شهادت آنان را در محاکم نپذیرند" (۱۰۲).

آخوندی به نام صدوقی، که مدتی پیش نما ز شهر یزد می بود، درباره ولایت فقیه چنین داد سخن می دهد (۱۰۳) :

" کشور وقتی بنا شد کشور اسلامی باشد و امر به دست پیشوای روحانی باشد کارهایی که به دستور پیشوای می شود کار میلا" صحیح است..... همان عملی را که خدا و پیغمبر انجام می دادند همان عمل را می توانند فقیه جامع الشرائط که می گوئیم ولایت دارند انجام دهد.... ولایت فقیه برای همین است.... وقتی دوره دوره اسلامی شد و ولایت فقیه به کار افتاد، هر دستوری که می دهد مثل دستوری است که امام داده و دستوری که امام داده مثل دستوری است که پیغمبر داده و دستوری که پیغمبر داده مثل دستوری است که خدا داده است" (۱۰۴)

۱۰۱ - " محنه " تازی، که در پیاری به صورت " محنت " درآمده است، هم به معنای رنج است و هم به معنای آزمایش، کلمه " امتحان " مصدر باب " افتعال " نیز ریشه از همین واژه دارد. م.ت. ۱۰۲ - همین نرفنده به روزگار " امامت " خمینی در " جمهوری اسلامی " به شکل " متعهد " و " مکتبی " بودن، تداول گرفت و ابزاری و بهانه های شدت دامناتی پر شمار و بدنامانی ز راندوز را و زیانی شدیم مارا، به دشواری تدارک شدنی، اگر تدارک شدنی! ۱۰۳ - روزنامه " کیهان "، چاپتهران، نهم تیر ماه ۱۳۶۲ - ۱۰۴ - با این " استدلال "، " دستوری " که مخیطی ملعون به نام صادقی خلخالی، در گشتا ریگناها ن، می داده است، فی الحقیقه، " دستور " حضرت حق بوده است!!

مردک سخنانی می گوید که، اگرشان از روی نابخردی ندانیم، بوی کفر ازشان به مشام می رسد. وی، از پیش، " صحیح بودن" دستورهای "ولّی فقیه" را می پذیرد و می خواهد بپذیراند، لیک نتیجه این معنای، یا

۱ - قائل شدن " عصمت" برای آخوند است که این امر، به ضرر قاطع و بدون اندک تردید و شبهه، خلاف اعتقاد شیعیان امامی است، که عصمت را خاص، تنها و تنها، چهارده معصوم می دانند و لا غیر، و یا

۲ - اگر " عصمت" برای آخوند و "ولّی فقیه" قائل نشویم ورشته، فرمان آخوند = فرمان امام، فرمان امام = فرمان پیامبر، فرمان پیامبر = فرمان خدا را دنبال کنیم، خطا و اشتباه را، به ناچار، به ذات باری باید ما نسبت داد (مثل نسبت دادن شکست ایران از سوی ارتش صدام، که برای دلجاخت و نادانی سید روح الله خمینی صورت پذیرفت، به، نفوذ بالله، خدا) .

۳ - از همه اینان گذشته، این سخن توجیه و تشریح حکومت استبدادی و خودکامه یک قلّتش است و در نزد خردمندان مطرود.

آنچه منقول افتاد بیان " دهاتی وار" و " کم سوادانه" " حضرت آیت الله" است که خود از زمره " علمای اعلام" و ارکان رکنین " ولایت مطلقه فقیه" و از عناصر متشکله آتش در هم جوش " جمهوری اسلامی" به شمار می رفته است. ۱۱ باید ما بر نا آگاهی و بیما یکی و کم فرهنگی او بخشود.

اما یکی از زبده " نظریه پردازان" - و، ظاهراً، " مگلا"ی - " ولایت مطلقه فقیه" چنین اظهار لحنیه می کند (۱۰۵):

" دولت اسلامی تابع قوانین قرآن و محری فرمان خداست نه تمنیات مردم، دولتی که از حدود قوانین قرآن تجاوز کند قابل تبعیت نیست به کودک بیاید تفهیم شود [۱۰۶] که کشور لا اقل همانند یک خانه یا

۱۰۵ - قانعی، دکتر علی؛ مقاله " نقش " رهبری" در تربیت سیاسی کودک"، مجله " زن روز"، تهران، شماره ۸۹۶، مورخ ۱۳۶۱/۹/۲۷.

۱۰۶ - حال جرات باید تفهیم شد معلوم نیست ۱۱ م . ت .

مدرسه بزرگ است که زمام امور اداره آن به دست رئیس یا مدیری است و قطعاً " چنین مدیری باید لایق و مدبّر باشد (۱۰۷) رهبر هر جامعه باید فردی باشد پیشوا با امام (۱۰۸) ، آگاه به امور و جریانات ، مؤمن به مکتب و تعالیم آن این که در نظام تربیتی اسلام کودک را باید رهرو تربیت کرد پاسخ این است که انسانها همه رهرو و موظف تربیت می شوند. همه رهرو و راه انبیا و امامان معصوم و اولیا هستند و هر کدام به تناسب لیاقت و استعداد و آگاهی و توانائی خویش موظف و مسئولند و جامعه ای که چنین باشد از نظر جامعه امام است طرفداری و پیروی از امامی مطرح است که شبهه مقام معصوم را واجدودارای عدالت و انصاف است در جامعه اسلامی همگان مراقب و ناظر بر رفتار و احوال یکدیگرند [بخوانید : در جامعه اسلامی]

اسلامی خمینی گونه همه جاسوسی هم را می کنند !!! (۱۰۹) ...
 خزعبلات منقول در بالا نمونه ای است از خروارها ترهاتی که همدستان خمینی و متتبعان از خوان نعمت گسترده او - که هزینه گرانش را ملت بزرگوار ما می بردارد - بر زبان رانده اند - و می رانند - و یا از نوک خامه جاری ساخته اند - و می سازند . گفته ها و نوشته ها چنان سفیها نه و چنان وقیحانه اند که نیازی به گفتگو پیرامونشان نیست . به یاد آمد این بیت از زنده یگان

۱۰۷ - حضرت " فیلسوفی " ، به واقع ، تشبیه کودکانه ای فرموده است و قیاساً " قطعاً " که افزوده ، ابلهانه می نماید . چه سارثیسان خانه ها و مدیران مدرسه ها که نه " لایق و مدبّر " بوده اند و نه هستند . م . ت . ۱۰۸ - " فیلسوف مقامی " ذره ای هم در لزوم وجود " رهبر " تردید نمی فرماید . م . ت . ۱۰۹ - و این است توجیه " نظری " ، " پند و اندرز " سید روح الله خمینی ، به نوآموزان دبستانی و شاگردان دبیرستانی ، در سخنرانی " پیا میرگونه اش " در آغاز سال تحصیلی ۱۳۶۳ ، که از یکدیگر و از معلمان شان جاسوسی کنند !!! و خبر به دولت " اسلامی " و دستگاه های تعذیب و اعدامش بدهند !!!

فریدون تولّی :

"شرمشان باد ز هنگامه رسوائی خویش این متاع شرف از سوسه بفروختگان" ۱

باری ، فردی را ، به اطلاق ، "واجب الاطاعه" و "مفترض الطاعه" دانستن - که جوهر ذاتی اندیشه و نظریه - "ولایت فقیه" است - خلاف حرمت انسانی است و نافی مقام والای بشری و سخت برآزنده ، موجوداتی که در حقارت و پستی به سر می برند و در دنیای دنا نشها می لولند ، آزادگان و آزاداندیشان این فکر سخیف را نمی پذیرند و نمی توانند پذیرفت .

در کنار این تضاد آشکاری که میان آزادی و آزادگی ، از یک سوی ، و راه و شیوه حکومت "ولایت فقیه" ، از دیگر سوی ، یافت می شود ، باید تصریح کرد که این ، به اصطلاح ، "نظریه" با "اعلامیه" جهانی حقوق بشر "هم منافات بیّن و غیر قابل تردید دارد آنجا که "اعلامیه" در مقدمه اش می گوید (۱۱۰):

"..... حیثیت ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال ناپذیر آنان اساس آزادی، عدالت و صلح را در جهان تشکیل می دهد" ،

و در ماده یکمش مسجّل می دارد که :

" تمام افراد بشر آزاد به دنیا می آیند و از لحاظ حیثیت

و حقوق با هم برابرند. همه دارای عقل و وجدان می باشند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند" .

میان "ولایت فقیه" و نظام حکومتی من درآوردی سید روح الله خمینی ، بی کم و کاست و بدون اندک تردید ، تناقض و ناسازی و ناسازگاری وجود دارد و "ولایت فقیه" با "رای همگانی" که برگزیننده "مجلس شورا" و "رئیس جمهور" است ، جمع نمی تواند آمد (۱۱۱). ظاهراً ، خمینی و اعوان و انمارش ، به هنگام وضع نام "جمهوری اسلامی" ، اصلاً نفهمیده بوده اند که این نام به "تخم مرغ غاز" ۱۱ ماننده است چه لفظ "جمهور" برابر نهادی است بسا

۱۱۰ - ترجمه اداره اطلاعات سازمان ملل متحد در تهران .

۱۱۱ - مراجعه شود به :

Oxford Analytica, "Islam in Perspective", Oxford, 1986, p.141.

واژه لاتینی Respublica (res به معنای " سود " و Publica به معنای " منسوب به همگان " یا بهتر گفته آید " همگانی " و منسوب به Publicus) و منظور از آن اداره و تصمیم همگانی و همگی است در پی تشخیص سود خویش و انتخاب راه تاء مین منافع جامعه. این شیوه حکومت و ساختار لازمش ، به قطع و یقین ، با این اندیشه که قلتشنی " ولی " و " قَیم " " همگان " و " جمهور مردم " باشد جمع شدن نیست و کنار هم قراردادن نه و ، به واقع ، " تخم مرغ غاز " !

کنفوسیوس (۱۱۲) می گوید که سه چیز برای فرمانروا اهمیت فراوان دارد : تاء مین خوراک خلق ، نگاهداری نیروهای مسلح و ، سرانجام ، برخورداری از اعتماد مردمان . چون از وی می پرسند که این سه را کدام اهمیت کمتر است و از کدامان فرمانروا می تواند چشم پوشید ، پاسخ می گوید : نخست از نیروهای مسلح و ، سپس از غذارساندن به مردمان - که اگر نتوانند از عهده اش برآمد ، همه مردمان ، یکجا ، خواهند مرد - اما چون اعتماد خلق به فرمانروا از میان رود فرمانروا نابود شده است .

شاگرد کنفوسیوس ، به نام گزونی (۱۱۳) می گوید : " آسمان ، خلق را نه از روی مهرش به فرمانروا ، که فرمانروا را برای رفع نیازهای مردمان آفرید " (۱۱۴) .

خمینی درست در جهت عکس این آراء می اندیشد ، به هیچ روی ، بر آن نیست که دولت نقش خدمتگزار را معر ا دارد . وی برای دولت و حکومت رسالتی دیگری شناسد و وجود خود دولت را رسالت خود دولت می انگارد . در مفزقی روح الله خمینی دولت خود هدف است و نه وسیله و تشکیل حکومت - در تحت سلطه و رهبری و قیادت " فقیه " - غایت مطلوب و پایان راه و آخر کار . در پیش روی آدمی تنها و تنها در برابر خدای عالمیان مسئولیت دارد و حقیقی

۱۱۲ - اندیشمند سترگ چینی (۵۵۱ تا ۴۷۹ پیش از میلاد مسیح) .

۱۱۳ - Xunzi

۱۱۴ - برای آگاهی بیشتر از این نظرها مراجعه شود به مقاله " جالب " شاهنشاه قایق است و مردمان آب " اثر نویسنده و چین شناس نام آور آلمانی " اروین ویکرت " (Erwin Wickert) ، در روزنامه " دی ولست " ، چاپ هامبورگ ، مورخ ۱۹۹۰/۶/۲

آفریدگان را در مقابل آفریننده نیست. به‌زعم او، در این مورد، حقی هست فارغ از تکلیفی، در حالی که "حق" و "تکلیف" باهمند و از یکدیگر جدا نمی‌نابند و یکی، عاری از دیگری، تصورناپذیر. "حق" بدون "تکلیف" معنای و مفهوم ندارد و در تصور نمی‌گنجد و تحقق نمی‌یابد. ریشه روانسی / اجتماعی این برداشت شگفت‌آزاندرون یک جامعه به شدت استبدادی پدرسالار بعثت می‌گیرد و از خود ذات استبداد و جور برمی‌خیزد و، لاجرم، به استبداد و جور نیز منتهی می‌شود و باید شد - که شد و دیدیم که شد.

البته، در دین‌های سامی، علی‌العموم، آفریدگار "خدای مقدر" (۱۱۵) و نیز "خدای وحی‌کننده" (۱۱۶) است و این کیفیت "مقدر بودن" و "وحی‌کننده بودن" برجسته جبری دین می‌افزاید. و همین نیز بر جهان بینی اعتقادی سید روح‌الله خمینی مؤثر افتاده است و دولت و حکومت را در نظر وی چنین پر قدرت و چنین خشن ساخته و چنین خونفشان.

بررسی تاریخ شیعه‌گری، به‌هیچ‌روی، نظرورای سید روح‌الله خمینی را، در درهم آمیختگی کامل و به‌هم پیوستگی نام‌دین و حکومت، نوجیسسه و تاءبید نمی‌کند، سهل است، خلاف آن را نیز می‌نمایاند. بنا بر استنتاج‌های محققان که در تدوین تاریخ تشیع و تحلیلش فراوان کوشیده است (۱۱۷) تا آنرا می‌ها و قیام‌های پر شماره، روزگار خلافت / سلطنت امویان کار را بر هر غلوی سهل ساخت تا پیام‌کنند و پیروانی چند در دور و بر خویش گرد آورد. حضرت امام صادق (ع)، که می‌کوشید تا خود و یاران خود را از این سیر و از این غوغا برکنار نگه‌دارد و دور، با بیان نظریه‌های "نهی" و "علم"، نهاد امامت را، به‌گونه‌ای مؤثر از سیاست پالود (۱۱۸) و از سیاست جدا ساخت. حضرت از این راه که "امامت" منوط است و موکول به "نهی" نصب امام از سوی امام پیشین و نیز انتقال و واگذاری "علم" جامع و همه‌گیر به‌وی (۱۱۹)، لزوم ورود به این

Deus determinatus - ۱۱۵

Deus revelatus - ۱۱۶

Momen, M.; p. 70 - ۱۱۷

۱۱۸ - "از سیاست پالودن" برای Depoliticising به کار رفته است.

Esoteric - ۱۱۹ یا "علم‌لدنی"

بحث و گفتگورا، که آبا امام نیروی سیاسی دارد یا نه - و یا، بای پیدایش یا نه - منتفی ساخت و بر اثر آن، دیگر ضرورتی هم جهت دست یازیدن به کوشش مسلحانه، در پی به چنگ آوردن نیروی سیاسی، در میان نمی بود و به میسر نمی آمد. فرآیند پالایش " امامت " از سیاست، یک سده پس از آن، نیرومندتر شد، به زمانی که " غیبت " واقع شد و " امامت " به امری تبدیل یافت در عرصه بحث تا آنکه و رنگ سیاسی و حتی فقهی و حقوقی خود را نیز باخت. به این ترتیب نیک دیده می شود که شیعه گری، الزاماً با حکومت و لزوم حکومت، همراه و همگام و درهم آمیخته نمی بوده است و نیست.

حتی به روزگار حضرات امامان آخرین (ع) که شبکه ای از " وکیل ها - " و کلاه " - ابداع و ایجاد شد (که شبکه ای گسترده و به هم پیوسته و بیجسده و پیشرفته نیز می بود) کارش و مرادش ترغیب و تشجیع شیعیان به قیام مسلحانه و انقلاب سیاسی و احذ قدرت نمی بود بلکه به بهبود بخشیدن به ارتباط میان مؤمنان و گردآوری خمس و زکوة را هدف خود قرار داد و قرار داده بود (۱۲۰).

اکثر امامان شیعه نیز داعیه رهبری و گرایش به فرمانروایی این جهانسی و حکومت بر این خاکدان نمی داشتند و شاء ن و مقام خویشتن و مرتبت " امامت " را بالاتر و بالاتر " سلطنت " می دانستند (کما این که، به زعم برخی از اصفیا و اتقیاء، لقب " السلطان " که به علی بن موسی الرضا (ع) - امام هشتم شیعیان - از سوی گروهی، و به ویژه از سوی عوام، داده شده است دون شأن و منزلت حضرتش می بوده است و هست). به نظر پاره ای از پژوهشگران حضرت امام علی بن حسین، زین العابدین (ع) - امام چهارم شیعیان اثنی عشری - دعوی رهبری سیاسی نمی داشت و عمرش را به عبادت و مراقبت و مکاشفت گذرانید و به تزهّد و توّجّع - و به همین موجب نیز عنوان " زین العابدین " گرفت. پس از وی فرزندان رجمندش، امام محمد بن علی باقر العلوم (ع)، برکسری امامت تکیه زد، در پرتب و تاب روزگار و در پیر آثوب زمانه، وی، بیشتر شیعیان مرتضی علی برگردا ابو هاشم (۱۲۱) پسر محمد حنفیه - فرزند حضرت

Momen, M.; p. 73-74 - ۱۲۰

۱۲۱ - برای آگاهی بیشتر از زندگی ابو هاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه (فرزند حضرت علی بن ابوطالب (ع) از همسری جز حضرت فاطمه زهرا (ع)) و جنبش هاشمیه مراجعه شود، جای جای " ترجمه فرق الشیعه تو بختی " از دکتر محمد جواد مشکور و نیز به

Encyclopaedia Iranica, Vol. I, P. 314-315.

امیرالمؤمنین علی (ع) - دریک سو، وزید بن علی بن حسین - برادر صلبی حضرت امام محمد باقر (ع) - در دیگر سوی، جمع آمده بودند و، در این میان سه، حضرت امام محمد باقر (ع) داعیه رهبری سیاسی نمی داشت و بنا بر تحقیق برخی از پژوهندگان این داعیه داری را نویسندگان شیعه، بعدها، به حضرت نسبت دادند. تقریباً "مسلم است که حضرت امام جعفرین محمد صادق (ع) - امام ششم اما میان - نیز به آشکارائی مدعی رهبری سیاسی و به دست گرفتن حکومت نمی بود اما کثرت طلاب در حلقه فیض بخش درس و در جست علمی و مرتبت معنوی که برخی از این دانشجویان داشتند و با افتند، موجب افتاد که آن حضرت در کانون توجه رهبری زمان خویش قرار گیرد. (۱۲۲) .

با این ترتیب و نیز اگر صلح حضرت امام حسن بن علی (ع) را با معاویه بن ابوسفیان در نظر آوریم، دیگر رشته و ربط و تلسل تاریخی برای تشبیه ولایت و، به تبع آن، "ولایت فقیه"، از هم می گسلد. "شیعه" را چنین تعریف کرده اند و توصیف (۱۲۳):

"شیعه در لغت به معنی یاران و پیروان است. صاحب اقرب الموارد می گوید: شیعه کلمه مفردی است که به معنی تشبیه و جمع هم به کار می رود و در عرف فقیهان و منکلمان شیعه، بر پیروان علی (ع) و فرزندانش اطلاق می شود و در این مذهب همه فرقه ها همداستانند که امامت از مصالح عامه نیست که به نظرات و اگذار شود و امام از طرف آنان تعیین گردد....."

تا اینجای مطلب از نظر "امامت" واضح و مبرهن است و بدانسان که رفت "امام" باید به "نص" منسوب از سوی امام پیشین می بود، ولیک در پی آن این پرسش می آید که آیا فقیهان نیز به نیابت از امامان، بر مؤمنان

۱۲۲ - برای بحث بیشتر مراجعه شود به: Momen, M.; p. 64-65

۱۲۳ - حکیمیان، ابوالفتح؛ "علویان طبرستان" (تحقیق در احوال و آثار فرقه زیدیه ایران)، (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۲۶۵، سال ۱۳۴۸) .

و بر شیعیان ولایت دارند یا نه و اگر دارند حدّ و مرز و میزان این ولایت چیست و به چه اندازه است و با کجا؟ این پرسش و این شک سخنی نو و حدیثی تازه نیست و نخست کس هم که آن را مطرح کرده سید روح الله خمینی نه، قرنهایست که فقیهان و اندیشه‌وران شیعه‌امامی به بحث این مطلب مشغولند و در مجال فراوان و وقت بسیار بسیار موسمی که برای اندیشیدن و محاجّث کردن پیرامون قالها و قیلها و متفاوت - و گاه شگفت انگیز تجریدی و تخیلی (به ما ننسند) چگونه انجام تتم در صحرای بکسره مفروش از مردود (۱۱۰۰۰۰) - داشته‌اند، به این مقولت نیز پرداخته‌اند، البته به، تقریباً "هیچکدامشان، به ما ننسند" سید روح الله خمینی، به دامنه این "ولایت" وسعت و گسترش نداده است و هیچکشان نیز از این "ولایت" تا ویلی آنچنان قشری و متصّلب نکرده که خمینی، به شیوه همیشه خویش، کرده است.

آغاز بحث با احساس لزوم برای آغاز بحث از زمان "غیبت کبری" است: در طول "غیبت صغری" که، از سال ۲۶۰ تا ۳۲۹ هجری قمری، نزدیک به هفتاد سال به درازا کشید، شیعیان، به گونه‌ای، وجود "حجّت" را - همان "حجّتی" که زمین ازش خالی نیست و نمی‌تواند نبود - در میان خود، در دسترس خود، بالای سر خود و محیط برامورا اعتقادی خود، احساس می‌کردند، "بابهای چهارگانه" - "ابواب اربعه" - و یا "نوّاب خاصّ" ، یکی پس دیگری، پیامها و عرائض و نوشته‌های مؤمنان را به حضور می‌بردند و با سخنها و دستورها و فرمانها و رهنمودها و اندرزها و "توقیح" ها را می‌آوردند، مشکلهای آنان می‌شد و معظلهای حلّ و جهت حرکتها معلوم می‌افتاد و وجوه، از طریق همان "نوّاب اربعه" ، تقدیم و جمع آوری می‌شد و به مصارف ضروری می‌رسید..... و، در مجموع، وضع تفاوتی چندانی با روزگار امامان پیشین نمی‌داشت. اما به زمانی که "غیبت کبری" ، به سال ۳۲۹ هجری قمری، آغازید، طائفه شیعه‌امامی، به ناگهان، به سردرگمی دچار آمد و "امام" معصوم و راهنمای خردمند و رهبر خطا ناپذیر و کانون بر جذب سسه و تکبیه گاه استوار خود را دور و دور از دسترس یافت، کار عقده‌کشائی و حلّ مسائل اعتقادی و نیز برخی معظلهای معاشی معطل ماند، تکلیف تا دیه و مصرف وجوه در ابهام فرورفت..... و فقیهان شیعی امامی خود را برای مقابله با این رویداد آماده نکرده بودند، عنایتی به کتابها و رساله‌های متفکران امامی جلوه گرمی سازد که مدتهای مدید به طول انجامید تا، آرام آرام، اندیشه‌وران شیعی، دگر باره، بر حال فکری و روحی مؤمنان مسلط شدند.

به نظر همه شیعیان، چون " معصوم " سر رشته کارها را به دست خود ندارد برهنگان است که از اطاعت محض کنند چشم بسته و اتخاذ تصمیم در همه امور را بدو، بی کم و کاست وی چون و چرا، واگذارند و وجوب اطاعت مطلق در آیه " اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم . . . " ، بنا بر برداشت و تفسیر همه متکلمان و فقیهان امامی، منحصر به معصومان است و خاسا ق ایشان (۱۲۴) .

" در " غیبت کبری " که تنها " غیر معصوم " می توانست در راه امور بود، مراجع شیعی " حق الله " ، یعنی امور مذهبی و روابط انسان با خدا را، که نیاز به مرکزیت نمی داشت، در اختیار و در اهلیت شماری از افراد، کسیه " فقیه " نامیده می شدند قرار دادند - و شما را این فقیهان نیز محدود نمی بود، " حق الناس " ، یعنی امور مدنی و سیاسی و روابط انسانها با یکدیگر، که ملازمه با برابری در مقابل قانون و قاضی و دادرس و دادگاه و دسترسی به این مراجع می داشت، به اهل حل و عقد محول شد . (گفتنی است که دستورهای فقیه به مقلدان در مسائل اعتقادی و مذهبی، جنبه رهبری دارد ولیک خود فقیه در مسائل مربوط به حق الناس و امور اجتماعی، دقیقاً، به مانند دیگر افراد جامعه و برابر با آنان است و، فی المثل، شهادت و مسأوی با شهادت یک تن شاهد است و نه بیشتر) .

محققی صاحب صلاحیت در این باره می نویسد (۱۲۵):

" در روزگار آل بویه (۳۳۴ - ۴۴۷ هـ . ق .) مردم در امور مربوط به حق الله پیرو روحانیانی فقیه چون شیخ صدوق (۳۲۹ - ۳۸۱ هـ . ق .) و شیخ مفید (۳۳۶ - ۴۱۳ هـ . ق .) و سید مرتضی (۳۵۵ - ۴۲۶ هـ . ق .) و شیخ طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰ هـ . ق .) و بوده و در امور

۱۲۴ - برای بررسی بیشتر در این زمینه، مراجعه شود به: حائری، مهدی، مقاله " دین و سیاست در مذهب شیعه " ، نشریه " حقوق بشر " ، جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران، برلن، شماره زمستان ۱۳۶۸ .

۱۲۵ - منبع اخیر، صفحه ۱۵

مربوط به حق الناس تابع دولت آل بویه شیعی بودند که در عین حال با خلافت عباسی، علیه شیعیان تندرو خراسان و مصر همکاری داشتند و خود آن فقیهان بزرگ نیز در حکومت عباسی از سمتهای رسمی قضائی و تدریس برخوردار بودند....."

باری، به روزگار دولت آل بویه برداشت چنین می بود که با حسد و " غیبت کبری " وظایفی که به امام معصوم محول می بود ساقط هستند و وظایف اصلی اینان می بودند:

الف- اعلام جهاد و پخش غناثم .

جهاد به معنای جنگ برای وادار ساختن کافران به پذیرش دین اسلام . به تصریح شیخ طوسی و همه فقیهانی که پس از او آمده اند جهاد، بدین معنای، تنها با حضور امام معصوم شدنی است و همگی، به زمان غیبت، جنگ غیر دفاعی را حرام می شمارند . " ابن ادریس کسی را که در دوران غیبت به زیر پرچم غیر معصوم بجنگد گنجهکاری می شمارد و بیم کیفر جهنم می دهد....." (۱۲۶) .

ب- برگذاری نماز آدینه (" صلوة الجمعة ") .

پژوهندهای که ازش، در بالا نقل کردیم، چنین می نویسند (۱۲۷):

" وجوب نمازهای جمعه و عیدین [اضحی و فطر] مشروط به حضور امام معصوم یا نائب خاص اوست . و در غیر این صورت، وجوب نماز جمعه به اجماع شیعه منتفی است و اکثر دانشمندان بزرگ [شیعه] مانند ابن ادریس آن را حرام می شمردند..... زیرا که آن را مستلزم اعتراف به قانونی بودن حکومت غیر شرعی می دانند. از آغاز غیبت به سال ۳۲۹ هـ . ق . تا روزگار صفویان، شیعیان ایران حتی در روزگار حکومتهای شیعی آل بویه و غازان خان و سربداران، نماز جمعه را برگزار نمی کردند....."

۱۲۶ - منبع اخیر، صفحه ۱۶ .

۱۲۷ - منبع اخیر، صفحه ۱۷ .

به روزگار دولت پسران شیخ صفی الدین ،

" در جبهه بندی [میان عثمانیان سنی و ایرانیان شیعی ، هر یک دیگری را به تهمت های ایدئولوژیک متهم می کردند] کذا] . یک اتهام ازینج اتهامی که عثمانیان بر ایرانیان وارد می آوردند تارک الصلاة بودن است ، زیرا شیعه نماز جمعه را حرام می دانست . شاهان صفوی در برابر آن تهمتها عقب نشسته به نصب امام جمعه پرداختند . برقرار شدن [مجدد] نماز جمعه در ایران] به روزگار صفویان در [سده ۹ دهم واکتف منفی داشت] و [کتابها بر علیه] کذا [آن نگاشته شد که %۵۰۰۰۰۰ از این کتابها طرفدار دولت صفوی و وجوب نماز جمعه است . و ۸۰% آنها ضد نظر دولت و در تحریم نماز جمعه %۱۵۰۰۰۰۰۰ از آنها نیز نماز جمعه را نه واجب و نه حرام ، بلکه مجاز می شمرد " .

ب- قضا و صدور حکم

به نوشته همان محقق (۱۲۸) : نخستین شرط نصب " قاضی شرع " ، صدور ، " حکم ابلاغ سمت اوست که باید از طرف امام معصوم یا نایب خاص (نه نایب عام) او باشد بنا بر این تمام قضات در دوران غیبت کبری امام طوسی مذهب شیعه ، قاضی (عرفی) مدنی هستند نه قضای شرع این مسئله در آغاز باب قضا در همه کتب فقه ثبت است و در نتیجه همه احکام صادره از دادگاهها ، در زمان غیبت امام (حکم عرفی) هستند نه (حکم شرعی) . ولی چون بیشتر این احکام به دست و قلم روحانیانی که به خدمت دولتها درآمده بودند صادر می شده است و اجرای این احکام عرفی از سوی مقامات روحانی و فقیهان غیر-

۱۲۸ - منبع اخیر ، صفحه ۱۶ .

دولتی نیز به منظور حفظ نظم و جلوگیری از اغلال در نظم عمومی ، واجب الاجرا اعلام شده بود و از سوی دیگر برای خود این قضات و نیز دولتی که ایشان را برمی گماشت واژه « (قاضی شرع) خوش آیند تر بود ، در میان عوام الناس بدین عنوان شناخته می شدند و گرنه ، هیچ فقیهی در شرط امضای معصوم برای قضاوت شک نمی داشت » .

ت - اجرای حدود و انجام مجازاتها (" اقامة الحدود ")

نظری جامع و جالب و ، در عین حال ، موجز ولی گویا ، که پژوهش شده ، مورد استفادت و استفاضت ما اعلام فرموده است ، ما را کفایت می کند و از بحث و گفتگوی بیشتری نیاز (۱۲۹) :

" اجرای حدود شرعی و مجازاتهای مدنی ، در آغاز هرباب (الحدود) از کتابهای فقه از محمد اشعث و طوسی و ابن ادریس تا به امروز تصریح شده است که اجرای حد شرعی متوقف بر حکم قاضی شرع است که از سوی امام معصوم برگمارده شده باشد . قاضی عرفی حق ندارد تنها احکام عرفی مدنی را اجرا کند و حق اجرای هیچگونه حد شرعی را ندارد که به گفته سید مرتضی " و لا حدود فی غیبة الامام " در قرینها که از غیبت گذشته ، جز چند تن انگشت شمار که خود را به غلط (باب خاص) یا (رکن رابع) می شمردند ، هیچ فقیهی به خود اجازه نداد که حد شرعی را بر کسی اجرا کند . روزگاری که حکومت به دست شیعیان آل بویه و عازان خسان و سریداران و صفویان به بعد بود ، نیز چنین بوده است " .
و سرانجام ،

ث - وصول زکوة و خمس
بگذریم .

۱۲۹ - منبع اخیر - صفحه های ۱۶ و ۱۷

این برداشت، - که سقوط وظائف اصلی امام معصوم در طول مدت "غیبت کبری" باشد - در آغاز کار، بدون تردید، از نظر سیاسی مفید به حال شیعیان امامی می افتاد، زیرا به آنان حال و کیفیتی آرامش خواه و صلح جوی و غیر انقلابی می بخشید - درست خلاف شیعیان اسماعیلی که خلیفه گان در مصر برکسی فرمانفرمایی می بودند و دستگاه بسیار گسترده دامن و کارآمد تبلیغشان نیز، با سرسختی برخاسته از اعتقاد کراسخ، به فعالیت سرگرم می بود و تهدیدی جدی به شمار می رفتند حاکمان و "وضع موجود" را، از آن گذشته، شیعیان امامی را حکومتی و دولتی فرادست نمی بود که بحث پیرامون بسیاری از آن وظائف ساقط شده به زمان "غیبت" امام معصوم را لازم سازد.

البته، به زمانی که چشم انداز تشکیل دولتی شیعی امامی پدیدار افتاد و با اینگونه دولتی - همچون دولت پسران بویه یا پسران شیخ خاتمه - نشین اردبیل - پای به عرصه وجود نهاد، بحث و محاجت میان فقیهان امامی، در این زمینه، در گرفت و آرائی ابراز شد که به موجبشان انجام برخی از امور را، پاره ای اندک شماره از فقیهان، به هنگام "غیبت" جایز دانستند. با گذشت زمان نیز آشکارا افتاد و میرهن که نظریه ساقط شدن تکالیف امام معصوم در دوران "غیبت" غیر عملی است و شیعیان دوازده امامی را در وضعی نامطلوب، بدون رهبری، بدون سازمان و بدون تکیه گاه مالی قرار می دهد. به همین سبب، در دهه پنجم هجری، شیخ طوسی (۱۳۰)، به تجدیدنظری در این برداشت دست آزد و ابراز آراء کرد که قدرت و صلاحیت قضائی امام معصوم، در "غیبت کبری" به فقیهان محول می تواند شد، آن هم، البته، با شروطی. وی، در ضمن، فقیهان را بهترین مردمان می دانست که، به عنوان وکیل و نماینده مؤدیان، وجوه پرداختی از سوی مؤمنان را جمع و میان مستحقان بخش کنند. اما، به زعم او، خود افراد پرداخت کننده، وجوه هم مجاز و مختار می بودند، هر آینه بخواهند، خویششان به این کار دست زنند و بی واسطه ای وجوه را میان ارباب نیساز تقسیم کنند. شیخ طوسی، به همین برپائی و برگذاری نماز آدینه را

۱۳۰ - ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، ملقب به "شیخ الطائفه"، (۳۸۵ تا ۴۶۰ ه. ق.)، متفکر سترگ و فقیه بزرگ شیعی امامی.

نیز تجویز کرد - که این نکته آخرین مخالفت بزرگانی چون علم الهدی (۱۳۱)، علامه حلی (۱۳۲) و ابن ادریس (۱۳۳) را برانگیخت .
 به سده هفتم هجری ، علامه حلی - که " محقق حلی " یا " محقق اول " نیز می نامندش - آراء و نظرها را بالا را گسترشی قابل اعتنا بخشید و بر آن شد که نقش قضائی فقیهان به اجرای حدود و انجام مجازاتها - " اقامة الحدود " - نیز ستری می یابد و می گسترد . وی ، در نوشته های اخیرش ، در مقایست با آثار آغازینش ، این مطلب را مطرح ساخت که فقیهان در وصول وجوه - خمس و زکوة - و توزیع و بخش کردن ما حاصل آن ، نه به عنوان وکیل و نماینده ، مؤدیان ، که در مقام وکیل و نماینده حضرت امام غائب (ع) عمل می کنند .

محقق ثانی - که به " محقق کرکی " نیز مشهور است و کتاب " جامع المقاصد فی شرح القواعد " ازوست (۱۳۴) - نخست کسی است که با استناد به مقبوله عمر بن حنظله - که متنش در صفحه های پیشین آمد - فقیهان را " نایب عام " امام غائب - در قیاس با " نواب خاص " و " ابواب اربعه " - می شناسد و لیک ، در این مقام ، نقش و وظیفه شان را به اقامت نماز آدینه محدود و محصور می دارد . این تعبیر ، به میزانی زیاد ، دست دولت صفوی را برای برگذاری نماز جمعه و ردا آنها می که عثمانیان سنی به ایرانینان شعی می بستند و اینان را ، به سبب برپای نداشتن نماز آدینه ، " تارک الملوة " می نامیدند ، یا زمی کند و اگر هم " محقق ثانی " این رای را به ملاحظتهای سیاسی ابراز نکرده بوده است - که نکرده بوده است - از آن استفادتی سیاسی می شود .

۱۳۱ - سید مرتضی بن داعی ملقب به " علم الهدی " از عالمان بزرگ شیعی امامی در قرون پنجم و ششم هجری . ۱۳۲ - ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن ، از فقیهان بزرگ شیعه در گذشته به سال ۶۷۶ ه. ق .
 ۱۳۳ - نواده دختری شیخ الطائفه و ار عالمان نامدار امامی در سده ششم هجری .
 ۱۳۴ - زین الدین ابوالحسن علی بن حسین ، (متوفی به سال ۹۴۰ ه. ق) از بزرگان علمای شیعه ، همعصر شاه تهماسب اول صفوی ، وی سمت شیخ الاسلامی می داشت و قاضی القضاات ایران می بود .

شهید ثانی (۱۳۵) نظریه " نیابت عام " فقیهان را کمالی و بعضی
بخشید و بر تمامی تکالیف و همگی امتیازهای دینی و روحانی امام غائب
گسترانیدش . به تعبیری ، اهلیت فقیهان در امر قضا ، بازتاب مستقیم
اختیار و امتیاز امام غائب است و پرداخت مالیاتها و وجوه شرعی به این
طائفه ، به عنوان و در مقام امینان امام پنهان شده ، اجباری است (و آنان
که خود این وجوه را ، بالمشخصه ، میان مستحقان توزیع کنند ، ماء جور
اخروی نخواهند بود و از بردن ثواب محروم خواهند ماند) . افزون بر این ،
شهید ثانی ، طالبان علوم دینی - " طلاب " - ونیر ، به طریق اولی ، خود
فقیهان را بر زمره " آنانی که استحقاق برخورداری از زکوة دارند ، افاضت
کرد . وی ، حتی برای دفاع در برابر دشمن مهاجم نیز نقشی جهت فقیهان در نظر
گرفت و قائل شد ولیک اعلام جهاد ، به قصد اشاعت بخشیدن به اسلام ، تا
ظهور حضرت ولّی عصر (عج) ، مطلبی ساقط شده دانست و اعلام کرد .

بدین نهج ، تاریخگارشهید ثانی ، یعنی تا سده دهم هجری ، فقیهان و
متکلمان شیعی امامی ، آرام آرام ، پایه های نظری و سیاسی فکری قدرت
خویش را بنیان می گذاردند و استواری می بخشیدند . ولیک چون دولت موفی ،
به عنوان نخستین حکومت بزرگ و مقتدر و جها نجوی شیعه امامی پایه گذاری
شد و پدید آمد ، در روزگار پهرشور و پرهیجان و ، به گونه ای ، " انقلابی " شاهان
نخستین این سلسله ، دولت تکیه داده بر ایمان پرالتهاب و جها نسوز و پسر -
تحرک شمشیرزنان قزلباش ، نیرو مند تر از آن می بود که پایگاهی در میان
فقیهان مدرسه نشین بخواد و بجوید و مسلط تر از آن بوضع سیاسی کشور که به
عالمان این رخصت دهد تا نظریات ابراز شده طی قرون را از جهان اندیشه به
دنیای عمل مملکتداری وارد سازند . فقیهان امامی ، لا اقل تا آغاز تکبوت
صفویان و افول اخترتوان سیاسی ایشان ، با زهم شهریندان مدرسه ها مانند و
با زهم دردنیای نظریه سازی تجربیدی خویشتن محبوس و به تحمیل عناوین و

۱۳۵ - زین الدین بن علی بن احمد ، از فقیهان بزرگ امامی (متوّلد
به سال ۹۱۱ و مقتول به سال ۹۶۵ ه . ق .) . مشهورترین اشعار از
میان آثار متعدّد وی " شرح لمعه " است .

القاب و سمتهای درباری دل خوش کردند و به زبردستی شاهان رضا دادند .
تنها و تنها به عصر قاجاران ، و پس از غلبه " اصولیان " بر " اخباریان " ،
است که فقیهان ، بخش بزرگی از نظرها و رایهای ابراز شده طی قرنهای
قرنهای راه دنیای عمل آوردند و متحقق ساختند .

در اواخر روزگار صفویان ، که ساختار سیاسی دولت ، اندک اندک ، تباهی
گرفتن و از هم پاشیدن آغازید و قدرت قضایان برگزیده و منصوب از سوی شاه
روی به نقصان نهاد ، مجتهدان منتظر و ملایان مترصد اغتنام فرصت کردند
و دست به گشودن و پیرپا ساختن " محاکم شرع " برای خود زدند و مردمان راه
خویشتن خواندند و نیروی قضا و داری خود را ، متدرجاً ، به اجرا آوردند .
جالب است و گفتنی می نماید که فقیهان امامی ، از اواخر روزگار
صفویان و اوائل عصر قاجاران ، اجرای حدود شرعی را هم از جمله اموری
دانستند که خود ، به نیابت عام از امام غائب ، توانستند و باید متمسکی
شد ، در حالی که از امامان دوازده گانه شیعه امامی تنها امام نخستین ،
حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) ، بدین مهم می پرداخت و دیگری از ده شخص
شخصی و گوهر گرانمایه - حتی امام حسن مجتبی (ع) پیش از مصالحه اش با
معاویه بن ابوسفیان و به زمامی که خویشتن را جانشین خلیفه چهارم اعلام
داشت و امام علی بن موسی الرضا ، در دورانی که ولیعهد خلیفه مأمون
عباسی می بود - بدین امر دست نمی یازیدند . البته با سستی و کاهلی و
ضعف و درنگی که نظام سیاسی حاکم را در ایران ، از اواخر دولت صفوی ،
دست داد ، جای شگفت نمی بود و نیست که فقیهان و ملایان موقع سنج نیک
زمان مناسب را دریابند و نخست در گفتگوها و مجادله های نظری و سپس ،
در خواستهای عملی خود ، آنچه را که خود امامان فرزانه به انجام نمی رساندند ،
اینان ، به " نیابت " از آن گرانقدران ، " حق " و " اختیار " خویشتن
بدانند ۱۱

در طی نخستین جنگ ایران و روس (از ۱۸۰۴ تا ۱۸۱۳ میلادی) فتحعلیشاه
قاجار و ولیعهدش ، عباس میرزا ، بیش از پیش روی به فقیهان و مجتهدان
آوردند و از شیخ جعفر کاشف الغطاء (۱۲۴۶) و برخی دیگر از بزرگان مذهبیه ، در

۱۳۶ - جعفر بن خضر ، از بزرگان امامیه ، متوفی به سال ۱۲۲۸ ه . ق .

نصف و اصفهان، فتوای " جهاد " علیه روسیان گرفتند و به این شکل ، — تلویح ، اختیار اعلام جهاد را — که از امتیازهای امام غائب است — برای فقیهان پذیرا افتادند. در همین حین و بیرون کشاکش ، کاشف الغطاء هم از فرصت روی نموده استفادت برد و دولت را واداشت تا حق فقیهان را برای دریافت و وصول خمس به رسمیت شناسد و دولت در تنگنا افتاده هم آن را ، خواه نا خواه ، به رسمیت شناخت .

در همین عصر قاجاران ، و البته اندکی پس از کاشف الغطاء ، متجهد دیگری به نام سید محمدباقر شفتی (۱۳۷) ، اجرای حدود و تنبیهات — " اقامة الحدود " — را هم که دادگاههای شرع بدانها رای می دادند ، حق خود و دیگر ملایان می شمارد و بدان اقدام می کند . می گویند که وی حدود هفتاد نفر را اعدام کرده است (۱۳۸) .

از آنچه به خلاصت گذشت ، مشهود می افتد که ، با گذشت زمان ، یکایسک وظایف و امتیازهای امام غائب ، در حهان نظری ، نصب فقیهان می افتد ولی این طائفه را ، تا این برهه از زمان ، دعوی تسلط یافتن بر قدرت سیاسی و سلطه بر نظام حکومتی و دستگاه فرمانروایی نیست .

به کوتاه سخن ، فقیهان شیعی امامی ، طی حدود نه سده ، یا به کار گرفت تفسیرها و تعبیرهای مناسب روزگار و موافق موقع و ملائم حال ، موفق شدند تا مبانی فکری و پایه های نظری وضع خویشان را ، قویاً ، قوام و استحکام بخشند و لیک این عمل را چنان با احتیاط و حزم و چنان تدریجی و آرام و نه گام به گام که گامک به گامک ، انجام دادند که پیشرویشان به سوی هدف غائی و مراد نهائی ، حتی برای یک نسل نیز ، محسوس و ملموس نمی بود و ره سپردنشان چنان کند و بطنی می بود که گوئیا دگرگونی و حرکتی روی ننموده است . نیا یدمان نتیجه گیری نادرستی کرد و انگاشت که این حرکت فوق العاده بطنی ، از آغاز تا انجام ، سنجیده و از پیش طراحی شده می بوده است . هرگز چنین نبوده است . فقیهان امامی تنها به اقتضای شرائط اجتماعی / اقتصادی / سیاسی از خویشان

۱۳۷ - متوفی به سال ۱۲۶۰ ه . ق . از شاگردان شیخ جعفر کاشف الغطاء و ملامهدی نراقی .

Momen, M.; P.191 - ۱۳۸

بروز و اکنش می کردند و فی المثل ، پس از تسلط مذهب شیعه دوازده امامی ، به عصر صفویان و روزگار قاجاران ، از قبول تقریباً عام این باور ، سرود بسیار بردند و یاری فراوان گرفتند ؛ هم خود سمع و برخوردار شدند و یاری های اقتدار خویش را استواری و دوام بخشیدند و هم ، در همان حال ، واقعیت های سیاسی و اجتماعی موجود و نظام دولتی حاکم و ، ملخص کلام " وضع موجود " ، را مشروعیت دادند . بهره گیری می بود و سویه و متممی متقابل .
و اما فقیهان و قدرت سیاسی :

در نزد اهل سنت و جماعت فضای سیاسی و فضای دینی یا زیستگاه مادی و زیستگاه اعتقادی ، با همندوبه هم آغشته و معزوح و ، بدین لحاظ ، دین نگاه دارنده و قوام بخش دولت است و دولت مؤید دین ، اطاعت از فرمانروا و تبعیت از دولت ، حتی اگر ستمکاره ای باشد و بیدادگری ، تکلیف شرعی است زیرا که ، به هر تقدیر ، حکومت ستمکاران و بیدادگران از آشفتگی و آشوب مطلوبتر است و نیکوتر . از همین رهگذر ، در دیده ستیان ، قاضی منصوب از سوی فرمانروا و دولت - صرف نظر از توان و دانش و صلاحیت اخلاقی وی - بلا تردید ، صاحب اهلیت برای دادرسی ، داور و قضاست .
اما در نزد اهل تشیع ، که بیشتر زیر سلطه و حکومت خلیفه گان و شاهان و ملوک سنی مذهب می زیستند و در قرنهای نخستین اسلامی ، اغلب ، اقلیتی به حساب می رفتند در تحت تعقیب و مورد اضطهاد دولت و سازمانهای وابسته بدان ، لزومی در میان نمی بود که فضای دینی و فضای سیاسی با هم و درهم باشند و در یکدیگر برسوند و به هم بخلند . زندگی شیعیان در دو قضا ، دو محیط و دو نظام ارزشی متفاوت ، متغایر و ، گاه ، متناقض هم می گذشت که با یکدیگر سرآشتی و سازگاری نمی داشتند - و نمی توانستند داشت ؛ در آن یک ، در چشم باورموان صافی ، همه لطف است و صفا ، همه پاکی است و راستی ، همه حق است و صداقت ، همه خلوص است و مردمی و داد و و داد و در این یک ، همه نامردمی است و خدعه و مکر ، همه ناپاکی است و دروغ ، همه ظلم است و جبر و جور و اعتساف و ستم - و این واقعیت در گرایشهای روانی و حالات نفسانی مؤمنان قاطع اثری و مشهود دایمی می نهاد . در دو نظام ارزشی به سر بردن و برد و مدرج رفتاری تکیه زدن ، مسلماً ، و هزار بار مسلماً ، بر جهان بینی مؤثر می افتاد - کما این که افتاد . (خودتوسل و عمل به " تقیه " گونه ای سرپوش نهادن برای دوگانگی ارزشها و رفتارهاست .)

یکی از عمده‌آیات قرآنی، در امر دولت و حکومت، همانا آیه " ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولوالامرکم . . . " است . سنیان " اولوالامر " را خلیفه‌گان، فرمانروایان، شاهان و ملوک می‌شناختند و می‌شناسند، در حالی که سیارند، و فراوان بسیار، شیعیانی که " اولوالامر " را جز در شخص امامان منجّم نمی‌بینند و نمی‌جویند - نمی‌خواهند. در نظریه شیعه، یا شاید بهتر آن باشد بگوئیم، در تعبیر شیعه، تمام قدرت سیاسی محوّل است به امام معصوم و چون " غیبت کبری " حادث شد، قدرت سیاسی نیز از میان برخاست. از این امر گرایشی به سوی غیر سیاسی ساختن یا از سیاست پالودن طریقت امامی روی نمود که، به ویژه در سده چهارم هجری، برای نهضت شیعه امامی اهمیتی موفور واجد می‌بود و آن را، در مسواری نهادنک، از چشم زخم زمانه و از خشم تندو کین آتشین دشمنان مصون و محفوظ نگاه می‌داشت. این گرایش، با گذشت دهه‌ها و سده‌ها، خاصه به روزگار ایلخانان مغول و عصر تیمور و تیموریان، تشدید شد و تحکیم گرفت و امام معصوم، بیشتر، به صورت منجی در آمد در ملکوت اعلی نشسته، غم شیعیان خویش می‌خورد. و به یاری و رهنمائی ایشان می‌پردازد و سرانجام نیز، به روز حشر، شفیع آنان خواهد شد و با عنایت جمیل و با مهر گران خود، از دل ایشان " هول روز رستاخیز " را خواهد برد. در حال و هوای اینچنین " آنچه‌ای " دیگر مفهوم امامت مفهومی در آمیخته . مستقیم، با قدرت و فضای سیاسی نمی‌توانست بود و نمی‌بود و عمده، مقولتی به شمار می‌رفت در صحنه تا آله و در عرصه مباحث حکمت الهی، دقیقاً بر اثر وجود این کیفیت است که منفکران و نظریه پردازان شیعه امامی، در این سده‌ها، هیچگونه نظریه سیاسی جامع و واقعی وضع نکردند و عرضه نداشتند و فقیهان شیعی کار سیاست باختن را بیرون از قلمرو و حیطه اندیشه خویش قرار دادند و بدان اقبالی نکردند.

شیعیان خویشتن را برگزیدگان - " الخاصه " - می‌انگاشتند که اندر میان انبوه عظیم مسلمانان - " العامه " - می‌زیند. اینان نور " ایمان " را تنها از آن خود می‌شمرند و تنها تا بسیده بردل خویش می‌دیدند و، لاجرم، خویشتن بیگانه را " مؤمن " می‌خواندند. به زعم امامیان، طایفت آنان مجتمعی مقدّس و مبارک و پاک و روحانی می‌بود متشکل از مؤمنانی که فقیهان نشان رهنمائی و ارشاد می‌کردند و، علیهذا، همه آنچه به سیاست،

مدیریت و اقتصاد ربط می یافت و مستقیم به شریعت و اعتقاد قلبی و بسا ویر باطنی مربوط نمی شد و زیر نظر فقیهان قرار نمی توانست گرفت، بیرون از توجه و التفات این مجتمع مقدس و مبارک و روحانی می بود.

از شمره این کار، چنان که اشارت رفت، در حالی که سنیان در نظامی واحد می زیستند، که درش امور سیاسی با مطالب ایمانی و روحانی به هم آمیخته می بود، شیعیان همزمان، درد و نظام عمر می گزاردند: در مجتمع مقدس و مبارک و پاک و معنوی خویش و، در عین حال، در جامعه ای که معاش اینجها نی آنان را تاء مین می داشت، ضمناً، چون فقیهان امامی با رهبران جامعه تاء مین کنند معاش، ولو پنهانی و در پرده، در رقابت و چشم هم چسبی می بودند - و می بایستی بود - می توان نتیجه گرفت که شیعیان، در واقع، درد و محیط، درد و قضا، درد و مجتمع جدا از هم زندگی می کردند که میان آن دور قابتی و تنشی، تقریباً دائمی، وجود می داشت.

برای فقیهان شیعه، در رویاروی دولت قدرتمند و حکومت مطلق، سواره یاسه نحوه عمل به چشم می رسید که هر سه را نیز متکای قرآنی و حدیثی می توان یافت و می یافتند.

۱ - همکاری سیاسی

در این شیوه کار، فقیهان با همکاری با دولت را می گشایند و حکومت را به رسمیت می شناسند و مناصب و عناوین و القاب حکومتی را پذیرا می آیند. توجه این راه آن است که حکومت - و لونه حکومت عدل امام معصوم - هرج و مرج و آشفتگی را جلوگیری می تواند افتاد و می افتد و تنها و تنها با وجود نظم و استقرار آرامش و انضباط است که قوانین شریعت را مجال اجرا و میدان عمل دست می دهد.

همکاری و همراهی با دولتی که فقه شیعه را به اجرا درآورد و دادگستر باشد مجاز است و همگامی با حکومت غیر شیعه یا بیدادگر، در صورت وجود خطر جانی و با احتمال ورود ضرر و خسارت عمده، آن نیز در زیر عنوان "تقیه"، اباحت و اجازت می یابد.

فقیهانی که این طریق را برمی گزیدند و مقامات رسمی دولتی را می پذیرفتند و شاغل می شدند - همچون شغل قضا و غیره - با زهم نفوذ و نفوذ فرمان حکومت را یگانه پایه قدرت و تنها تکیه گاه خود نمی دانستند و، برای توجه وضع خویش نزد مریدان، صلاحیت خود را منبعت از "ولایت عام"، در

زیر سایه امام غائب، نیز اعلام می کردند. بسیاری از فقیهان عصر صفوی که شاغلان مناصب و دارندگان القاب و عناوین رسمی درباری می بودند (۱۳۹) این نحوه استدلال را مطرح نکردند اما به ویژه در آغاز روزگار دولت پسران شیخ اردبیل، این گفته را دیگر بازاری چندان گرم و خریداری چندان مشتاق نمی بود.

۲ - انجام فعالیت سیاسی

در این راه فقیهان خود و اردوگود سیاست می شوند و نخست تلاش می کنند تا خداوندان مقامات اینجهانی و صاحب اقتداران دنیوی را به راه شریعت جعفری برانند و بکشانند و با خود بر جای آنان نشینند، اگر دولت حاکم با آنان یارو همگام شد، برش سلطه ای استوار و سنگین می افکنند. به همان گونه که در برخی از مراحل سیر و عمر سلسله صفوی، به ویژه در اواخر روزگارش، شد. و اگر خود بر کرسی فرمانفرمائی تکیه زدند. به مانند آنچه در "جمعی" اسلامی "خمینی روی داد. اسب سرکش مراد در میدان حکومتگری سخت بی-امان به جولان درمی آورند و یگانه تازی می آغازند. و اگر یکی از این دو مقصود به حاصل نیامد، به مخالفت تند و دشمنی سخت با دولت و حکومت برمی خیزند.

توجه و تمسین ساده این راه نیز آن است که چون حکومتها همواره جانشینانند و جابرو غاصب قدرت حضرت امام و فقیهان "ولّی عام" آن بزرگوار و آگاه بر ظرافت و دقائق شریعت، پس بهترین و صالحترین مردمان را برای به دست گرفتن کار حکومت و تمسین امور ملک و ملت. این راه را بیشتر مجتهدان بزرگ و نام آور شیعه اما می درست نمایی. شمرند و درش پای نمی نهادند، و نمی نهند. فی المثل، میرزا محمد حسن حسینی شیرازی، مشهور به "میرزای شیرازی"، (متوفی به سال ۱۳۱۲ ه. ق. ۰) که برجسته ترین و شایسته ترین و نامبردارترین فقیه اما می به عمر ناصری می بود، به جز موردی و به زمانی کوتاه و گذرا، که به مبارزه مردم با

۱۳۹ - ملا محمد باقر مجلسی - "مجلسی دوم" - صاحب کتاب معروف "بحار الانوار فی اخبار الائمة الاطهار"، سمت و عنوان "ملا باقی" دربار رامسی داشت.

"رژمی تنباکو" و قیامشان علیه سطره سیگانگان، مددی، خواسته و بی‌ناخواستگی، داد و فتوای راکه، به احتمال بسیار، به نام وی صادر کرده بودند، مؤید داشت و یا، دست کم، تکذیب نکرد (۱۴۰). بیشتر طول حیات خویش را زاهدانه و دانش پژوهانه، فارغ و به دور از موریسی و بی‌عنایتی به هیاهوی کارهای حکومتی سپری ساخت. آیت الله العظمی سید ابوالقاسم خوئی، که بزرگ مرجع امروزی جهان شیعیان است و مقیم کشور عراق ".... به طور قطع با ولایت فقیه و اداره مملکت به وسیله مجتهدین مخالف است دارد" (۱۴۱).

۳ - کناره گیری از سیاست

در این روال، فقیهان، بالکل، خود را از سیاست به دور نگاه می‌دارند و دامن درمی‌کشند و از کارهای حکومتی کناره می‌جویند. این طریقه و شیوه، راه مختار و روش سنتی اکثریت فقیهان اما می‌بوده است. پایه نظری این شکل کار هم آن می‌بود که تنها فقیهانی که گسوس هوش خویش را برهای وهوی دنیوی ببندند و دامن حیات خود را از چرکین لکه‌های درگیریهای اینجهانی منزه نگاهدارند و هم‌هم و هم‌غم عمر را معطوف و مصروف به شناخت شریعت و وقوف بر نکته‌های باریک ترازمویش کنند، خواهند توانست به مقام بسیار والا و بسیار منیع مرجعیت تقلید و رهبری روحانی و پیشوایی معنوی مؤمنان ناثل آیند. درگیر شدن با مسائل و معضلات حکومت و اداره، معاش جامعه، به‌زعم اینان، فرصت تهذیب و مجال تزکیت نفس و نیز بخت دانش پژوهی و دانش اندوزی را از ظالمان این مقصد عالی و روندگان این طریقت متعالی خواهد گرفت.

۱۴۰ - مراجعه شود به آدمیت، دکتر فریدون، "شورش بر امتیازنا مه‌رزی" (تهران، انتشارات پیام، ۱۳۶۰). به گفته دکتر آدمیت، اگر هم "میرزا" فتواری صادر کند تنها فتوای صادر شده به نام خود را تکذیب کرده باشد، نفس این کارش گواهی بر بزرگی و بزرگواری اوست.

۱۴۱ - سخنرانی پرفسور متحده، استاد دانشگاه هاروارد، در "مرکز مطالعات خاورمیانه" دانشگاه کمبریج، روزنامه "کیهان"، چاپ لندن، شماره مورخ ۱۳۷۰/۳/۲.

در آثار متفکران و فقیهان امامی عناصری از هرسد راه که، به اجاز، در بالا، بدانها اشارت رفت، یافت می شود و از روی آنها، فی الحقیقه، می توان گفت که در نزد شیعیان امامی، نسبت به دولت و قدرت دولت، یک نظریه واحد و روشن و منسجم که، در همین حال، به قول اهل اصطلاح، مطرد و منعکس باشد، پدیدار نیامده است و وجود نمی دارد.

تا زمان دولت پسران شیخ صفی الدین اردبیلی، از اساس، مسأله نظریه سیاسی در نزد شیعیان امامی مطرح نمی شد و نمی بایستی شد زیرا که، تا بدان روزگاران، فقیهان امامی محاط در فضای قدرت دولتهائی می بودند که سخت و گاه سخت متعصبانه، مذهب تسنن را برگزیده بودند و بی می گرفتند، (حتی در دولت آل بویه نیز، با وجود شیعه گریشان، امتیازی به فقیهان داده و عنایتی بدان قوم کرده نشد) (۱۴۲).

در آغاز کار دولت "صوفیان صفی"، شور و شوق درویشان تیغ برکف و بی آرام و جهانجوی و جهانستان، که مجذوب "صوفی اعظم" می بودند و منجذب در "مرشد کامل" و "فانی مطلق در وجود" ذیجود" وی - وجودی که در دیده آن شیفتگان و اله "فوق بشری" می نمود و کارش به جایی کشیده و چنان بالا گرفته بود که سرسپردگی درویشان رنگ مذهب "غلو" گیرد، به تلمیح و اشارت، و تعریض کنایت، سخن از "ظهور" و "حلول" و "تجسد" و "تجسم" به میان آید ۱۱ - به فقیهان و مجتهدان مجالی و امکانی برای خود نمودن و از خود اختیار و "ولایت عام" خویشتن سخن گفتن نمی داد. غلغله ای که قزلباش به جهان در انداخته بود و نجوای قدرت خواهی فقیهان رانه بی اثر که خاموش و خاموش خاموش، می ساخت، هرم آتش تیزورام نشدنی و لهیب شعله های سرکش ایمان بیربای قلندران سرسپرده به پسران و پیرزادگان اردبیل چنان گرمائی در حیات پر شور درونی صوفیان پاک نهاد پدید آورده بود و فروغ و درخشش آن شعله های آسمان ساری اعتقاد مطلق چنان شعله های در سقف گنبد هستی معنوی درویشان تیغ و جان برکف و گوش و هوش بر فرمان "مرشد کامل" افکنده که تک شعله چراغ بحثهای فقیهان نه جای تلاء نمی ماند و در آن آشفته حالیهای آکنده از خلجان با و روانباشه از

هیچان ارادت ، احدی رانه مجالی به برداختن به داعیه داریها و حجت - آوریهای فقیهان می بود و نه الفتفات و احساس ضرورتی بدان ، حکم " جهان مطاع " آن می بود که از دولبو ، شاید ، از دم شمیر آبدار " مرشد کامل " " شرف صدور " می یافت و مرید " مافی ضمیر " ، ولو با اینا رخون خویش ، به اجرایش می گذارد . مجلای ایمان ناب قلندرانه سرباختن می بود و سر از تن دشمن " پیر " و بدخواه " مراد " برداشتن ، در آن قیامت کبری دیگر کسی را جای غم " ولایت عام " خوردن نمی ماند - و نماند ، اما چون زمانها گذشت و شورها فرورود و رویشان قزلباش کهن خرقه مرقع " گدائی " را به نوتشرف زربفت توانگری بفروختند و دلحق ارادت و فرمانبری را با خلعت ریاست و فرمانفرمائی سودا کردند و " مرشد کامل " فرّصوفیانه اش را از کف بیاخت و به درجت دیگرشاهان و شهنشاهان فروافتاد ، فقیهان ، نرم نرمک - به ویژه که معا معرا نیز سکونی سنگین و سکوئی در آهنگ فرو گرفته بود - گام به پیش نهادند و محتاطانه و آرام آرام ، داعیه ها آغازی شدند و داعیه داریها ، البته ، در بدو کار ، و از آنجا که قدرت و توان سیاسی دولت صفوی هنوز پای برجا و بسیار بسیار می بود ، فقیهان خویش را تنها حافظ اخلاق مردمان و نگاهدارنده عفت عمومی می شمردند ، اما هر چه که روزگاری گذشت و قدرت و توان دولت صفوی روی به تحلیل بیشتر می نهاد ، اظهار نظرهای فقیهان آشکار تر و صریح تر می شد و دعویها ایشان بی پرده تر ، تا آنجا که در نزدیکیهای پایان کار صفویان ، فقیهان ابائی نمی داشتند و نمی هراسیدند که ، گاه ، شاه را منحرف از راه شریعت بشناسند و در از صراط مستقیم بشناسند .

قاجاران ، که از آغاز ظهورشان در صحنه تاریخ میهن ما ، برخلاف فرزندان شیخ صفی الدین اردبیلی ، هرگز مدهی رسالتی روحانی نمی بودند و دعوی ارشاد خلق را نمی داشتند ، برای مشروع نمودن سلطه و سیطره و حکومت خویش ، پس از مرگ بنیانگذار سلسله شان ، به فقیهان روی آوردند . فقیهان نیز بدین کار رضا دادند و به تقویت و توجیه و مشروع ساختن دولت قاجاران دست یازیدند ، ولیک ، در برابر ، از فرصت سود جستند و به استحکام موضع و موقع خود پرداختند و استقلال خویش را جستند و طلبیدند .

فی المثل ، شیخ جعفر کاشف الغطاء (۱۴۳) ، چنان که رفت ، علیه روسیان
فناوی جهاد داد و فتحعلیشاه را مجازیه این مهم ساخت ، و بدین شکل ، به
تلویح ، مشروعیت حکومت قاجاران را تسخیل کرد و بر اهتداریشان صحه
گذارد .

فقیهان شیخ میرزا ابوالقاسم قمی (۱۴۴) و ، بالاخر سیدجعفر
کشفی (۱۴۵) ، در عصر قاجاران ، نظریه سیاسی شیعه را گسترش بخشیدند ، و بر
مبنایش ، فرمانروائی قاجاران را مشروع ساختند و موچه ، سیدجعفر بر آن
می بود که امام معصوم ، در جامعه ، هم رهبری دینی و اعتقادی را برعهده
دارد و هم قیادت و پیشوائی سیاسی را ، اما ، با حدوث " غیبت " ، این
اختیارهای وی در میان دو طایفه بخش و بخش می شود که " نایب " های اویند ؛
فقیهان که " نایب " آن حضرت در امور دینی اندو شاهان و سلطانان که نیابت
سیاسی وی بدیشان ارزانی شده است ، اگر این دو طایفه با یکدیگر تعاضد و
تعاون کنند و پشت به پشت هم دهند ، امور اجتماع به نیکی گردش خواهد
داشت زیرا که فقیهان شریعت را اعمال نتوانند کرد الا که ملوک نظم را برقرار
سازند و شاهان نیز بدون مدد فقیهان به کژ راهه بیدادگری و گمراهه
خودکامی فروخواهند افتاد (۱۴۶) . (باره ای از فقیهان ، مجموعه دستگاه
حکومت را ، که انجام کارهای سیاسی ، بر مبنای نظریه های از گونه نظریه
سیدجعفر کشفی ، بدان محول است " اهل حلّ و عقد " می نامند . " از دیدگاه
روحانیون مشروطه خواه ، چون مرحوم آخوند خراسانی (متوفی ۱۳۲۹ هـ . ق)
و میرزا حسین نائینی (متوفی ۱۳۴۸ هـ . ق) . نمایندگان مجلسهای محلی
و شورای ملی و تنگ ایشان ، بخشداران ، فرمانداران ، وزیران (اهل حلّ و
عقد) شمرده می شوند . [و] برای احراز مقام (اهل حلّ
و عقد) خوشنامی و تقوای سیاسی کفایت میکند و نیازی به عدالت شرعی
ندارد ، زیرا اطاعت از مصوبات قانونی اهل حلّ و عقد ، واجب عقلی و تعهدی
اجتماعی شمرده میشود و اطاعت نکردن از آن موجب اغلال نظم عمومی

۱۴۳ - مراجعه شود به ذیل شماره ۱۳۶ همین فصل .

۱۴۴ - متوفی به سال ۱۲۳۱ هـ . ق .

۱۴۵ - متوفی به سال ۱۲۶۷ هـ . ق .

۱۴۶ - کشفی ، سیدجعفر : " نحة الملوك " ، (تهران ، ۱۸۵۷) صفحه ۱۲۳ الفه

سقل از Momen, M.; P.194-195

و در نتیجه حرام شرعی خواهد بود. (رک : تشبیه الامه ، ناشینی) در مقابل ، برهبریک از افراد (اهل حل و عقد) که مجتهدنیا شدند ، مانند همه مردم غیر مجتهد ، واجب است که در مسائل مذهبی از یک تن (فقیه) که به تعداد بیشتر موجودند ، تقلید کنند. " (۱۴۲)

در عصر نزدیکتر به زمان ما ، مراجع بزرگ تقلید ، همچون بروجردی ، قمی ، امقانی ، شریعتمداری ، گلپایگانی و مرعشی نجفی خود را از کسار سیاست و سیاست با ختن به دور نگاه می داشتند و تنها شما که معدود و محدود ، که در سرسودای حکومت و امارت می پختند ، بدین امر شوقی و رغبتی بروز می دادند . از جمله سید روح الله خمینی ، خمینی نیز در بدو کارش پیروی سنت سید جعفر کشفی را می کرد و نظام حکومتی ایران را به سبب برنامه های نو سازی اش مورد حمله و موضوع انتقاد قرار می داد و خواستار اصلاح نظام می بود و گسترش عدالت . وی این تعبیر قانون اساسی مشروطه را مردود نمی دانست که سلطنت موهبتی است الهی که از سوی ملت به شاه ارزانی شده ، البته ، خواستار رعایت موازین شرعی در اجرای اموری بود ، تنها در نجف و پس از تبعیدش ، به دنبال رویدادهای سال ۱۳۴۲ ه . ش . ، می بود که خمینی موضع خویشتن را تغییر داد و شیوه فکری تازه ای برگزید و کتاب " ولایت فقیه " را فراهم آورد و اسلام را نه تنها دین اخلاق و زندگی روحی و معنوی ، که دارنده اصول و به دست دهنده شیوه های برای حکومت و اداره امور اجتماع اعلام داشت و کار حکومت را از آن فقیهان و تنها از آن فقیهان دانست .

گفتنی است که خمینی ، در جای جای رساله " ولایت فقیه " خویش ، به آراء و نوشته های ملا احمد نراقی (۱۴۸) استناد می جوید که نظر هائمی ، تقریباً ، همسوی و همانند او در باره امتیازهای فقیهان داشته است . اما

۱۴۲ - حائری ، مهدی ، مقاله " دین و سیاست در مذهب شیعه " ، نشریه " حقوق بشر " ، جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران ، برلین ، شماره زمستان ۱۳۶۸ ، صفحه های ۱۴ و ۱۵

۱۴۸ - متوقی به سال ۱۲۴۵ ه . ق . از فقیهان بزرگ شیعه امامی در سده سیزدهم هجری .

نراقی هرگز این امتیازها را کانون و مرکز و قلب نظریه سیاسی خود بدانگونه که خمینی ساخته است - نساخته . (و خمینی نیز ، بنا بر شیوه مختار خویش ، اشارتی به این اختلاف با ملا نمی برد) . فقیهان شیعه اکثراً ، بالاترین مطلوب و خواستی که می داشته اند آن می بوده است که سلطان و یا حکومت ، در اعمال و رفتارهای خویش ، از هدایت فقیهان برخوردار باشد و آن بیسروی کند (به همانگونه که در قانون اساسی مشروطه ایران آمده بود که شورای مرکب از پنج فقیه مجتهد بر امور نظارت بدارد) . سید روح الله خمینی ، در موضع گیری تازه خویش ، همه این آراء را به کناری می نهد بالمرحبه بر آن می شود که فقیه باید جای شاه و حکومت را بکسره بگیرد . اوفقیه را اولی و احق به فرمانروائی می داند و در این راه حدی و مرزی هم برایش نمی شناسد . (حتی دیدیم که تا زنده می بود و " امامت " می کرد ، هر جای ضرورت منافع اقتضا می داشت نه تنها قوانین مصوب مجلس شورا ، که خود قانون اساسی جمهوری اسلامی را هم زیر پای می نهاد و در طرفه العینی تغییر نظرو جهت می داد . حتی نسبت به ملایانی هم که با نظام پیشین کار و همکاری می کردند ، بنا بر اقتضای مصالح خود ، روشهای متفاوتی اتخاذ می کرد : تنی چندشان را کشت ، گروهیشان را خانه نشین ساخت ، با برخی شان هم روابط دوستانه برقرار کرد ، که انگار نه انگار . (۱۰۰۰۰) .

از مجتهدان هم عصر خمینی ، مخالفت شادروان آیت الله العظمی سید کاظم شریعتمداری با اصل " ولایت فقیه " دانسته ترو مشهور تر از آن است که نیازی به وصف و شرح در این سطور باشد و همان نیز بود که ، سرانجام ، آن مرجع تقلید بزرگ شیعه را مرارتها و تعبها و تحقیرها ، از دست عملسه و اگره سید روح الله خمینی ، مستبب افتاد و چنانید . مزدوران خمینی دست از اهانته بدو حتی پس از درگذشتن و به هنگام تدفینش برداشتند و خمینی ، بلا تردید ، همه آن ردیلتها را می دانست و با سکوتش بر شان مهرتاء ببسد می - کوفت . گفتا " اما ما " (۱۱) .

دیگر از مجتهدان بزرگ روزگار ما که به سبب مخالفت با خمینی و همدستانش ستمها کشیده است و می کشد و به گفته خودش ، تنها " . . . از کنج خانه تحت محاصره شدید یک عده اشقیاء ظلمه ما - مورین حکومت قسید - اسلامی و انسانی با . . . " مریدانش سخن می تواند گفت ، آیت الله العظمی سید حسن طباطبائی قمی است . وی پیرامون وضع و کیفیت " جمهوری اسلامی "

فتوای داده است و اظهار نظرهای کرده صریح و بی پرده، که باره‌های از آن رادرزیرنقل می‌کنیم (۱۴۹):

"..... هیچ گاه رژیم و هیأت حاکمه و دستگاههای دولتی در ایران [به مانند روزگار "جمهوری اسلامی"] اینقدر آزاد نبوده‌اند که نه در قید و بند دین و مذهب باشند، نه عقل و قانون، نه انسانیت و وجدان، نه رحم و عاطفه، نه شرم و حیا..... [و]..... کمتر وقتی در طول تاریخ مردم ایران تابه این حد در خفا و اختناق و رعب و وحشت بوده‌اند.....".

"..... بر حسب وظیفه شرعی مخالفتمان را با بعضی اصول قانون به اصطلاح اساسی (جمهوری اسلامی).... که به نظر ما برخلاف شرع بود اظهار داشتیم.....".

جنگ ایران و عراق "..... از محرّمات قطعیه است، کشتن و کشته شدن در این جنگ حرام، رفته به جبهه حرام، کمک به جنگ حرام، تا بید و تشویق به رفتن به جبهه به هر نحو مطلقاً "حرام و مخالفت با آن واجب است..... این جنگ قطعاً حرام است".

اگر مراد از "ولایت فقیه" همان قسم ولایت مبسوط و با توسعه‌ای که برای حضرت رسول اکرم و ائمه اطهار صل الله علیهم اجمعین ثابت است با همان توسعه برای فقیه باشد قطعاً غلط است. چه آن که آن قسم ولایت منوط به داشتن نیروی کلی عصمت است که هیچ فقیهی دارای چنین نیروی نیست..... خداوند حکیم عادل مهربان همه ولایتی را برای فقیه جعل

۱۴۹ - برای آگاهی از متن کامل استفتاء و فتوا، مراجعه شود به روزنامه "کیهان"، چاپ لندن، شماره ۱۲۴، مورخ ۲۱ آبان ماه ۱۳۶۶.

نفرموده است..... حکومت اسلامی را خداوند متعال برای فقیه ، به‌عنوان فقیه ، جعل نفرموده است چون اعطا وحق تشکیل حکومت عامّه از طرف خداوند متعال برای کسی که از اشتباه وخطا مصون نیست بسیار بعید و محال به نظر می رسد..... حکومتی که از طرف ذات اقدس ربوبی جعل می شود برای معصوم از خطا و اشتباه جعل می شود یا برای کسی که معصومی همراه او باشد که او را راهنمایی نماید و نگذارد در اشتباه و خطا قرار گیرد..... [افزون برآن] در هر زمانی چندین نفر فقیه هم‌عصر خواهند بود و نظریات فقهی آنها موافق با یکدیگر نیست اگر..... مردم موظف به اطاعت..... باشند طبعاً این [امر]..... موجب هرج و مرج در جهان اسلام خواهند شد..... در نظر اینجانب فتوای به ولایت فقیه با آن توسعه و عمل بر طبق آن مضر به اسلام و ضربه ولکه بزرگی است به چهره پاک و منور اسلام و تشیع..... شرع انور اسلام منزّه است از این که یک فرد را بدون هیچ قید و شرطی محسوس و ملموس و قانون به‌عنوان یک حاکم بلا منازع معرفی کند و احکامش را تالی احکام معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و مطاع علی الاطلاق قرار دهد. اینجانب به هیچ عنوان به مکتب تشیع چنین توهین را روا نمی‌دانم و بر هیچ‌گونه دیکتاتوری صحّه نمی‌گذارم.....".

در اوائل مهر ماه ۱۳۶۹ و در حوال و حوش انتخابات خنده‌آور و به‌سبب کمی چشمگیر شرکت مردمان، ناموفق مجلس، به اصطلاح، "خبرگان" نظام "جمهوری اسلامی"، یکی از استادان تراز نخست و مدرّسان فرزانه "حوزه" درسیّه قم، که بر این بنده‌اش لطفی است قدیم (و در این زمانه و بس) روزگار "جمهوری اسلامی"، خوانندگان، از ذکر نام شریفش معذور خواهیم داشت)، در نامه‌ای خصوصی، برایم دردل کرد که، در زیر، تگه‌هایی از می‌آورم، با دو حرمت آن بزرگمرد را:

" ملت شیعه ایران و هرکجای دنیا را اعتقاد بر این است که حکومت غیر معصوم هیچ پایه دینی و علمی ندارد و یک مسلمان شیعه مجبور به تبعیت از یک حاکم غیر معصوم نیست و اختلاف هزار و چهار صد ساله با برادران اهل سنت هم روی این زمینه است و شیعه ناجائی پیش می رود که می گوید: خلافت خلیفه اول چون معصوم نبود و از طرف یک عده - " خبرگان " آن زمان ۱۱ - انتخاب شده رسمیت ندارد و مورد اطاعت نیست اما در رابطه با حکومت فعلی ایران، علمای شیعه را اعتقاد بر این است که این معامله از اصل و از اول باطل بوده و حکومت خمینی زیر سؤال و اینک در مجلس شورای با اصطلاح اسلامی بر سر یک موضوع باطل ساخته و پرداخته خمینی جنگ و دعوا و کتک کاری است سید علی خامنه ای را با شتاب و عجله هنگام مرگ خمینی علم کردند و به مقام " ولایت فقیه " نشانند از قرار مسموع آقای موسوی اردبیلی چندی قبل در مسجد ها میبورگ آلمان پرده از روی این موضوع برداشت و خود سید علی خامنه ای هم گفت که من موقتا " به این مقام منصوب شدم ولی حالا دست از موضوع بر نمی دارد و از قرار معلوم خودش هم باورش شده که ولّی امر مسلمین جهان است و برای حفظ این مقام حرفهای گنده گنده خیلی می زند ولّی امر مسلمین باید از تمام مسلمین اعلم و افضل و حتی به نظر شیعه معصوم باشد "

یکی از فضلا چه نیکو نوشته است و چه گویا و رسا؟ (۱۵۰):

" وقتی که قرآن، این کتاب آسمانی رهبر و

۱۵۰ - آقای مهدی حائری، روزنامه " کیهان "، چاپ لندن، شماره ۳۳۴، مورخ

۱۳ دی ماه ۱۳۶۹ .

راهنمای همه مسلمانان جهان صراحتاً می فرماید همه مردم در نزد پروردگار یکسان هستند و کسی را بر کسی امتیازی نیست و هرگونه ولایت، تسلط و اقتدار از جانب شخصی بر شخص دیگر نفی شده است، روحانیون چه محلی از اعراب دارند که به نام خداوند حکومت کنند؟^{۱۴}

دکتر سید موسی موسوی - نوه مرجع تقلید بزرگ شیعیان جهان، آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی - دارنده اجازه اجتهاد از مرجع عالی قدر و رئیس حوزه علمیه نجف اشرف، آیت الله شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، در کتاب خود، تحت عنوان "انقلاب محنت بار" (که نام ناشر و تاریخ و محل نشر را، متأسفانه، فاقد است و نسخه‌ای از آن نزد این بنده موجود)، پییرامون "ولایت فقیه" چنین می نویسد (۱۵۱):

"هنگامیکه خمینی در نجف بود کتابی تالیف کرد که نامش را "ولایت فقیه" گذاشت. هیچکس فکر نمی کرد که این کتاب روزگاری مانند کتاب "نبرد من" آدولف هیتلر خواهد شد و بر ملت ایران همانگونه بکار خواهد رفت. لذا کسی به مضمون و محتوای آن کتاب توجهی ننمود و این کتاب به صورت یک تئوری فقهی که در بسیاری از تالیفات دیگران نیز یافت میشود بشمار میرفت.

موضوع ولایت فقیه از جمله من در آورده هائست که خمینی در دین اسلام بوجود آورده و آنرا پایه استبداد مطلق خود بنام دین قرار داده است. همه روحانیون شیعه امامی و سنی متفقاً بر این عقیده اند که منظور از "اولوالامر" در آیه شریفه "واطعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم" (یعنی از خدا و پیامبر و امام فرمان برداری کنید)

۱۵۱ - صفحه‌های ۵۰ و ۵۱ کتاب موصوف.

همانا فقط خلفای پیامبر و یا ائمه اطهار است نه اینکه فقیه ولیّ همه مسلمانان باشد و بدو بدخواه خود هر چه می خواهد بکند ، زیرا این پندار هذیان و با و ه ای بیش نیست . برای اینکه تصویر روشنی از اندیشه بی‌ممار گونه ای که خمینی در قانون اساسی ایران وارد نموده ترسیم نمائیم این پرسش را مطرح میکنیم : فقیه کیست ؟

پاسخ : فقیه کسی است که بتواند احکام شرعی را از قرآن و سنت یا روایاتی که از ائمه اطهار نقل شده است استنباط نماید و با قیاس و استنتاج منطقی را بکار ببرد .

بنابراین دانشمندی که در احکام نماز و روزه و حجّ و زکات و همچنین احکام مربوط به معاملات و قصاص آگاهی داشته باشد فقیه است و این فقیه ممکن است عادل باشد و یا فاسق و چه بسا در یک کشور یک فقیه باشد یا بیست و یا کمتری بیشتر . بنا بر این فقیه بودن همانا تخصص در یک موضوع علمی است که عبارت از فقه یا شریعت باشد و یا به آن و اصولش ایمان و عقیده به خداوند و پیامبر است . بهیچ وجه من الوجوه ارتباطی میان تخصص در احکام شرعی و زمامداری کشور به آن شکل مستبدانه وجود ندارد بنا بر این چنین اندیشه ای تجسّی است از تئوری " قدرت الهی " که روه سبای کلیسای کاتولیک در دوران محاکم تفتیش عقاید در قرنهای هشتم و نهم میلادی بر خود اطلاق مینمودند و با این عنوان جنان فجایع و جنایاتی در اسپانیا مرتکب شدند که تاریخ بشریت آنرا فراموش نخواهد کرد . امروزه در عصر تسخیر فضا و فرود آمدن انسان در کسره ماه خمینی مسلمانان افسانه قدرت الهی مسیحی را در یک کشور مسلمان تجدید مینمایند .

خمینی تنها به واگذاری این قدرت الهی بسند
خویشتن اکتفا ننموده بلکه این قدرت را به هر کس که
مانند اوست واگذار کرده و آنها را فقها یا رهبران نامیده
است و این ماده پلید و ضد انسانی را وارد قانون اساسی
ایران نموده است.

همه جهانیان اعم از مسلمان و غیر مسلمان بایند
بدانند که فقهای برجسته و مراجع مذهبی ایران بشدت
با ولایت فقیه مخالفت کرده و اعلام داشته اند که هیچ
ارتباطی بادیین ندارد بلکه بکنوع بدعت و گمراهی
است.

این اظهار نظر صریح و تند در محکوم ساختن اندیشه و راهی سید روح الله
خمینی، به ویژه، پر صلابت ترمی نماید چون دانسته شود که نویسنده هم درجه
اجتهاد از یکی از بزرگترین فقیهان شیعه عصر ما دار دوهم در محیط و فضای
خانوادگی و فکری سترگ فقیهی، چون مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی، زاده
و پرورده و بالیده است.

نویسنده اخیر الذکر، چگونگی تجسم " ولایت فقیه " را به دوران " امامت "
خمینی چنین می نکوهد (۱۵۲):

خمینی و دارو دستهایش " بنام اسلام مرتکب
اعمالی شده اند که مغایر دستور اسلام و رفتار پیامبر اکرم
بوده و دلائل روشنی از قرآن شریف ذکر نمودیم که احدی
نمیتواند متکبران شود.

در اینجا میخواهم موضوع پراهمیتی را اضافه نمایم
که شاید مفید به حال کسانی واقع شود که فریب دجالان
حاکم را خورده اند و آن اینکه خمینی و اطرافیان او
بیشرمانه اعلام میکنند که رژیم آنها مطابق اسلام و
نمونه ای از حکومت دوران پیامبر اکرم است.
میخواهم از این گمراه شده گان سؤال کنم: میان
رژیم حاکم در ایران و آنچه که در عهد پیامبر وجود داشت

۱۵۲ - موسوی، دکتر سید موسی؛ "انقلاب محنت بار"، صفحه های ۷۲ و ۱۳۶ تا ۱۳۸

چه تشابهی وجود دارد و کسی در اسلام مقاصدائی بنام
رئیس جمهور یا نخست وزیر، وزیران، رهبرانقلاب،
مجلس نمایندگان، دادگاههای انقلاب، کمیته های
انقلابی، اداره امنیت (ساواک سابق) بحای ساواک سابق
و دهها یستهای دیگر وجود داشت؟؟

نظام ریاستی و سازمانهای وابسته به آن یک نظام
رومی قدیم است که پس از تغییراتی در محتوی در اغلب
کشورهای اروپائی برقرار گردید و در آغاز قرن بیستم
پس از زوال امپراطوری عثمانی به کشورهای عربی و
اسلامی نیز سرایت کرد. بنا بر این رژیم فعلی ایران
بهیچ نحوی با اسلام بستگی ندارد بلکه بدون شک افترا
و بدعت در اسلام است.

نظام حکومتی در صدر اسلام در شخص پیامبر اکرم یا
خلیفه پس والی و قضات، سرباز و بیت المال خلاصه
میشد در حالیکه نظام فعلی ایران مخلوطی از هرج و مرج
و استبداد و اجرای بعضی از قوانین مذهبی اسلام و تصویر
ساختگی از دموکراسی غربی بوده و بدنبال آن مقامها
و سمتهای بوجود آمده که در دکان هیچ عطار و بقالی
پیدا نمیشود.

و " این نخستین بار نیست که گروهی بنام خدا بر ملتی
با ترس و وحشت و ترور حکومت میکنند. چون وحشت و ترور
بنام عقیده تاریخی پس طولانی دارد که به دوران اولیه
بشربا زمیگردد یعنی از هنگامیکه انسان قوی سعی
میکرد با زور انسان ضعیف را وادار به پذیرفتن عقیده
خود نماید.

در حقیقت تاریخ زجر و شکنجه مذهبی نمونه ای از ارباب
و وحشت بنام خدا و مذهب بشمار میرود.

دوران سیطره رومیان بر مسیحیان نخستین تصویر
تیرهای از وحشت و ترور مذهبی بوده است زیرا
فرمانروایان روم مسیحیان را زنده در برابر تندگان

می افکندند و تماشاچیان چنان هلهله و شادی میکردند که گوشتی از زیباترین مناظر زندگی لذت میبردند. پس از اینکه مسیحیت اروپا را فراگرفت اسپانیا در قرون وسطی شاهد ترور و وحشتی از نوع دیگر شد و دادگاههای تفتیش شبانه روز مشغول فعالیت برای تمیز دادن مسیحی از غیر مسیحی بمنظور مجازات آنان بودند و در هر دوران سر مردم بنام خدا یا شمشیر از تن جدا میشد و بیت پرستان افراد غیر بیت پرست را بمنظور نزدیک شدن به خدایان خود بقتل میرساندند و همین عمل را مسیحیان نسبت به افراد غیر مسیحی انجام میدادند.

اینک جهان شاهد ترور و وحشت سومی است که طی آن مسلمانان و غیر مسلمانان همزمان بنام خدا و بتنام ولایت فقیه به قتل میرسند.

و همانطور که پاسداران امپراطور گالیگولا برای یافتن مردمی که مراسم مسیحیت را انجام میدادند به خانه های مردم هجوم میبردند تا آنها را به تیغ بسیار تند و بیهمان نحوه ماء موران محاکم تفتیش عقاید در جستجوی افراد غیر مسیحی به خانه های مردم هجوم میبردند تا آنان را اعدام کنند یا سداران انقلاب اسلامی ایران نیز به خانه های افراد برای یافتن کسانی که مراسم مذهبی را طبق نظر امام و رهبر انقلاب انجام نمیدهد یورش میزند تا آنها را تسلیم دستگاه انقلاب نمایند و به مجازات عادلانه به زعم خود برسانند.

چنانچه دولتی بخواهد ترور و وحشت مذهبی را بصورت سیستمی در امور کشور بکار ببرد آن کشور بصورت دوزخی غیر قابل تحمل در خواهد آمد.

همانطور که در سایه رژیم، ارباب و ترور در ایران معمول گردیده و به صورت سیاست دولت حاکم در آمده است که آنها را منترتب بر آن از مرزهای کشور نیز تجاوز نموده و اکنون همه کشورهای معا و رود دست را در معرض

تهدید قرار داده است....."

" خمینی توانسته است یک نسل تروریست همانند خود تربیت کند و لذا من تعجب نمیکنم هنگامیکه از شیخ خلخالی دژخیم انقلاب شنیدم که گفت خمینی به او گفته است " که تو در نظر من ادامه دهنده راه منی" !
خمینی تروریست‌هایی را که تربیت کرده در دستهای عالی کشورگمارده تا بدینوسیله باستان باز نمانند و فساد را در داخل و خارج از کشور گسترش دهند و در ضمن به تروریسم رنگ مذهبی داده تا بعد خطیری به موقوفات اقدامات تروریستی بدهند و هر دو منظور که در بسیاری از اوقات رنگ نژادی نیز به آن داده است ."

از مباحث فقهی گذشته ، بدانسان که دکتر موسوی در بالا نوشته ، رسید روح الله خمینی آمیزه‌ای از ساختارها و نهادها و نظمهای حکومتی با ختم زمین را با دستگاها و روشهایی من درآوردی جوش داده و به عنوان نظام حکومتی اسلام جازده است و باز ، با آنگونه که نویسنده اخیر الذکر استنتاج می کند ، هیچگونه شباهتی میان نظام حاکم بر ایران و آنچه در عهد پیمامبر وجود می داشت ، یافت نمی شود . این واقعیت خود منعکس می سازد آگاهی اندک خمینی را بر آغاز کار اسلام . به توضیح باید افزود :

یکی از دشواریها و مسائلی که پژوهندگان اسلام (اعم از اسلام اهل سنت و یا اسلام شیعی) با آن رویارویند احوالت منابع تاریخی (۱۵۳) است: برای مسلمانان جامعه آرمانی جامعه‌ای است که پیامبر خدا برش ، با خرد و دآوری مصون و مبترا از خطا ، حکم می راند و برای شیعه روزگار خلافت علی (ع) هم بدان ضم می شود . این "عصر زرین" است که هر نسلی از مسلمانان می کوشد دگر باره زنده اش سازد . بر پایه این امر ، در کلام و فلسفه و نیز فقه اسلامی تصویری اندک از تغییر و تحول و رشد و تکامل یافت می شود . از بیشتر مسلمانان هر عصر و از جمله عصر ما که پرسیده شود آراشان و دیدشان با آراء و دید روزگار نخستین اسلام چه توفیری دارد ، پاسخشان آن خواهد بود که توفیری ندارد . این ، به یقین ، تفاوتی اصلی و مهم است با آنچه با ختربان دارند و بر تحسول و

تطور و رشد و پویایی مداوم تاء کید می نهند. حاصل این برداشت درنگی (۱۵۴) و عاری از پذیرا شدن تحوّل و حرکت و جنبش مسلمانان از اسلام آن است که چون نویسندگان دربارهٔ عصر پیا مبروا مامان می نویسند، نا خود آگاهانه و واپس گرایانه، آراء و دیدهای خویش و روزگار خویش را بر آن عهد نخستین تحمیل و بار می کنند. از این روست، آثاری که هدفشان بررسی تاریخ یا تحقیق اندیشهٔ آن عصر نخستین اسلامی است، بیشتر، در واقع، زمانی را که خود درش نوشته شده اند، منعکس می سازند تا روزگار پیا مبروا مامان را (۱۵۵). (شاید نمونهٔ کامل این تلاش برای انعکاس دادن وضع حاضر بر روزگار نخستین اسلام، استفادهٔ امروزی از نامه علی (ع) باشد به مالک اشتر. این نامه گویا و بلیغ سده ها وجود می داشت، و در شاندرزهای گران بها منسدرج و مضمراست که، مردمان می خوانند و می خوانند و بهره مندمی شدند و می شوند. اما امروزه، که نیاز به "مدیریت علمی" پیش آمده است، به تعصّب گرفتار آمدگان می کوشند این "مدیریت" را هم، به هر طور شده، در آن بیا بند - که با بداففت شد؛ این کاراها نت امتزاست، نا درست است و زیان بار: اهاننت امتزاست زیرا در شان مرتضی علی نیست و بدان می ماند که بکوشیم برای آن بزرگمرد یک "لیسانس علوم اداری" دست و پا کنیم، "تا امتزای قانونی آن بهره مند شود"؛ نا درست است زیرا مفاهم و روشهای فنّ مدیریت نوین بدیع است و در آن روزگار ان مطرح نمی بوده است و نمی توانسته است بود. مگر می توان گفت که ریاضی دانان شهرمان، فی المثل، عمر خیّام و یا خوارزمی، محاسبات شتاب لازم برای خروج از نیروی جاذبهٔ زمین را توانسته اند انجام داد؟ و اما زیان بار است زیرا به سوی رخوت و نخدیر رضا از آنچه داشته ایم و داریم سوقمان می دهد. فرنگان "ستاره می شکنند، آفتاب می سازند"، آفتاب آینه ها، آفتاب فرداها و ما با این روش نا متعقّل آفتابهای فرهنگ خویش را به دور دستها و دور دستهای تاریخ گذشته می فرستیم، آنقدر دور که سوسوئی بزنند و به خاموشی روی گذارند. به گفتهٔ ایلینا ارنبورگ، نویسنده و روزنامه نگار روس، "نازیدن به فرهنگ کافی نیست،

Static - ۱۵۴

Momen, M.; p.61

۱۵۵ - برای بحث بیشتر مراجعه شود به

باید فرهنگ را ساخت".

پرفسور عادل تئودور خوری (۱۵۶)، استاد دانشگاه مونستر، (۱۵۷)، آلمان، در مصاحبه‌ای (۱۵۸) می‌گوید که اندیشه‌گران تندرو اسلامی امروز - که "بنیادگرایان" (۱۵۹) می‌نامندشان - می‌خواهند از جهان نوودانش و تکنیک پیشرفته‌اش مستفید شوند بدون آن که بر پایه‌های معنوی و ستونهای روحی آن تکیه زنند. به‌زعم اینان، تاریخشان، به‌حتمکفی اصول و الگوهای ضرور را دارد، لهذا، در سیر فکری خویش به "دولت مدینه" باز می‌گردند که پیاپی میرا کرم برش حکم می‌راند، اینان می‌کوشند تا از تطوورها و تبدلهای فکری بعدی دیده بپوشند و همه آن انبوه تحوّل و دگرگونی را نابوده انگارند و این، خود، بزرگترین نقطه ضعف بینش و اندیشه ایشان به‌شمار است. هنجارهای قرآنی را می‌توان پذیرفت اما اینان راه‌حلهایی برای همه موقعهای تاریخی نمی‌توانند بود.

همه آنچه رفت درباره اندیشه سیاسی سید روح‌الله خمینی و نظام حکومتی متجسم در ذهن وی، به‌کمال، درست است. خمینی با آگاهی بسیار بسیار اندک و بسیار بسیار سطحی که از مفاهیم و نظمهای حکومت نویسن دارد، و شاید نشان تنها از لابه‌لای روزنامه‌های یومیّه گرد کرده باشد، آمده است و تصوّر خویشتن را - که ناشی از این آگاهی اندک و سطحی است - بر عرصه پیاپی مبرو اما مان منعکس کرده است و خواسته آنچه را در ذهن خود از حکومت و نیازهای جامعه نو دارد، واقعیت "حکومت اسلامی" جلوه دهد. از دیگر سوی، وی می‌کوشد، تا با تکیه زدن بر احادیث و اخبار، تصوّر ابتدائی، و شاید کودکانه، خود را از حکومت نویسن رنگ اسلامی بدهد و به همگان بقبولاند.

دنباله سخنان را فایده‌خواه‌بخشید و بحثمان را پیرامون "ولایت فقیه" روشنتر خواهد ساخت، هرآینه، اندکی درباره شکل و ساختار حکومت به‌روزگار فتووالی، در اسلام و شیعه و در ایران شیعه به‌گفتگو پردازیم.

Adel Theodor Khoury - ۱۵۶

Muenster - ۱۵۷

۱۵۸ - روزنامه آلمانی "دی ولت"، مورخ ۲۵ فوریه ۱۹۹۱

Fundamentalist - ۱۵۹

در " سازند " (۱۶۰) فئودالی شایعترین شکل دولت شکل سلطنت و پادشاهی بوده است زیرا که با ساختار اجتماعی - اقتصادی جامعه، که در هرگونه ای قالب می گرفته است و جای می یافته، به تدریج سترانه تطبیق می توانسته یافت و کار می توانسته کرد. در این هرگونه شاه در راه سهرم استقرار می یافت و بر همه لایه های هرم، تا قاعده آن، سلطه می داشت و " سلطنت " می کرد.

با عنایت به مطلب بالا، چون به کشور دیرینه سال خودمان نگاه افکنیم این داوری پژوهنده ای به یادمان می آید که می نویسد (۱۶۱):

" در خاور میانه رابطه دولت و حقوق و قوانین بادیین نزدیک بوده " است.

اما، به گواهی اسناد تاریخی معتبر و برپایه استنادهای محققان مختلف، شاهان آسیائی و از آن جمله شاهان و شاهنشاهان میهن ما را، تقریباً همیشه، قدرتی نامحدود و در عین حال، در بیشتر مواقع، ظالمانه و ستمگانه بوده است. حق را که آنچه به نام " استبداد شرقی " مشهور شده است، طی سده ها و سده ها، دمار از روزگار مردم وطن ما کشیده است و بر انسان و روحشان چنان داغی زده که رهایی از آن، به سهولت، انجام گرفتنی نمی نماید. این داغ، که همه ما را بر روح و برجها بین می مان داریم - و باید با تمام وجودمان به ستیزش برخیزیم و تا زدودن کاملش قرار و آرام نگیریم - پایه حکومت ننگ آفرین جور و بیادار در زندگی درونی ما، به گونه ای، استوار می بخشد. متفکری که ظلم و ستم جباران روزگار را بررسی علمی کرده است - و خود نیز از آن نامردمها عذاب کشیده - چنین اعلام نظر می کند (۱۶۲):

" فقدان بصیرت و روشن بینی و نبودن حراست و شهادت نزد مردم، از جمله مفروضات و مقدمات مهم پیدایش و استقرار نظام جباریت به شمار می رود. "

۱۶۰ - برابر Formation به کار رفته است.

۱۶۱ - نعمانی، دکتر فرهاد، " تکامل فئودالیسم در ایران " (تهران، شرکت انتشارات خوارزمی، اسفند ۱۳۵۸) جلد نخست، صفحه ۴۰۵.

۱۶۲ - اشپربر، مانس " نقد و تحلیل جباریت "، (تهران، انتشارات دماوند، ۱۳۶۳) ترجمه دکتر کریم قصیم، صفحه ۸۹.

End
131

و (۱۶۳) ، به طور قطع و به یقین ، حکومت و سلطهٔ جباران و خودکامان ، ریشه در ترس دارد : در ترسیدن و در ترساندن : ترس جباران همه کس و همه چیز ، حتی از نزدیکانش ، نزدیکانی به نزدیکی برانش ، و ترس مردمان از جباران .
 " ترس و وحشت فقط دافعه ندارد ، جاذبه نیز دارد ؛
 لیکن روال تاءثیرش مانند مواد مخدر است : برای کسب اثر مطلوب ، افزایش مستمر مقدار مصرف الزامی است " .
 و این امری است که همواره در ایران ما وجود می داشته است و وجود می دارد .

در ایران ، بر اثر ترسدها دولت مرکزی نیرومند و گسترده یال داشتن و نیز ، زمانهای دراز ، بر دیگر خطه ها حکم راندن و فرمانروائی کسردن و گناه شاهنشاهی جهان را مدعی بودن ، نظام اداری دستگاه حکومت و ساختار دربار رشدی بسیار کرد و در کنارش " دیوان " های گوناگون ، چه پیش و چه پس از اسلام ، پایه گذاری شد که نفوذ حکم شاه را تا پائین ترین لایه تصمیم می ساخت و بقای ساختار دولت را تاءمین می کرد . این دیوانها را ، اکثرأ ، ساختمانی بفرنج می بود و با یکدیگر پیچیده روابطی متقابل می داشتند که ، بالمال ، همگی به شاه و یا ، احیانأ ، به وزیر و صدراعظم ، ختام و انتهای می یافتند و استمرار حیات " استبداد شرقی " را ضمانت می شدند . در داخل و درون و گاه در کنار روحا شیء این بنای عظیم ، دینیاران و عالمان دینی نیز می زیستند . بنا بردآوری درست پژوهندهای (۱۶۴) : در باختر زمین ،

" در عصر فئودالی خط فاصل میان روحانیت و جامعهٔ غیر-روحانی روشن و ثابت نبود معذک جامعهٔ روحانیت طبقه ای را تشکیل می داد که قویا " مشروع و قانونی محسوب می شد ، چون به عنوان بیکره ای مستقل ، دارای مجموعهٔ قوانین مخصوص و حقوقی قضائی ای بود

۱۶۳ - منبع اخیر ، صفحه ۱۱۵

۱۶۴ - بلوخ ، مارک ، " جامعه فئودالی " (تهران ، مؤسسه انتشارات آگاه ، ۱۳۶۳) ترجمهٔ بهزادباشی ، جلد ۲ ، صفحه ۱۲۱ .

که یا تعصّب فراوان از آن حراست می شد، از سوی دیگر این گروه به هیچ روی یک طبقه اجتماعی محسوب نمی شد زیرا در درون آن اساساً از لحاظ شیوه زندگی، قدرت و اعتبار اجتماعی با هم تفاوتها و تنوعهای بزرگ داشتند."

این حکم، کم یا بیش، درباره ایران هم درست است، با این تفاوت که در ایران اسلامی ورود به جامعه دینیاران سهلتر می بود تا ورود به جامعه دینیاران مسیحی یا خترزمینی، و خط فاصل میان دستگاه حکومت "اینجهانی" و مدعیان رهبری "آنجهانی" نااستوارتر و بی ثبات تر و در هم دویدگی و به هم پیوستگی این دو حیطه اقتدار بیشتر و فراوانتر.

نظام حکومتی آغازین اسلام را چنین توصیف کرده اند (۱۶۵):

"قرآن هیچ دستوری در مورد این که دولت اسلامی چگونه باید تشکیل شود نمی دهد..... مقام خلیفه.... بر اثر احتیاجی که قشر بالای دولت جوان عربی به مرکزیت اداری و فرماندهی داشت پدید آمد تا حاکمیت سرعالمه بدویان نازی و کشاورزان و شهرنشینان را در کف خویش متمرکز سازد و نگاه دارد و این نیرو را متوجه تسخیر سرزمینهای بیزانس و ایران بنماید..... در آغاز تصوّر روشنی درباره حیطه وظایف خلیفه نداشتند و حدود وظایف یادشده به تدریج و به میزانی که دولت دوران متقدّم فکودالی عربی تکامل می یافت پدید آمد. ترتیب معینی در شیوه انتخاب خلیفه نیز وجود نداشت. هم از آغاز خلیفه واجد قدرت روحانی (امامت) و سیاسی (امارت) بود."

بررسی کننده ای دیگر بر آن است که فکر غالب در نظام حکومتی آغازین اسلامی گونه ای "دموکراسی قبیله ای - تجاری" الگوبرداری شده از

۱۶۵ - پطروشفسکی، ای. پ.، "اسلام در ایران" (تهران، انتشارات پیام، سال ۱۳۵۱) ترجمه کریم کشاورز، صفحه ۱۵۸

شهر- دولتهائی همچون مکه می بود که چون با " سازند " پیشرفته و فاشق و مسلط فتودالی در ایران و روم شرقی رویا روی شد، به تدریج، رنگ باخت و به شیوه حکومت شاهی تبدل یافت (۱۶۶) . شاید از همین روست که مورّخی، پیرامون حکومتهای اسلامی، داوری چنین می کند که با همه تهاهلی که در دین اسلام بوده است ، دولتهای اسلامی خصیصه استبدادی و صیغه خودکامگی داشته اند و، در تصمیم گیریها ، جایی برای حق فرد، در تعیین سرنوشت خویش ، قائل نمی بودند (۱۶۷) . (محقق اخیر الذکر ، این امر را ، به نحوی ، ناشی از قدری بودن و یا گرایش به قدری بودن در اسلام می داند ، در حالی که این استدلال درست نمی نماید چه بسیاری از مذهبهای خودفرنگان از دین اسلام به شدت قدری ترند) .

بطروشفسکی به تشریح حقوق عمومی در نظام حکومتی اسلامی می پردازد و حاصل را چنین به دست می دهد (۱۶۸) :

" نظریه حقوق عمومی که توسط محدثان و فقیهان مرتب گشته بود- محدثان و فقیهانی که فکر حکومت روحانی را با لجاج تمام رها نمی کردند- همچنان با وجود قطع رابطه آن با جریان تاریخ، تکامل می یافت. بدین سبب موضوع سخن ایشان حقوق عمومی (دولتی) اسلامی فلان یا بهمان دولت مسلمان، که واقعا " در طئی تاریخ وجود داشته [است] ، نبود، بلکه کمال مطلوب خویش را دولت روحانی اسلامی - آنچنان که از لحاظ محدثان و فقیهان یا حاکمان سرسخت دین مسی بایست باشد [ولی هرگز نبود] - می دانستند. چنین

۱۶۶ - تهرانی، دکتر منوچهر؛ " عامل انسانی در اقتصاد ایران " . (تهران، نشر اندیشه ، ۱۳۵۴) چاپ سوم ، بخش دوم صفحه های ۴۱۲ به بعد .

۱۶۷ - Thomas, H.P. 147

۱۶۸ - بطروشفسکی ، ای . پ . ؛ صفحه های ۱۵۷ و ۱۵۸

دولتی که منطبق با کمال مطلوب ایشان باشد در جریان تاریخ زنده و واقعی هرگز وجود نداشته [است] . بنا بر این حقوق عمومی (دولتی) اسلامی کلاً و فقاً بالتام مصنوعی است . فقیهانی که نظریهٔ حقوق اسلامی و دولت - خلافت را مدون ساختند دولتی را در نظر مجتم می کردند که بر اساس اصول استوار دین قرار گرفته و ابدی و تغییرناپذیر باشد . محدثان و فقیهان مزبور [کذا] دگرگونیهای را که در جریان تکامل جامعهٔ خوددالی پدید آمده بود از نظر دور می داشتند . بسدین سبب هرچه بیشتر می رفتند شکاف میان فقه و مناسبات واقعی موجود در جامعه بیشتر می شد ."

این نظریه زمانی جالبتر می افتد که بر اندیشهٔ متفکران شیعه گسترش و تعمیم دهیم و ملاحظه کنیم ؛ وقتی سنیان اینچنین " میان فقه و مناسبات واقعی موجود در جامعه " شان شکاف وجدانی یافت می شده است ، شیعیان - که دیدیم درد و محیط فکری ، و درد و فضا و دین نظام ارزشی متفاوت عمر می گزاردند - در جهانی و برای جهانی بالکل بریده و مهجور از واقعیت‌های عینی می - اندیشیده اند ، دردنیائی سرشار از تخیل نیرو گرفته از ایمانی لطیف و عرفانی (۱۶۹) .

در ایران بعد از اسلام و تا پیدایی دولت شیعهٔ دوازده امامی صفوی، به جز موردهائی اندک شماره که زمانهائی کوتاه را هم در بر می گرفتند، سنیان اکثریت و دست بالا را می داشتند و حکومت را و ازین غلبه خویش در راه تحکیم موقع مذهب خود و کوفتن شیعیان و مذهبشان دریغ نمی ورزیدند . این حال از عصری به عصری تفاوت می کرد و خلق و خوی و میزان تعصب و خشک اندیشی فرمانروایان بر اندازهٔ آن مؤثر می افتاد . فی المثل، ترکان سلجوقی سنیانی سختگیر می بودند و اندر مذهب حنفی خود سخت متمسب و وزیر مقتدرشان

۱۶۹ - آنسانی که به دنیا لگیری بحث دلکش بستگی و همبستگی میان تشیع و عرفان علاقه دارند، می توانند به کتاب جالب زیرین مراجعه کرد :

Amir Arjomand, Said; "The Shadow of God and the Hidden Imam", (Chicago and London, The University of Chicago Press, 1984), Ch. 2

خواجه نظام الملک طوسی نیز از مخالفان آشتی‌ناپذیر و سرسخت "رافضیان" و شیعه‌گری به شمار می‌رفت. سلطهٔ اینان کار را بر شیعیان تنگ‌کرد و ضربه‌های رنج‌آور بداندانان وارد ساخت، اما با قتل خواجه نظام الملک، کسه افول دولت این طایفه از ترک‌ان آغازیدن گرفت، از غلبهٔ غضب‌آلود آن‌ان نیز کاسته شد تا بدانجا که در پس ماندهٔ بساط فرمانروایی آن‌ان، در سدهٔ ششم هجری، شماری از شیعی مذهبیان، آشکار و پنهان، به مقامات رفیع حکومتی، از جمله وزارت، رسیدند و برخیشان نیز سردار این سودا باختند. ثمرهٔ کثلی حکومت به تعصب آلودهٔ سلجوقیان سنی آن بود که از آغاز قرن چهارم هجری تا نیمهٔ سدهٔ ششم، بزرگترین متفکران شیعه، ایرانی می‌بودند ولی از آن پس، به مدت حدود چهار صد و پنجاه سال، یعنی تا اواخر عصر صفویان، عالمان عمده شیعه تازی نژاد (البته، با چند استثنای قابل عنایت به مانند خواجه نصیرالدین طوسی، در قرن هفتم) (۱۷۰).

دربارهٔ همین عصر سلجوقی می‌نویسند (۱۷۱): به روزگار شاهی ایمن ترک‌ان،

" بین دین و دولت جدائی وجود نداشت و مردم هیچ نوعی آگاهی از این که تعلق به دو جا معه دارند نداشتند، دین و دولت دوروی یک سکه بود. بنا بر این عدم تطابق [مذهبی] و مخالفت سیاسی جدائی‌ناپذیر بود.... تا زمانی که سلطان نمایندهٔ شریعت به شمار می‌رفت مردم هم نسبت به او وفادار بودند و هر زمان که وی این نمایندگی را از دست می‌داد مردم هم احساس وفاداری خود را نسبت به او از کف می‌دادند."

(که این البته از ویژگیهای تمام نهضت‌های قرون وسطائی است که، در همه جا و همه وقت، نافرمانی سیاسی رنگ الحاد مذهبی به خود می‌گرفته است) .

۱۷۰ - Momen, M.; p.86-89

۱۷۱ - لمیتون، آن.ک.س.؛ "سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام" (تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، سال ۱۳۶۲) ترجمهٔ ی.آوند، صفحه ۱۲ .

با قدرت گرفتن ترکان عثمانی ، در آسیای صغیر ، به سده هفتم هجری ،
 و سپس ، فتح قسطنطنیه (به سال ۱۴۵۳ میلادی) و برپائی یک دولت نیرومند
 سنی در این منطقه مهم از جهان آن روز ، به دنبالش ، چساندن و پیوند
 زدن " خلافت " اسلامی به شاهان و ، بعد ، امپراتوران عثمانی ، در ایران -
 که اکثر مردم سنی مذهب می بودند ولیک شیعیان را ، با گذشت زمانه ،
 قدرت و نفوذی قابل اعتنا و تحرکی و جوشی تند و خواستی صمیم ، برای تقویت
 خود و تحکیم مذهب خویش دست داده بود - و اکنشهایی پدیدار آمد . ربشسه
 این واکنشها را با بیدمان در مسائل اقتصادی جست و بافت : ترکان عثمانی
 نای تنفس اقتصادی / بازرگانی ایران را در پهنه قهار خود گرفته بودند ،
 و هر هنگام لازم می یافتند ، می فشردند ، نوشته اند (۱۷۲) :

" از نتیجه های بعدی و دراز مدت علیه و امرایش قدرت

عثمانیها نیرو گرفتن مذهب شیعه بر سبیل

مذهب رسمی ایران است "

درست است که به گفته آن ایرانشناس نام آور (۱۷۳) :

" فکر شیعه متوجه انتظار است ، اما انتظاری نه از

طریق ظهور شریعتی نو ، بلکه از راه تحلی کامل کلیت

معانی پنهانی ، یا معانی روحانی منزلات آسمانی ،

انتظار این ظهور در انتظار ظهور امام غائب "

ممثل شده است "

ولیک ، در اواخر سده نهم و آغازین دهه های سده دهم هجری ، این مذهب رنگ
 ملی و نقش پرچمدار دفاع از منافع حیاتی و از موجودیت ایران و ایرانی به
 خود می گیرد که شیعه عمرش در کف عثمانیان قرار گرفته است . (حجت موجه ما
 در این مدعا ، که این رهگذر را حوصله بیشتر برداختن بدان نیست ، جنگهای
 ویرانگر و بلا نثار و انسان سوز و نیستی سازی است که میان این دو " رقیب "
 درمی گیرد و دیری می باید از این " دو " هریک وجود دیگری را بر نمی تافت -
 بر نمی توانست تافت) .

۱۷۲ - طاهری ، ابوالقاسم : " تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران " ، (تهران ،

شرکت سهامی کتابهای جیبی ، ۱۳۴۹) صفحه ۱۵

۱۷۳ - کورین ، هانری ؛ " تاریخ فلسفه اسلامی " ، (تهران ، مؤسسه انتشارات

امیرکبیر ، ۱۳۶۱) ترجمه دکتر اسدالله مبشری ، چاپ سوم ، صفحه های ۴۵

و ۴۱

به کلّ ایران، به عنوان یک واحد عظیم فرهنگی (که مرزهایش به مراتب از مرزهای سیاسی ایران امروزی درمی گذشت)، چون بنگریم، این نتیجه به حاصلمان می آید که گسترش شیعه گری، در طیّ سده های هشتم و نهم هجری، در همه عرصه های حیات اجتماعی نمایان است و حتی آن طریقت های صوفیانه، که با همه حرمت شگرف به علی مرتضی و خاندانش، قائل به لزوم عصمت برای آنان نمی بودند، آرام آرام، به سوی تشیع می گروند. انشاقهایی که در طریقتها روی می دهد گروههایی بزرگ را به سوی تشیع و، سپس، تشیع ماسی سوق می دهد (۱۷۴).

پژوهنده ای دیگر که انگار کافی دیگر دارد و پیشی دیگر و در پی آن است تا زمان پیدایش همبستگی ملی ملت ما را معلوم دارد، راهش را در باره این سده های پرتلاطم تاریخ ما چنین ابراز می دارد (۱۷۵):

"... در قرن پانزدهم (= قرن نهم ه. ق.) در آسیای صغیر [و با خترا ایران زمین] دین در حال تغییر و تحوّل بود و بر اثر مشکلات ناشی از جنگ و فقر اقتصادی حاصل از آن، این تغییر و تحوّل بالفعل تقویت و تسریع می شد... این تحوّل که موجب ظهور و طلوع سریع دولت صفوی شد، به خود را بر زندگی روزمرّه دربار اوزون حسن [۱۷۶] نیز افکنده بود".

البته، گذشته از این عامل مؤثر خارجی بر رشد و گسترش تشیع، که همانا به قدرت رسیدن عثمانیان سنی مذهب در آسیای صغیر با شد و سلطه مطلقشان بر راه تجاری ایران و فرنگ، عاملی در درون جامعه نیز به توسعه شیعه گری کمک بسیاری کرد و برایش زمینه مساعد فراهم می آورد. آن عامل نیز تنشهار

۱۷۴ - مراجعه شود برای بحث بیشتر به: زرین کوب، دکتر عبدالحسین، "دنباله جستجو در تصوف ایران"، (تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲)، بالخصوص فصلهای ۲ و ۳ و ۴ و ۵. ۱۷۵ - هینتس، والتر، "تشکیل دولت ملی در ایران"، تهران، نشریه کمیسیون معارف، بهمن ماه ۱۳۴۶ (ترجمه کیکاوس جهاندا ری، صفحه های ۱۵۳ و ۱۵۴). ۱۷۶ - ابوالنصر حسن، مشهور به "اوزون حسن" (به معنای "حسن دراز اندام") مؤسس و یگانه شاه مقتدر سلسله آق قویونلو (سلطنت از ۸۷۳ تا ۸۸۲ ه. ق.) شاه اسماعیل صفوی - پایه گذار سلسله صفویان - نوه دختری اوست. م. ت.

برخوردها و تفادهای درونی و طبقاتی جامعه ایرانی می بود. محققى كه تكيه فراوان بر روی مسأله اختلافهای طبقاتی درون جامعه می کند و با دید ویژه ای بدین مطلب می نگرد، می نویسد (۱۷۷):

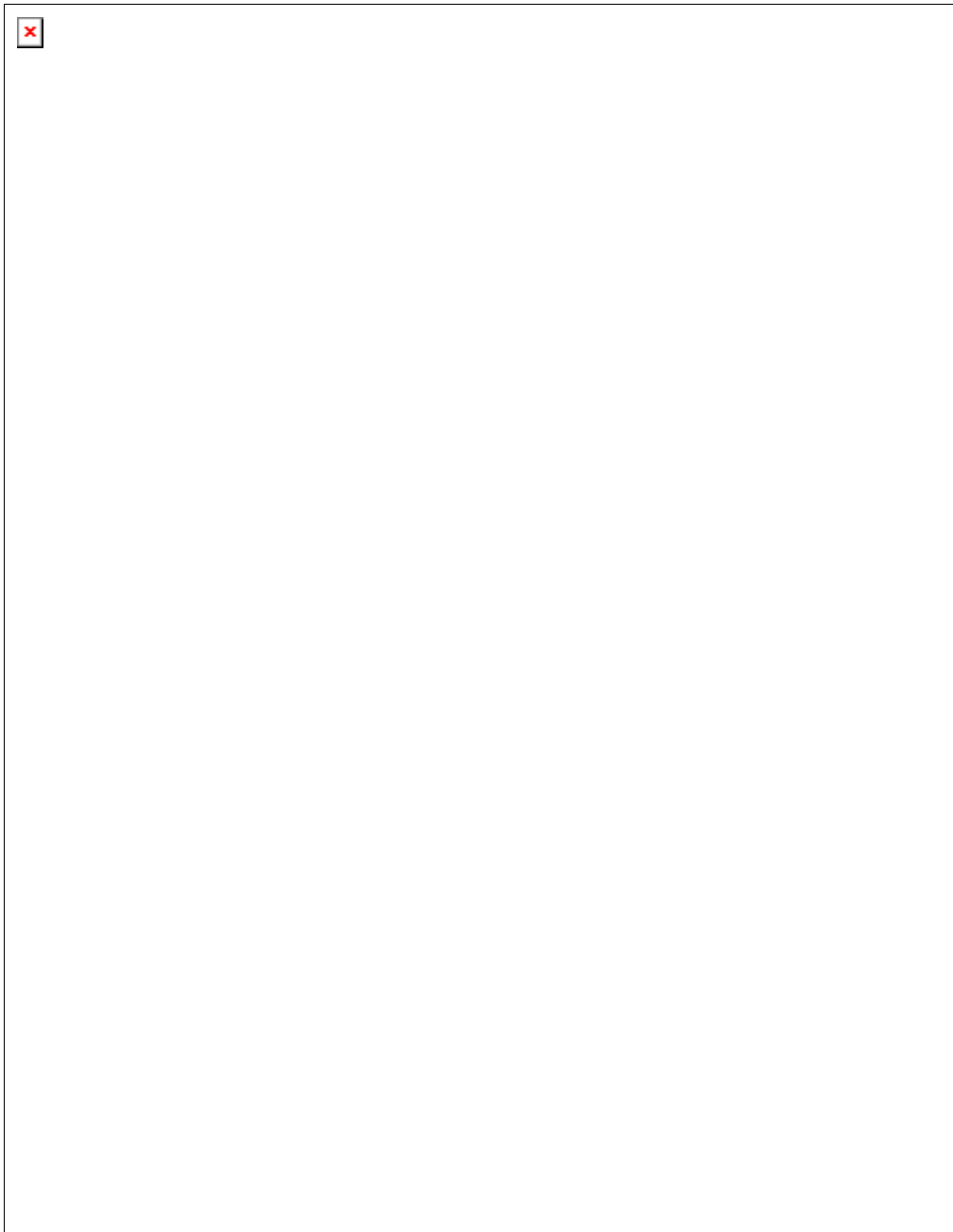
" در آن زمان تشیع بیشتر همچون برجم نهضت سیاسی و یا اجتماعی علیه فرمانروایان پیشین (ستیان) مورد علاقه مردم بود...."

پژوهنده ای، که پیش ازین نیز از نقل قولی کردیم، وضع را نیکو خلاصه می کند (۱۷۸):

" در قرن دهم هجری قمری اتحاد سیاسی سرزمین ایران در چهار رچوب دولت صفوی به وجود آمد. لیکن از آنجا که حفظ وحدت ممالک و نواحی مختلف با وضع اقتصادی و اقوام گوناگون مشکل بود نخستین سلاطین صفوی بر آن بودند که این وحدت را به وسیله مذهب رسمی شیعه امامیه قوام بخشند. از این روی ایشان با دیگر مذاهب اسلام مخالفت می ورزیدند و به تعقیب، آزار و کشتار ستیان و شیعیان اقراطی، یعنی غلات، می پرداختند. اما نسیاید فراموش کرد که در آغاز محیط درویشی که این سلسله نخست در آن تکوین یافت با نهضت های مردم مربوط بود. مثلاً می دانیم که شیروانشاه شیخ زاهد گیلانی [= مرشد و پدربزرگ شیخ صفی] را متهم به جانبداری رعایا می کرد. شیخ صفی الدین نیز که خود مالک بود و بنا بر این نمی توانست کاملاً مبین امیدها و خواستهای عامه مردم باشد، نفوذ زیادی میان روستائیان و پیشه وران داشته است...."

۱۷۷ - پطروشفسکی، ای. پ.، صفحه ۳۹۵

۱۷۸ - نعمانی، دکتر فرهاد، جلد یکم، صفحه های ۴۱۳ و ۴۱۴



با اذان ضم نمایند. و از عقب خطبه لعن ابا بکر و عمر و عثمان و سایر ملامین بنی امیه و عباسیه بر منابر گفتمه حکم قضا نفاذ عزا صادر یافت که در ممالک محروسه بدین نوع عمل نموده در اسواق تیراکیان همچنان زبان به طعن و لعن ملامین ثلاثه گشوده هر کس خلاف کند او را به قتل رسانند. و علماً و فضلاً شروع در مسائل و مباحث مذهب حق ائمه معصومین نموده کتب فقه امامی را رواج دادند و روز به روز آفتاب حقیقت مذهب ائمه اثنی عشر ارتفاع پذیرفته اطراف و اکناف عالم از اشراق لوا مع طریق تحقیق آن منور گردید" (۱۸۱).

و نیز نوشته اند (۱۸۲): شاه اسماعیل

" تبرداران و قورچیان می گمارد تا هر که در کوی و برزن بالعن خلفای ثلاث موافقت نکند او را به قتل آورند ".
 کار این تندروییها و سختگیریها و تعصب و رزیهها بدانجای می کشد که ، سه سال ۹۰۶ هـ . ق . ، چون شاه اسماعیل اول ، در جنگ بر سر وانشاه پیروز آمد " بفرمود که شروانی سنی اندمال ایشان نجس است تمامی را در آب اندازید. صوفیان حتی اسب و استر آن جماعت را در آب انداختند" (۱۸۳).
 این افراط در کینه ورزی با سنیان، اگر سنجیده نگریسته شود، پایه اعتقادی درست نمی داشت، زیرا ، بنا بر ضوابط مسلم اسلامی، هر که اصول دین را پذیرفته باشد - یعنی " توحید " و " نبوت " و " معاد " را - مسلمان است و قطعاً مسلمان است و سنی، بنا بر هیچ ملاکی، " نجس " نمی تواند بود.

۱۸۱ - قمی ، قاضی احمد ، " خلاصه التواریخ " ، (تهران ، انتشارات دانشگاه تهران ، شماره ۱۷۷۱ ، مهر ۱۳۵۹) تصحیح دکتر اشراقی ، جلد یکم ، صفحه ۷۳ .

۱۸۲ - فلسفی ، نصرالله ؛ " زندگانی شاه عباس اول " ، (تهران ، انتشارات دانشگاه تهران ، چاپ پنجم ، ۱۳۵۳) جلد یکم ، صفحه ۱۷۱ .

۱۸۳ - قمی ، قاضی احمد ، جلد یکم ، صفحه ۶۲ .

توجیه این دشمنی غیرمنطقی و نا متعقل فقط آن است که فرمانهای شاه اسماعیل تنها و تنها رنگ سیاسی می داشت و برای ضربه زدن به عثمانیان سنی بود (۱۸۴). در مجموع، "شاهان صفوی . . . دین را بهانه مقاصد سیاسی خود . . . می ساختند (۱۸۵) .

با این خونریزیها و سفاکیها، به عهد صفویان، مذهب شیعه مقام مذهب حاکم و رسمی سراسر ایران را احراز کرد (۱۸۶) و شاه اسماعیل اول، با بیان این جمله، گویا ترین وصف را از "استبداد شرقی" همراه با "استبداد دینی" به دست داد (۱۸۷):

"من از هیچکس باک ندارم. به توفیق الله اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر می کشم و یک نفر را زنده نمی گذارم" !!

این تندرویهای غلوآمیز مذهبی که، دیدیم، ریشه سیاسی می داشت، خالی از واکنش هم نماند، در درازمدت، آثاری، به ویژه بر زندگی فرهنگی ما، نهاد که شاید سایه های آن هنوز هم بر روح ما سنگینی کند، تنها به یک داوری پیرامون این مهم می پردازیم و بسط مطلب را به فرصتی دیگر محسول می داریم. می نویسند (۱۸۸):

"از قرن دهم هجری پیروزی تشیع در ایران کمتر و تزییقات تعصب آمیز ایشان نسبت به سنیان بیشتر . . . سبب افزایش نفرت و کینه نسبت به شیعیان گردید و این

۱۸۴ - اگر به آثار موه لغان سنی مذهب مراجعه شود بیشتر معلوم می افتد که این کینه توزی هولناک شاه اسماعیل اول چه دردها و چه رنجهای ناگفتنی بر مردمان بیگناه وارد ساخته است. برای نمونه مراجعه شود به کتاب تفتیش "بدایع الخواص" اثر وامفی، زین الدین محمود، (تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، جلد اول، ۱۳۴۹، جلد دوم، ۱۳۵۰) تصحیح: الکساندر بلدروف - ۱۸۵ - آریان پور، اج: "در آستانه رسنا خیز"، (ساله ای در باب دینا میسم تا ریخ) (تهران، ۲۰۰۲، مهر ۱۳۳۰) صفحه ۱۵۹ .

۱۸۶ - بارتولد، و.، "تذکره جغرافیای تاریخی ایران"، (تهران، چاپخانه اتحادیه، ۱۹۳۰) ترجمه: ح. سردادور، صفحه ۲۶۹ و پطروشفسکی، ای. ب.، صفحه ۳۹۴

۱۸۷ - فلسفی، نصرالله، جلد یکم، صفحه ۱۷۱

۱۸۸ - پطروشفسکی، ای. ب.، صفحه های ۳۹۷ و ۳۹۸

خودبا عت گشت که روابط فرهنگی ایران با آسیای
 میانه و دیگر سرزمینهای سنی نشین قطع شود و انعکاس
 نامساعدی در زندگی فکری و فرهنگی کشور داشته باشد".
 در دولت مستبد و خودکامه و سختگیر و خونریز پسران شیخ صفی الدین ،
 نرنگ نرنگ ، شور و حال صوفیانه فرومرد و برجایش برداشت قشری از مذهب
 نشست . نوشته اند ، به داوری تاریخ (۱۸۹) ، صوفیان ،

" با این که خود اصلاً صوفی بودند و
 بان تصوف را می خوردند در [آخر کار] چنان
 مغلوب قشریون و متعصبان شدند که نسبت به صوفیه هم
 ایقان کردند در این روزگار ، روحانیان ،
 آریا ب ریاضت را خشک مغز خواندند و حکما را مبتدع نام
 کردند و عرفا را مخترع لقب نهادند و اهل فکر را از ذکر
 منع کردند " .

گروهی از مورخان نوشته اند (۱۹۰) :

" در پایان قرن یازدهم (قمری) نفوذ روحانیون
 متعصب و قشری شیعه به خصوص محمد باقر مجلسی ... فزونی
 یافت [و] دولت شاه به سیاست تعقیب و آزار ستیان
 بازگشت و فشار و ایذاء به مسیحیان و یهودیان و
 زرتشتیان را آغاز کرد " .

تاریخدانی از وطنمان می نویسند (۱۹۱) :

" در زمان شاه عباس کبیر کوشش شده بود که خاریجان و
 اقلیتها امنیت واقعی داشته باشند تا تجارت رونق

-
- ۱۸۹ - باستانی پاریزی ، محمد ابراهیم ، "سیاست و اقتصاد عصر صفوی" ، (تهران ،
 نگاه مطبوعاتی صفی علی شاه ، ۱۳۴۸) صفحه ۳۷۸ .
 ۱۹۰ - پیگولوسکا با دیگران ؛ " تاریخ ایران " ، (تهران ، انتشارات
 پیام ، چاپ چهارم ، زمستان ۱۳۵۴) ترجمه کریم کشاورز ، صفحه ۵۵۳ .
 ۱۹۱ - باستانی پاریزی ، صفحه ۲۵۹ .

بسیار پیداکند. اما در زمان شاه عباس دوم کار به آنجا رسید که هندوها را وادار ساختند که در دعاوی دست به روغن [داغ] گذارند تا از عهده مدعی بیرون آیند^۱.....

ومی افزاید (۱۹۲):

" در شهرکاشان در طول هفت سال سه یار یهودیان را با زور و جبر مسلمان کردند و حتی در یکی از کشمکشها ۱۵۰ یهودی در کاشان کشته شد و بالاخره هم با دخالت ملامحسن فیض (۱۹۳) شاه عباس دوم کوتاه آمد..... فشار سه اقلیتها که اغلب تاجرو بازرگان بودند کار اقتصاد مملکت را دچار آشفتگی کرد....."

و تکمیل می کند (۱۹۴):

" آن روش معتدل و ملایم همراهی با اقلیتها که در زمان شاه عباس [بزرگ] بود و او را منته را آنقدر پروبال می داد یا برای رسیدگی به شکایت زرتشتیان شخصاً به کرمان مسافرت می کرد..... تبدیل به تعصب شدید و قشریت بی حد و حصر شد به طوری که گبران اصفهان را از گبرآباد بیرون کردند..... در ۱۰۶۶..... علامت خاصی برای یهودیان در نظر گرفتند که بر لباس خود بدوزند (۱۹۵) و از شهر آنها را بیرون کردند..... در زمان شاه سلیمان صفوی، انارالله برهانه، علما کرمسان گفتند مجوسیه ساکن بلده باید خارج شهر منزل نمایند

۱۹۲ - باستانی پاریزی، صفحه ۲۶۰.

۱۹۳ - محمدبن مرتضی، مشهور به ملامحسن فیض کاشانی، (۱۰۵۶ تا ۱۰۹۰ هـ. ق)، حکیم و عارف شهیر، م. ت.

۱۹۴ - منبع اخیر، صفحه ۲۴۵.

۱۹۵ - این وصله مشتمل کننده را، در ادب ما، "غبار" می نامند، م. ت.

تا با مسلمانان محشور نباشند. آنها را خارج بلده ...
 سکن دادند* والبتہ می دانیم جواب این بی اعتنائی
 را، چند سال بعد، نصرالله گیر کرمانی داد که با
 محمود افغان همراه شد و افغان را گشود و شیراز را هم
 برای فتح کرد."

و این سخن درست افتاد که به هر جای کسان، " در پی سود خویش"، کین دین
 کاشتند، به ناچار، دین کین برداشتند.

این حال و روز ایران صفوی بود، به اجمال فراوان، که از گونشهای
 صوفیگری آمیخته با غلو آغازید، با سختگیری و درشتخوئی بنیان پذیرفت و
 بالبدو، سپس، چون به اوج نیرو و توان رسید، به تعصب و قشری گری مذهبی
 دچار آمد و راه انحطاط در پیش گرفت. عصر زودگذر و دولت مستعجل افشارها و
 زندها هم آنچنان نیاشید که بتواند دگرگونی ریشه‌ای فراهم آورد و چون
 کوکب اقبال قاجاران اعتلا یافت، به جزسالیهای نخستین پیدائی حکومت
 در زمان آغا محمدخان، بقیه را باید، فی الواقع، ادامت عصر بیانیسی
 صفوی دانست، یا حداقل آنچه گذشت روزگاران و آشنائی با جهان متحول
 بیرونی و فرهنگ و تمدن نوین فرنگی پدید می توانست آورد و نه نیر می
 توانست نهاد.

آگاهی برای این اجمال، به شرحی که خواهیم دید، برای وقوف بر جهان -
 بینی خمینی، به زمان نوشتن یا نویساندن " ولایت فقیه" - و نیز، برای
 درک بسیاری از رویدادهای درون جمهوری اسلامی به زمان " امامت" او -
 مفید فایده خواهد بود اما پیش از آن به جاست اشارتی بردن، کوتاه، به
 ساختار دولت اسلامی و روابط نیروها در درون آن:
 در اسلام دین و دولت و ارتش یکی است و درهم و این به هم پیوستگی و
 یا، شاید در مواردی و به لحاظهایی، درهم ریختگی، از اصلهای انکارناپذیر
 ساختار نظام حکومتی اسلام، و دست کم اسلام آغازین، به شمار است (۱۹۶).

۱۹۶ - مراجعه شود، برای بحث بیشتر، به Thomas, H.; P.145

پژوهنده‌ای، که موضع اسلام را در جامعه با موضع کلیسای مسیحی در جوامع اروپای باختری قیاس کرده است، به هم پیوستگی دین و دولت اسلامی را تاءبید و چنینش تعبیر می‌کند (۱۹۷):

" اجتماع اسلامی نه دلیل مقتضیات تاریخی‌ای که وجودش را در آنها آغاز کرد، اساساً " یک دولت بود و برخلاف کلیسای مسیحی، سازمانی نبود که می‌بایست از سوی دولت تحمّل می‌شد و سپس آن را [دولت را] تحت نفوذ قرار می‌داد و پس از اعمال نظارت بر آن بر دولت مسلط می‌گشت، و با اینهمه هرگز خود را با دولت یکسان نساخت. این وظیفه دینی رهبران اجتماع اسلامی بود که فتح کنند، دفاع نمایند و به اداره امور پردازند و وظیفه اعضای این اجتماع یاری رهبران جامعه در انجام دادن و طائفشان بود " تا حدّ جهاد و " جنگ مقدس " که، با شراعی، به صورت یک تکلیف درمی‌آید.

بازتاب این ساختار دولت / جامعه اسلامی، به روزگار استقرار حکومت شیعه صفویان در ایران، نیز به وضوح دیده می‌شود و پژوهنده‌ای در تاریخ اجتماعی - سیاسی ایران، حاصل بررسیهای خود را در این باب چنین خلاصه می‌کند (۱۹۸):

" در دوره سلطنت شاه اسماعیل اول شاخه‌های مختلف حکومت، مذهب، سیاست و ارتش بخشهای کاملاً مجزا نبودند. تداخل و طائف به صورت چشمگیری وجود داشت "

و، به تاءبید مورخان دیگر (۱۹۹)، قدرت و اختیار شاه نامحدود می‌بود و

۱۹۷ - رودنسون، ماکزیم؛ صفحه‌های ۱۴۷ و ۱۴۸

۱۹۸ - سیوری، راجر؛ "ایران عصر صفویه"، (تهران، کتاب تهران،

سال ۱۳۴۳) ترجمه احمد صبا، صفحه ۳۰.

۱۹۹ - بیگولوسکایا و دیگران؛ صفحه ۵۴۷

اگر هم مجلسی فراخوانده می شد و ترتیب می یافت تنها و تنها منظور مشاورت می داشت و با وجود نیروی عظیمی که به صدراعظم یا ، بنا بر لقب آن روزگارش ، " اعتمادالدوله " مَفوض شده بود ، وی همواره زیر سایه شاه می زیست و شاهش ، هر لحظه ، و بنا بر اراده بلامنازع خویش ، می توانست معزول و یا حتی معدوم کرد .

با آغاز یبداشی فتوروستی در ارکان قدرت سلسله صفوی ، شاهان متاءخر این سلسله ، احساس نیازی بدان می کردند ، که برای مشروعیت بخشیدن به خود و تصمیمهای خود ، تکیه ای بر دین و دینیاران بزنند و ، گهگاه ، موافقت و مرافقت ، و شاید تصویب ، فقیهان بزرگ و مجتهدان عالیقدر را تحصیل کنند . این سر ، بدانسان که دیدیم ، با گذشت زمان بالا گرفت و بالا گرفت ، و به عمر قاجاران به اوج خود رسید و تا آنجا کشید که برای اعلام " جهاد " با روسیان از شیخ جعفر کاشف الغطاء و برخی دیگر از فقیهان استمداد خواسته و " استفتاء " شد (۲۰۰) . (در حالی که به روزگار شاهان بر قدرت و جهانستانی ، چون شاه عباس بزرگ ، کسی را توجهی و احساس ضرورتی بدین استمدادها و " استفتاء " ها نمی بود . شاه خود تصمیم می گرفت و خود اجرائش می کرد) .

باری ، همه آنچه در سطور اخیر گذشت ، زمینه فکری - فرهنگی و متکای روانی فقیهان شیعه اما می قرار گرفت برای توجه به دولت و شکل حکومت و برای تفکر اندر باره سیاست ، سید روح الله خمینی نیز از پی آن آمد .

اینک که گفتنی هارا ، و لویه اختصار ، گفتیم ، ما را یارای آن هست ، تابی و بنیان و زمینه فکری - فرهنگی - سیاسی راکه ، بر رویش سید روح الله خمینی اندیشه های سیاسی خویشتن را بنا نهاده ، به ایجاز ، چنین مرتسم سازیم :

- " استبداد شرقی " جهان سوز و بیدادگر مصروعک شده ، در قرنهای و قرنهای ، شیوه حکومتی ، در میهن ما ، همراه با ،

۲۰۰ - برای بحث بیشتر مراجعه شود به : پطروشفسکی . ای . پ . صفحه های

۲۸۷ و ۲۸۸

- درهم دويدگی و درهم ريختگی ارکان حکومتی در اسلام؛ دست اندر دست يا ،

- قشري گري خشن و سخت و تند و سوزانی که از سده های پایانی عصر صفوی اندیشه بیشتر دینیاران ما را در خود فرو گرفت .

و ، سپس ، خمینی ، بر روی همه اینان ، لعابی سنگین و غلیظ و نفوذناپذیر و خنک و درشت از عقده های روانی خود را می ریزد که برخیشان ریشه فردی دارند و پاره ای شان منبعث از لایه اجتماعی زیست ویند . شمره این ترکیب شگفت " جام جهان نماي " سیاسی سیدروح الله خمینی است که " ولایت فقیه " باشد .

بر پایه این تحلیل است که اهل تحقیق خمینی را خود پسندی و خشک - اندیشی و به تعصب گرفتاری می شناسند که جز با وروراعی و نظر خویشتن را بر نمی تابد . وی باره خود پسندی را تا بدانجای می نازد که خویشتن را قیّم مردمان - همه مردمان از فرهیخته و عامی - اعلام می دارد و ، افزون بر آن ، ادعای بستانکاری هم می کند و بر خلق خدا منت فراوان می گذارد که " موضوع ولایت فقیه ما موریت و انجام وظیفه است " (۱۱) (۲۰۱) و همگان باید وی را سپاس گزارند که این " وظیفه " را ، طوعاً یا کرهاً ، به انجام می رساند ! !

همین عجب و خود بینی است که وی را سوق می دهد تا ، درباره خویش ، سخن به ناراست گوید و بنویسد (۲۰۲) :

" اگر عرضه ، ظلم و آدمکشی باشد البته ما نداریم ! "

و دیدیم که هم ظلم داشت ، به فراوانی ، و هم آدمی کشت ، هزار هزار .

نمونه دیگری از خود پسندی شگفت سیدروح الله خمینی به دست دهیم : داستانی نقل می کند (۲۰۳) از این که روزی ، در مجلسی یائنی چند از فقیهان بزرگ همچون بروجردی و حجت و خوانساری و صدر بوده است و در برابر ایشان داد سخن داده است و نظرهاي خویشتن را نیکو ابراز داشته ، همین و همین ! با وجودی که نام آن مجتهدان را در ابتدای سخن می آورد تا اهمیت مجلس و اهمیت مطلب را به رخ خواننده / مرید خود بکشد و دولیک دیگر

۲۰۱ - صفحه ۷۰

۲۰۲ - صفحه ۱۹۲

۲۰۳ - صفحه ۱۹۲

خودخواهی چنان از درونش می جوشد و آتش عجب وی چنان زبانه می کشد که نیازی نمی بیند پاسخ آن فقیهان نامدار عصر خود را ، در تاء بیید و یا تکذیب سخنان خویش ، بیاورد و بگوید و بنویسد . می توان از نحوه بیانش چنان فهمید که وی ، در ذهن خود ، بر آن بوده است که آن مجتهدان سرشناس را بپندی جانانه و اندرزی مشفقانه داده است و به راه راستان هدایت شده ؛ اگر نقل این دادستان نه از روی خود پسندی و خودنمایی می بود حق را که واکنش آن مجتهدان را نیز مسطور می داشت .
درباره علم آموختن و دانش اندوختن چنین ، با تکبر و تجتر ، ابراز رای می کند (۲۰۴) :

" ما نمیگوئیم تحصیل نکنند ، ما مخالف تحصیل تحصیل نیستیم هر کدام را که تابع و امین باشند سر جای شان میگذاریم " ؛
به جاست به صفت " تابع " - به معنای تابع سید روح الله خمینی و " ولایت فقیه " بودن - که شرط ضروری برای " سر جای شان گذاردن " است ، عنایت شود تا کیرو نخوتی که در وجود نویسنده جمله است آشکارا افتد .
به هنگام بررسی و نقد رساله " کشف اسرار " دیدیم (۲۰۵) که ، در برابر فرنگان ، سید روح الله خمینی را روحیه ای شکست خورده و ترسیده است و نوعی هراس از قدرت مطلق و تام آن طایفت ، در درون وجودش لانه ساخته و ، بالطبع ، در زیست روانی وی گونه ای واکنشهای تخریبی ، غیر عقلانی و " معقد " را پدیدار ساخته است . این حال در کتاب " ولایت فقیه " هم هست (و به گفته ظریفی ، به شکلی از " دانی جان ناپلشو نیزم " منجر می شود ؛)
بینیم چه می گوید و چه می نویسد (۲۰۶) :

" استعمارگران انگلیسی که از ۳۰۰ سال پیش در مالک شرق نفوذ کردند و از همه جهات این معالم اطلاع دارند ، این برنامه [دور ساختن ملایان از

۲۰۴ - صفحه های ۱۹۱ و ۱۹۲

۲۰۵ - مراجعه شود به : توانگر ، دکتر مرزبان ، صفحه های ۶۴ تا ۶۷

۲۰۶ - صفحه های ۱۹۳ و ۱۹۴

سیاست را درست کردند. بعدها نیز استعمارگران امریکایی و غیر آنها با انگلیس ها همراه و متفق شدند و در اجرای این برنامه شرکت کردند. من در همان بودم که یکی از طلبه های ما که مرد فاضلی بود از لباس خارج شده ولی اخلاص محفوظ بود و رقه، بزرگی را بمن نشان داد که در آن برنگ سرخ علامت کذاریهائی شده بود، بطوریکه میگفت این علامتهای سرخ مال مخازن زیرزمینی بود که در ایران وجود دارد و کارشناسان خارجی کشف کرده بودند. کارشناسان خارجی روی کشور ما مطالعه کردند همه مخازن زیرزمینی ما را که کجا پلا دارد، کجا مس دارد و نفت دست آوردند. (۲۰۷) -

بیایم بویسه این قصه کودکانه دقیق شویم! آیا درس چیزی جز اعتقاد به فعال مایشاء بودن فرنگان دیده می شود؟ آیا خمینی را چنان رعیبی از فرنگان در دل نبوده است که لحظه ای ودی هم نتواند اندیشید که آنچه با او گفته اند، واویشان بازگویی کند، یکسره مهمل و بی معنای است و به شکل غم انگیزی خنده آور؟ کجا انگلیسیان و جمع همه فرنگان "از همه جهات ممالک" شرق را می شناسند؟ اینان را دردانش و فن پیشرفتهای عظیمی به کسف افتاده است و کسی نان مکریمی تواند شد و لیک قدرت داشتن آنان بر شناخت ممالک شرق "از همه جهات" سخنی ناستحیده است که تنها ساده دلان و ساده اندیشان باورش می دارند و یا به کار مسحور ساختن و مجذوب کردن مریضان زودباور می آید. اصلاً آن "ورقه بزرگ" چه اندازه بزرگ می توانسته است بود که برش همه "مخازن زیرزمینی" ایران زمین، با یک میلیون و شصت و چهار هزار کیلومتر مربع مساحت، "به رنگ سرخ"، و تنها بسه رنگ سرخ و بدون تمیزمیان منابع بسیار گوناگون کانی، معین بتواند شود، سپس، نه در دست و در جیب، که، می گوئیم، در کیف و جامه دان "آن طلبه فاضل" جای بتواند گرفت؟ آیا ترسیم چنین نقشه کامل و جامع

۲۰۷ - تا کیدها از این بنده است . م . ت .

شدنی است و اگر شدنی است، ضرور و چرا ضرور؟ آیا افتادن این نقشه محیرالعقول، به فرض محال وجودش، به دست طلبه‌ای همدانی، خسود نشانگر آن نیست که فرنگان همه چیز را نمی‌دانند و نمی‌توانند دانست و از جمله آن نادانسانهاشان است دستیا بندگان بر "نقشه‌های جامع" ایشان؟! چگونه می‌تواند مردی در سده بیستم بزیرو معتقد باشد که فرنگان بر همه چیز آگاهند و همه اسرار را مکشوف ساخته‌اند و کارشناشان هر جلد سنگشان خواهد می‌توانند کرد؟ به این پرسش پاسخی نمی‌توان داد الا آن که روحیه شکست خورده و ترسیده و رمیده و ناآگاهی بسیار گوینده‌اش را مطرح نظر قرار دهیم. این "متفکر"، شگفتا، می‌افزاید که فرنگان تیزهوش و همه چیز دان "دیدند و دریافتند که آنچه نمی‌گذارند نقشه‌هایشان عملی شود و سکتی است در برابرشان، "روحانیت" است - البته، روحانیتی که سید روح‌الله خمینی با آن آگاهی‌اش بر روند اندیشه و دانش روزگار ما، داعیه سروری و رهبری‌اش را دارد، انصافاً، می‌تواند جلوی استعمار را گرفت. کما این که دیدیم در "جمهوری اسلامی" و به زمان "امامت" خمینی گرفت !!! و بر اثرش ایرانی آباد، آزاد، مرفه و پیشرفته پدیدار آمد !!! "جهاننا" چه بیمه روید خوجها نی!

خمینی در وصف شگردهای استعمارگران می‌نویسد (۲۰۸): استعمارگران،

"..... از سیصد سال پیش یا بیشتر به کشورهای اسلامی راه پیدا کردند و برای رسیدن به مطامع استعماری خود لازم دیدند که زمینه‌هایی فراهم سازند تا اسلام را نابود کنند..... احساس کردند آنچه سدی در مقابل منافع مادی آنهاست و منافع مادی و قدرت سیاسی آنها را بخطر می‌اندازد اسلام... است و ایمانی که مردم به آن دارند، پس....."

ما، در این رهگذر، با سید روح‌الله خمینی، هم‌راهیم و هم‌راهی که استعمارگران با خترزمینی بر مردم کشورهای اسلامی بیدادها کردند و نا مردمیها را کردند، اعتقاد داریم که این مردم آزاده و بزرگوار را غارتیدند و به خاک سیاه نشانند و "کشتند و سوختند و بردند" و به آن سادگیها هم "ترفند"،

ودیرگاهی جاخوش کردند. ما بر حال زار و نزار استعمارزدگان و ستمکشیدگان از یورش استعماری فرنگان می‌گرییم و از دیده اشک می‌باریم... اما همه این حسرت و اندوه ما نعمان نمی‌افتد که در پی یافتن پاسخ به پرسشهایی فراوان، باشیم: چرا ممالک اسلامی عقب افتادند؟ چرا پیش از آن "سیصد سال" و اند خود را به مرتبتی نتوانسته بودند رسانند که فرنگان در شان به چشم طمع نگریستن نتوانند؟ چرا رشد علوم و گسترش فنون و روند بهبود شیوه‌های تولید در خطه‌های اسلامی به توقف دچار آمد و نودرنگی، که قهقراشی شد؟ چرا و چگونه فرنگان از ما درگذشتند و به زیستمان و ثروت‌های شگرف‌مان طمع بستند؟ چرا ما قعدانان نکردیم - و اگر میانی اخلاقی مان را نادیده گیریم - چرا ما به استعمار آنان کمر بستیم و مقدم نشدیم؟ چرا؟ چرا؟ چرا؟

خمینی غم آن نمی‌خورد که خود را یا این پرسشها آشنا با زدوآنان رانده می‌خواهد و نه می‌تواند پاسخ گفت، وی نهایت هنرش در آن است که با سخنانی، کم‌مایه و، به قول عوام، "آبکی"، همه‌گناهارا برگردن استعمار باختری و فرنگان بیاندازد و هرگز ریشه این همه "چراها" را نجوید و بساز ننماید، این روال هم سهلتر است و کم زحمت‌تر و هم در جذب نظر خلق و مرید مؤثرتر.

خمینی، ایران و مظاهر فرهنگ کهنسال و پیرا را ایرانی را دوست نمی‌دارد (۲۰۹)، یا در نمی‌یابد، و همچون همه جا همیشه، در "ولایت فقیه" هم می‌کوشد تا دگرگونش سازد، و از گونه‌اش کند، نمونه‌ای به دست دهیم و درگذریم: افسانه‌ای داریم کهن ایرانی، که شاه، شاید خسرو "نوشیروان"، از کشاورز پیرمردی که گرد و بسن می‌کاشت به شکفت می‌آید و می‌پرسدش که چرا چنین می‌کنی و با آن که آفتاب عمردهقان پیر به لب‌بام روزگار رسیده است و امید به برگرفتن از گردوبین ندارد چرا می‌کاری؟ و دهقان سالخورده، به کوتاه ولی نغز و شیرین، می‌گوید که: "دیگران کشتند ما خوردیم، ما کاریم دیگران بخورند". خمینی این داستان زیبای ایرانی را به خلیفه تازی منسوب می‌دارد (۲۱۰).

۲۰۹ - حجت‌الاسلام: چون پس از بیانزده سال، به سال ۱۳۵۷، به ایران بازگشت در پاسخ خبرنگاری که ازش پرسید چه احساسی در این بازگشت دارد، گفت "هیچ"، والسلام!

۲۱۰ - صفحه ۱۸۳

جالب است که خمینی که به زمان " امامت " خود به هنگام درگیری با " جبهه ملی " و قلع و قمع اعضا و رهبران، " ملی گرائی " را مخالف و ناسازگار با اسلام اعلام می دارد ، در " ولایت فقیه " عمال استعمار را به برپائی حکومتهای " ضد ملی " متهم می سازد (۲۱۱) برای بنسده ، هر چه جهد کرد ، روشن نیفتاد که اگر ملی گرائی با اسلام تخالف دارد پس چرا استعمارگران و عمال و دست نشانندگانشان حکومتهای " ضد ملی " برپای می دارند؟ اینان ، برپایه نظریه های سید روح الله خمینی ، بایست علی القاعده ، حکومتهای " ملی " بنیان گذارند تا ، بنا بر استدلال " متفکر " ما ، بتوانند به اسلام لطمه زد و صدمه وارد آورند ((وقت شریف دوستان را زیاده بدهند) : شاید هم گوینده و نویسنده متوجه به معانی و مفاهیم گفته و نوشته خویش نمی بوده است و تنها و تنها خواسته مطلبی گفته و بیان نوشته باشد ، اقتضای روزگار را در زمانی و موجب کار را در زمانی دیگر (۱۱۱) ،

در بیشتر اوراق " ولایت فقیه " برنامه ریزی خمینی برای دستیابی به حکومت و به جنگ آوردن اهرم اقتدار سیاسی مشهود است ، و نیز صریحاً و به مخاطبان، به مریدان و پیروانش و نیز به همراهان احتمالی آینده اش ، راه و روش کار را می نماید تا حریف را زیر فشار روحی و با رسنگین تحقیر قرار دهند و خود را به پیروزی سریع دلگرم و مطمئن سازند . وی می نویسد (۲۱۲) :

" اگر یک اعتراض دسته جمعی بظلمه که خلافی مرتکب میشوند ، یا جنایتی میکنند بشود ، اگر چند هزار تلگراف از همه بلاد اسلامی بآنها بشود که این کار خلاف را انجام ندهند یقیناً دست بر میدارند و قتی که برخلاف حیثیت اسلام و مصالح مردم کاری انجام دادند ، نطقی ایراد کردند اگر از سراسر کشور ، از تمام قراء و قصبات از آنان استنکار شود زود عقب نشینی میکنند . خیال میکنند میتوانند ؟ هرگز نمیتوانند . من آنها را میشناسم . من میدانم که چکاره اند ، خیلی هم ترسو

۲۱۱ - صفحه ۱۸۸

۲۱۲ - صفحه های ۱۶۳ و ۱۶۴

هستند. خیلی زود عقب نشینی میکنند. لیکن وقتی که دیدند ما از آنها بی‌عرضه‌تریم جولان میدهند".

وهنگامی که می نویسد (۲۱۳):

"..... اگر امروز قدرت نداریم که جلوی اینکارها را بگیریم و حرامخواران و خائنین بملت و دزدان مقتدرو حاکم را بکیفر برسانیم باید کوشش کنیم این قدرت را بدست بیاوریم.... وقتی قدرت بدست آوردیم نه تنها سیاست و اقتصاد و اداره کشور را درست میکنیم بلکه حرامخوارها و دروغپردازها را شلاق می زنیم و کیفر می رسانیم".

نیک آشکاری افتد که خمینی، از همان زمان، در اندیشه حکومت راندن و سیاست کردن و شلاق زدن و محبوس ساختن و به دار کشیدن و همه آنچه را که بعد انجام داد، بوده است. وی، در پی این مقصد و مقصود، در جای جای رساله (۲۱۴)، مردمان را به سرکشی ترغیب می کند و به برپائی بلوا و آشوب ترغیب و واشان می دارد به نوعی بی نظمی و "آنا رشی". این، به دقت، همان کاری بوده است که در درازای تاریخ کشور ما، فقیهانی که همچون سیدروح الله خمینی می اندیشیدند و طالب حکومت و خواستار قدرت و مارت بودند، همواره کرده اند و با تحریکهای خویش مجال نداده اند نهادهای دولتی و عمومی را در ایران تا ثبات و قوامی گیرند و، در طی زمان، به شکل متعادل کنننده، نیروی قاهره دولت و با زدارنده، "استبداد شرقی" درآیند. (و این فرآیندی بود که در باختر زمین متحقق شد، به تدریج، مرزهای اقتدار دولت و حدود رابطه اش را با مردمان محرز و مسلم و تجا و زنا پذیر ساخت و به عنوان یکی از مقدمات رشد اجتماعی - اقتصادی فرنگان شناخته آمد و مددشان داد تا بدانجای رسد که رسیده اند).

خمینی برای توجیه آنچه در تحریک مردمان می کند و مشروع جلوه دادن

۲۱۳ - صفحه های ۱۶۰ و ۱۶۱

۲۱۴ - فی المثل، صفحه های ۱۱۹ و ۱۲۰

" بویکوت " دستگاه دولتی حاکم ، به روایتی به نام " روایت ابی خدیجه " توکل می جوید (۲۱۵) . به موجب این روایت حضرت امام جعفر الصادق (ع) شیعیان را برحذر می دارد که وقتی میان نشان خصومتی و اختلافی روی نمود، برای دادرسی به قضات منصوب از سوی دولت حاکم رجوع کنند، واردشان می کنند، که در مواردی ازین گونه، کسی را از میان خود به داوری برگزینند. این روایت ، به فرض صحت ، ناظر بر اختلاف میان دوفرد شیعه است و از " اصحابنا " - دوستان ما - در سخن می رود. در آن روزگار هم، هرگاه یک فرد شیعی با فردی غیر شیعی اختلاف و مرافعه ای می داشت ناگزیر می بود به قاضیان منصوب از جانب دولت " جابر " و " جائر " و سایر اشکایت برد. این خود دوگانگی کار را می رساند، لهذا ، نمی تواند مبنای استوار بود برای کنار گذاردن دستگاه دولت .

درجائی اجامرو سالوکان را ، اندر پی قصد خویش ، بدینسان تحریک می کند و به سرکشی و اشان می دارد (۲۱۶):

" باید جوانهای ما عمامه اینها را بردارند. عمامه این آخوندهائی که بنام فقهای اسلام ، باسم علماء اسلام اینطور مفسده در جامعه مسلمین ایجاد می کنند [۲۱۷] باید برداشته شود. من تمیدانم جوانهای ما در ایران مرده اند؟ کجا هستند؟ ما که بودیم اینطور نبود؟ چرا عمامه های اینها را برت میدارند؟ من نمیگویم بکشند! اینها قابل کشتن نیستند ، لکن عمامه از سرشان بردارند. مردم موظف هستند، جوانهای غیر ما در ایران موظف هستند که نگذارند این نوع آخوندها... معمم در جوامع ظاهر شوند و با عمامه در بین مردم بیایند...".

و ، سپس ، بعد از همه این سخنان تحریک آمیز ، که به " جوانها " اختیار می دهد ، بنا بر میل و تشخیص خود ، به هرگونه بخواهند ، با مخالفان خمینی

۲۱۵ - صفحه های ۱۲۳ و ۱۲۴

۲۱۶ - صفحه ۲۰۲

۲۱۷ - وبسایت روح الله خمینی به مخالفت برمی خیزند . م . ت .

رفتار کنند، محض خالی نبودن عریضه و مظلوم و حق طلب نمودن خود، لبیبه اندرزمی گشاید که،

"..... لازم نیست آنها را [آن معلمان مخالف را]

خیلی کتک بزنند" (۲۱۸) -

اگر نیک درنگریسته شود این درست همان شیوه‌ای است که خمینی به روزگار "امامت" خویش پیش گرفت و به کار برد و با روش آب زیرکاه خود برای کوبانیدن و درهم شکستن مخالفان از سب و جست، او و باشان "حزب الهی" خود را به راه می انداخت و به جان مردمان معصوم و امروزه نیز، میراث خوارانش همان سنت "سنیه" را از "استاد" و "امام" خویش تقلید می کنند: زدن و کوفتن و گرفتن و بستن و کشتن و هر شکنجه و عذابی، بدون دادرسی و محاکمه و دفاع و حکم.....! قسط اسلامی!! عدل علی!!

خمینی برای قبضه کردن قدرت و فتح دژ استوار حکومت برنامهای دارد بسیار گویا و جامع و صریح و بی پرده (۲۱۹) که کاشش روشن فکران و داعیه داران رهبری فکری جامعه ما پیش از تسلیم خفت آورشان و سرسپردن ننگینشان به این "امام"، آن را، ولو با لاجمال، خوانده بودند - و یا به طعنه "ظریفی سوخته دل، اگر کاهلیشان نمی گذارد که به دقت بخوانند،" کاش یک خط در میان خوانده بودند!!

صراحت خمینی در بیان شوقش به کسب اقتدار و به دست گرفتن کار حکومت بدان اندازه است که "تشکیل حکومت" - البته "حکومت اسلامی" - را برای خود "وظیفه" می شناسد (۲۲۰) و در این راه، به زعم وی، (۲۲۱):

"..... اولین فعالیت..... را..... تبلیغات

تشکیل می دهد. بایستی از راه تبلیغات پیش بیاییم."

او، نه در "ولایت فقیه"، که در کتاب پیش از آنش، "کشف اسرار"، نیز،

۲۱۸ - صفحه ۲۰۲

۲۱۹ - از صفحه ۱۷۳ تا پایان رساله

۲۲۰ - صفحه ۱۷۴

۲۲۱ - صفحه آخر .

بدانسان که بزوهیدیم، اهمیت و تاءثیر تبلیغ را به قصد کاشتن آراء و نظرها در ذهن مردمان نیکو شناخته است و راههایی را برمی گزیند که تا روشهای مغزشوئی دامن می گسترند و، با تکیه بر ایمان انسانها، از آن نیز درمی گذرند (۲۲۲). خمینی در جای جای " ولایت فقیه " بر روی نقش تبلیغات تاءکید می نهد و اصرار می ورزد و همداستان آبنده، خویش را به التفات بدان فــــرا می خواند. مثالهایی به دست دهیم، چند: نخست دستور خمینی به یاران سش و مریدانش آن است که (۲۲۳):

" روش و طرز تبلیغ و فعالیت خود را تکمیل کنید " .

و ، سپس ، (۲۲۴) :

" تبلیغات و تعلیمات و فعالیتها و فعالیت مهم و اساسی ما است " .

و ، دگر باره (۲۲۵) :

" شما موظفید آنچه را تفقه کرده اید بین مردم منتشر کنید شما باید به تبلیغات و تعلیمات در جهت معرفی و بسط اسلام همت بکنید شما باید خودتان را ، اسلامتان را ، نمونه های رهبری و حکومت اسلامی را به مردم دنیا معرفی کنید مخصوصاً " به گروه دانشگاهی و طبقه تحصیل کرده ، دانشجویان چشمان بسیار است " (۲۲۶) .

به همراهان دلداری می دهد (۲۲۷) :

" شما الان نه کشوری دارید و نه لشگری، ولی تبلیغات برای شما امکان دارد و دشمن نتوانسته همه وسائل تبلیغاتی را از دست شما بگیرد وظیفه ما این است

۲۲۲ - توانگر ، دکتر مرزبان ، صفحه های ۱۴۰ تا ۱۴۲

۲۲۳ - صفحه ۲۲

۲۲۴ - صفحه ۱۷۵

۲۲۵ - صفحه ۱۷۷

۲۲۶ - تاءکیدها از این بنده است . م . ت .

۲۲۷ - صفحه ۱۷۴

که از حالا برای پایه‌ریزی یک دولت حقه اسلامی کوشش کنیم، تبلیغ کنیم، تعلیمات بدهیم، همفکر بسازیم، یک موج تبلیغاتی و فکری بوجود بیاوریم تا یک جریان اجتماعی پدید آید.....".

و (۲۲۸) :

" باید از اجتماعات بمنظور تبلیغات و تعلیمات دینی و توسعه نهضت اعتقادی و سیاسی اسلامی استفاده کنیم،"

خمینی برای اجرای طرحی که در انداخته است برنامه منظم و از پیش سنجیده‌ای به یاران آتی و هم‌دستان احتمالی خویش عرضه می‌دارد (۲۲۹) که چه‌بکنند و چه‌نکنند، فی‌المثل، نخست، " روابط خود را با مؤسسات دولتی آنها قطع کنند، دودیکر، " با آنها همکاری نکنند.... " از هرگونه کاری که کمک با آنها محسوب می‌شود پرهیز....." کنند... الی آخر، در پایان هم سوشان می‌دهند " مؤسسات قضائی، مالی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جدیدی بوجود..... آورند یعنی حکومتی نوتا^۱ بس کنند. وی در پی این مقصد و مقصود نخست به ملایان قوت قلب می‌بخشد و دلیرشان می‌سازد که (۲۳۰) :

" این فیه است که زیر بار دیگران و تحت نفوذ اجانب نمی‌رود و تا پای جان از حقوق ملت و آزادی و استقلال و تمامیت ارضی وطن اسلام دفاع می‌کند. فیه است که به‌چپ و راست انحراف پیدا نمی‌کند.....".

و پس از این جمله با فیها، که نه‌با واقع تطبیق دارد و نه احدیشان باور، به ملایان راه می‌نماید که (۲۳۱) :

" شما این افسردگی [۱] را از خود دور کنید..... تصمیم

۲۲۸ - صفحه ۱۸۰

۲۲۹ - صفحه‌های ۲۰۴ به بعد

۲۳۰ - صفحه‌های ۱۸۹ و ۱۹۰

۲۳۱ - صفحه ۱۹۰

به تشکیل حکومت اسلامی بگیریید دست بدست مردم
 مبارز و آزادیخواه بدهید حکومت اسلامی قطعاً برقرار
 خواهد شد "؛
 به بیانی دیگر، سیدروح الله خمینی به ملایان اندرزمی دهد که " مردم
 مبارز و آزادیخواه " را وسیله دستیابی به حکومت و ابزار سیطره بر جامعه
 قرار دهند. و این ، دقیقاً همان کاری است که کردند و همان شیوه‌ای که
 برگزیدند. جالب است که وی صراحت را از کف نمی نهد و در دنباله سخن می-
 آورد (۲۳۲):

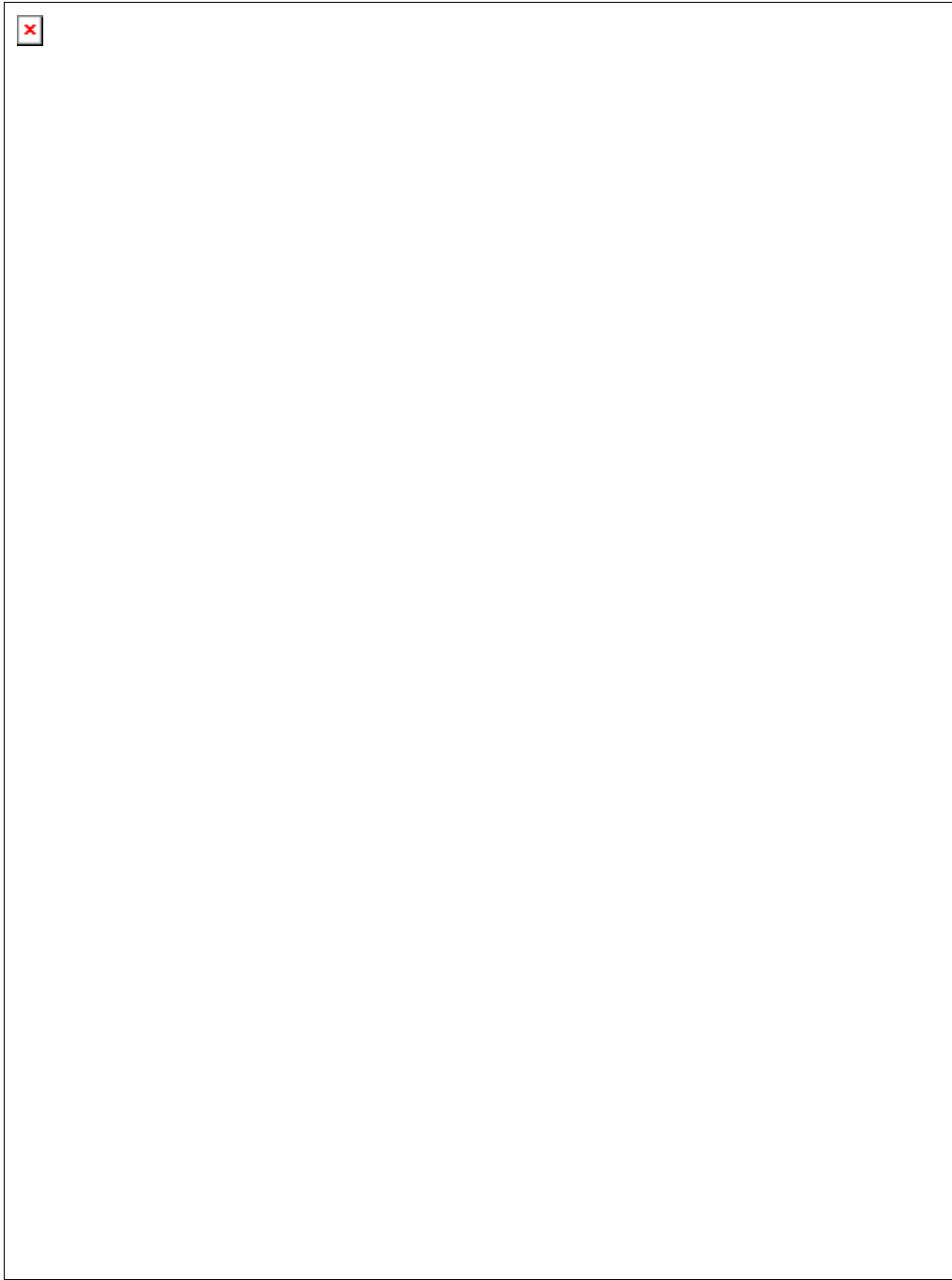
" وقتی موفق شدید دستگاه حاکم جا شرا سرنگون کنید
 یقیناً از عهده اداره حکومت و رهبری توده های مردم
 برخوردار خواهید. طرح حکومت و اداره و قوانین لازم برای
 آن آماده است " *

این بنده را قطع و یقین است ، اگر آنانی که با دانه سیدروح الله خمینی
 به دامش افتادند ، عبارت اخیر را از پیش خوانده بودند هرگز " فرمان
 نخست وزیری و وزارت از دست او نمی یارستند گرفت و اگر ذره ای عشق به میهن
 و مردم وطن می داشتند ،

"به دندان رخته در بولاد کردن	"به ناخن راه درخا را بریدن "
"در افنادن در آتش دان نگونسار	"به پلک دیده آتش را ره چیدن "
"به روی سرنهادن صد شتر یار	"زمشرق جانب مغرب دویدن "

۲۳۲ - صفحه - اخیر .

* نویسنده و روزنامه نگار آلمانی ، پترشل - لاتور ، در صفحه های ۹۵ تا ۹۷ کتابش
 (که در ذیل شماره ۷ فصل نخست این رساله معرفی شده است) داستانی جالب
 نقل می کند . وی که با هوایمیای آفرانس ، از پاریس به تهران ، خمینی را ، دریا زگشتش به
 ایران ، همراه می بوده است ، می نویسد : چون هوایمیای خود را برای فرود در مهرآباد آماده کردن
 گرفت ، صادق طباطبائی نزد او آمد ، کنارش نشست ، پرونده ای زرد رنگ را به وی سپارد (پرونده ای که ،
 شل - لاتور ، پیش از آنش نیز در دست خمینی دیده بود) و گفت : " این کاغذها را بگیرد لطفاً " و اگر
 هنگام پیاده شدن بازداشتمان کردند ، نزد خود پنهانشان نگاهدارید ، و اگر حادثه ای روی نینمود ، به من
 بازشان گردانید " . چون اتفاقی روی نمی دهد ، صادق طباطبائی ، دگر باره ، نزد وی می رود و پرونده
 زرد رنگ کذا کی را بازمی ستاند و با خود می برد . شل - لاتور می افزاید ، بعد ها وی را آشکار می افتد که
 او را ق پرونده " مورد سخن حاوی طرح خمینی برای " قانون اساسی جمهوری اسلامی " می بود ! !



واندرزی " حکیمانه " به همراهان جهانجوی و فزونی طلب خویشان می دهد و راهشان می نماید که " عاشورائی به وجود آورند " و در این رهگذر، اصلاً " وایدا " ، غم آن ندارد که موقع عاشورای حسینی را به حد قیام جاه طلبی دنیا دار فرود آورد. اومی نویسد (۲۳۹) :

" عاشورائی بوجود آورید. اسلام را عرضه ندارید و در عرضه آن به مردم، نظیر عاشورا بوجودیآورید. چطور عاشورارا محکم نگه داشته و نگذاشته ایم (۲۴۰) از دست برود، چگونه هنوز مردم برای عاشوراسینه میزنند و اجتماع میکنند..... شام امروز کاری کنید که راجع به حکومت موحی بوجود آید، اجتماعات برپاگردد، روضه خوان و منبری پیدا کند و در ذهن مردم مطرح بماند." خمینی انتظار " مبارزه ای طولانی" دارد (۲۴۱) تا براسب مراد سوار شود و در این انتظار از همکاران خود می خواهدومی طلبد که توده های مسردم را بسیج و تجهیز کنند و تحریک (۲۴۲) :

"..... برای مردم نطق کنید.... توده های مردم.... راه شور و حرکت درآورید، از مردم کوچه و بازار از همین کارگران و دهقانان پاکدل و دانشجویان بیدار مجاهد بسازید. همه مردم مجاهد خواهند شد....."

برای دستیابی بر قدرت سیاسی و نیروی حکومت، به زعم خمینی، همه مراکزها و همه ازارها باید در دست در اختیار روی قرار گیرند و بسندان روال و بدانسان کار کنند که مددکارا و در راه نیل به سر منزل منظور باشند، همه چیز را باید چنان ساخت و یا، بهتر گفته آید، چنان باز ساخت که معین او افتند و یارش شوند تا به " امامت " و " ولایت " برسد. هر چه نه با او و نه همسوی جهت گیری وی است باید بدو پتیاره و فاسدونا مردمی به انانها شناسانده

۲۳۹ - صفحه ۱۸۱

۲۴۰ - به صیغه اول شخص جمع در فعل عنایت شود که خمینی خود و ملایان مخاطب خود را " نگاهدارنده " عاشورائی شناسد ؛ م. ت .

۲۴۱ - صفحه ۱۸۳

۲۴۲ - صفحه ۱۸۲

شود، (و باک این تهمت بستنهارا نیز به دل راه نباید داد) . ملاحظه شود که " امام " درباره ، به قول خودش ، " اصلاح حوزه های روحانیت " چه می نویسد ، تا آنچه گفته شد محقق شده باشد و اثبات (۲۴۳) :

" معرفی و ارائه اسلام [(۲۴۴)] مستلزم این است که حوزه های روحانیت اصلاح شود آثار ی که تبلیغات بیگانگان در روحیه بعضی گذاشته از بسین برود ، افکار جماعت مقدس نما که مردم را از داخل حوزه های روحانیت از اسلام و اصلاحات اجتماعی باز میدارند اصلاح شود ، آخوندهای درباری که دیس را به دنیا میفروشد از این لباس خارج و از حوزه ها طرد و اخراج شوند . "

و ، به کوتاه سخن ، یکجا و درست ، حوزه ها در اختیار خمینی و اعوان و انصارش قرار گیرند !! که تنها در آن حال است که " اسلام ناب محمدی " رانجات می توان بخشید !!

مخالفتان سید روح الله خمینی و فقیهانی که جزاومی اندیشند و به راهی سوی اومی روند ، تنها در جمله های که در بالا نقل شده تهمت " مقدس نمایی " گرفتار نمی آیند . " امام " ایشان را در دیگر جا ها نیز می گوید و با سلاح تها م ، به نبردشان دامن همت به کمر می بندد و می نویسد (۲۴۵) :

" امروز چنانچه مسلمین طوری شده که مقدسین ساختگی [بخوانید ، مخالفان خمینی] جلونفوذ اسلام [بخوانید ، " اسلام خمینی "] را میگیرند ریشه این جماعت [مخالف اندیشه های خمینی] که در چاه وجود دارد در حوزه های روحانیت است ، در حوزه های نجف و قم و مشهد و دیگر حوزه ها افرادی هستند که روحیه " مقدس نمایی [بخوانید ، عزم جزم به مخالفت با خمینی] دارند و

۲۴۳ - صفحه های ۱۸۷ و ۱۸۸

۲۴۴ - البته ، بدانسان که شخص خمینی از آن تصویری در ذهن دارد . م . ت .

۲۴۵ - صفحه ۱۹۷

از اینجاریوحیه و امکارسو، [۱] خود را بنام اسلام در
 جامعه سرایت میدهند....." !
 دست آخر هم، "امام" راه مقابله با این گروه ضال و مضلل و ظالیمه سرگشته
 و گمگشته را، به لطف بسیار و مرحمت موفور، فراچنگ می نهد که (۲۴۶):

" این جماعت را ابتدا باید نصیحت و بیدار کرد [تا
 مانند خمینی نباشند] و "تابع" [اوشوند] و به آنها
 گفت:..... شما با این اعمال کاریها [بخوانید ،
 مخالفت با آراء خمینی] میخواهید که ملائکه جنه [۱]
 خود را زیر پای شما پهن کنند؟..... هرگاه بعد از
 تذکر [کذا] و ارشاد و نصیحتهای مکرر، بیدار نشده و
 به انجام وظیفه [در راه هدف خمینی] سرخاستند
 معلوم میشود قسورشان از عقلیت نیست بلکه درددلیگری
 دارند [که اعتقاد به درستی نظرهای خودشان است و
 مخالفت با آراء خمینی] ، آنوقت حسابشان طور دیگری
 است [وسرکارشان با "عمله عذاب" و مزدوران بلید
 "امام" ، از "حاکمان شرع" گرفته تا اوباشان شریر
 گردآمده زیر عنوان " حزب الله"] ،

خمینی ، هر جای که تواند ، از تشجیع ملایان به کوشش برای فتح دژ
 دولت و حکومت ، کوتاهی نمی ورزد و به طرق گوناگون و انواع حیل آنان را ،
 می کوشد ، سرشوق آورد و همراه و همدست و همدستان سازد. مثالی آوریم سخن
 را : می نویسد (۲۴۷):

" اگر آن حکومتی که اسلام میخواست پدید میآمد حکومتهای
 فعلی دنیا نمیتوانستند در برابر آن بایستند [و] تسلیم
 میشدند. لیکن متأسفانه کوتاهی شده است که چینی-

۲۴۶ - صفحه های ۱۹۸ و ۱۹۹

۲۴۷ - صفحه ۱۶۹

حکومتی سرباشود....."

نویسنده^۶ سطرهای بالا ، در پس پرده ، به مخاطبانش دو مطلب را می گوید تا بگوید و بفهماند : یک) در بنیاد نگذاری و تشکیل یک حکومت اسلامی کوتاهی شده و قصور رفته است (اما این کوتاهی را که مرتکب شده است و جرم ارتکب شده مورد علاقه^۷ خمینی نیست و آن را ، با ابهام بسیار ، به " مخالفین صدر اسلام" نسبت می دهد و سرونه قضیه را به هم می آورد (و دو) اگر چنانچه " حکومت اسلامی " پدید آید چنان نیرومند خواهد بود و خواهد شد که دیگر " حکومتها " در برابرش به زانو در خواهند آمد و " تسلیم " خواهند شد (حال " تسلیم " چه و چرا " تسلیم " ، باز هم مبهم و ناگفته باقی می ماند) . حاصل این دو کلام ، دعوت ملّیان است که بیاشید و بشتابید تا نخست ، قصور رفته را تدارک کنیم و دود دیگر ، دولتی در اندازیم که همگان در مقابلش به زانو در آیند و ما به سروری بر جهان دست یابیم . بیاشید و بشتابید که هم در آن دنیا ثوابکار خواهیم بود و هم در این دنیا ماء جور !

سید روح الله خمینی ، چون خود از طایفه ملّیان است ، نیک می داند که اینان ، از آغاز پیدایش اندیشه^۸ حکومت مشروطه در میان مردم و احساس لزوم برقراری نظم قانون و روش قانونگذاری ملی در ایران ، همواره به دوعرصه^۹ زیست اجتماعی و علاقهای وافرمی داشته اند و در راه درجنگ نگاه داشتن و داشتن و اداره اش به جان می کوشیده اند : آموزش و پرورش و دادگستری . خمینی ، در حکومتی که دورنمایش را برای مریدان مجتّم می سازد و عده قاطع می دهد که این هردورا ، به تمام و کمال ، در اختیار ملّیان قرار دهد .

او چنان سیاه تصویری از روشهای دادگستری نوین و آئین های دادرسی امروزی به دست می دهد که دل آدمی از غم و اندوه انباشته می شود (۲۴۸) ولیک هرگز نمی گوید و نمی نویسد که ، پیش از مشروطه ، چه سیاه کارنامه ای می بود بیشتر ملّیان را که بر مسند قضا تکیه زده بودند و چه حقیقتی را که ناحق نمی کردند و چه ناحقی را که حق نمی نمودند . او و دیگر ملّیان ، خود به از " مکلایان " ، آگاهند که حسرت آن روزگار و آن دادرسی و قضا را ببردن ، از بیخردی است ، ولیک به کار جلب نظر توده مردمان و امیدوار کردنشان به حکومتی " دیگر " و روزگاری " بهتر " می آید ، افزون بر آن ، نه زبان که سود ملّیان را نیز به همراه دارد !

۲۴۸ - فی المنل ، صفحه ۵۸

اما چشم داشتن به آموزش و پرورش را داستانی دیگر است و به گمان نشان به استمرار حکومت ملایان و قوام بخشیدن به سلطه و سیطره ایشان، از راه نفوذ و در روح و ذهن مردمان، می آنجا مدورویان ندن نونهالان به سوهائی که برای حفظ منافع حاکمان مفید بتوانند افتاد، پژوهنده و متفکری بسیار شهیر — پیرامون رابطه مذهب و آموزش و پرورش در منطقه خاور میانه و نزدیک نظری جالب ابراز می دارد می نویسد (۲۴۹) : از اعمار باستان، در خاور میانه و نزدیک، مذاهب همواره کوشیده اند تا نظارت بر آموزش و پرورش را برای خویشتن مسلم دارند و حق خودشان را بر این روندی است که، فی المثل، در امپراتوری نیرومند و گسترده دامن مصر عتیق هم می بینیم که، در چندین بار، کاهنان مدیران و مسئولان غیر مذهبی آموزش و پرورش کشور را از کار برکنار ساختند و اخراج کردند و خود بر جای شان نشستند.

این بنده گمان نمی برد که گش دینتیاران به تسلط بر نظام تعلیم و تربیت محدود و محصور به خاور میانه و نزدیک بوده باشد. این گش و شوق در همه جای بوده است و همه کسانی را بوده است که سودای برقراری یک حکومت مطلقه (۲۵۰) در سر می پرورانده اند. می نویسد (۲۵۱) کشیثان فرقه دومینکن (۲۵۲)، که به سال ۱۲۲۵ مسیحی تاء سیس شد، موقق شدند تا "تفتیش عقائد" (۲۵۳) و اداره آن دستگاه سپاه دوزخی را برعهده گیرند و از آن راه، بدبا و رخود، بکوشند تا یکنواختی و هماهنگی اعتقاد و اندیشه را در سراسر دنیای عیسوی تاء مین و تضمین دارند، برای این منظور سایه سنگین خویشتن را بر آموزش و پرورش اروپا نیز افکندند و هم محتوی و هم شیوه تعلیم را از خود آراء خود ساخت متاء تر ساختند.

Weber, Max; "Agrarian Sociology of Ancient Civilization" — ۲۴۹
(London, Foundation of History Library, 1976),
translated by R.I. Frank, P.79

Totalitarian state — ۲۵۰

Thomas, H.; P. 151-152 — ۲۵۱

Dominican — ۲۵۲

Inquisition — ۲۵۳

اما وباهمه این احوال، تاریخ و حرکت‌های تاریخی نشان داده است (و فروپاشی خفت‌نا را خبرنظام‌های خودکامه و حکومت‌های مطلقه و دستگا‌ه‌های متکی بر " مکتب " و " شعبد " و " ایدئولوژی " در اروپای خاوری نیز آخرین مه‌رتاء بیدر آن نهاده) که انسان‌ها بی‌ح و مهره و قطعات یک شکل و یک‌نواخت نیستند و هرکه، در هر عرصه و از جمله در عرصه آموزش و پرورش، با این آفریدگان شکفت و بدیع برخوردی " مکانیکی " کند و بخواهدشان بنا بر میل و سلیقه و سود خویش قالب بریزد، لاجرم، سرش به دیوار شکست خواهد خورد و شیرش بر سنگ ناامیدی خواهد نشست. ملّیان همراه و همدست خمینی نیز از این قانون عام مستثنی نیستند و بیهوده به این کار دل بسته‌اند. دنیای مادیست‌های آزادی‌هاست، مردم سالاری‌هاست، شادیه‌هاست، نوآوری‌هاست. دنیای مادیست‌های فردا هاست و گفتار آن و دیگر لاشه‌خواران را بدان راه‌نه؛ مگر بی‌نی از هفتاد سال آموزش و پرورش " سنجیده "، " مکتبی " " متکی بر ایدئولوژی علمی "، " نیرو گرفته از تجربه و پژوهش و امید " توانست در " کشورشوراها " انسان‌های " قالبی " و یک شکل بسازد و " انسان سوسیالیستی " (۲۵۴) را بیافریند که اینک مشت‌های ملّی پیوسیده و کم فرهنگ و نادان و، اکثرأً، ناپاک، بتوانند در این راه‌حتمی گامی به سوی توفیق بردارند! اینان از درون تیره کهن مقابله‌هاست باستان به بیرون خزیده‌اند و باید به همان گورهای تاریک نیز بازگردند. در جهان پیش از توفنده امروزین جز این راهی برای این قبیله نمانده است و نیست.

سپد روح الله خمینی که در میان ملّیان زیسته است و بالیده، خلق و خوی بیشترین آنان را به کمال می‌شناسد و بر ظرفیت اخلاقی اکثریت ایشان وقوف تام دارد، بر پایه این شناخت، اندرزتان می‌دهد و بدان امید می‌بندد که دم گرمش در آهن سرد نفس‌آنان درگیرد (۲۵۵):

"..... لارم است خودمان را از لحاظ روحی و از حیث زندگی کاملاً ترک کنیم. بایددیش از پیش پارسا شویم و ار

Homo Socialisticus - ۲۵۴

۲۵۵ - صفحه ۲۰۳

حطام دنیوی رو بگردانیم شما آقایان (خطاب به روحانیون) (۲۵۶) باید خود را برای حفظ امانت الهی مجهر کنید ، امین شوید [۲۵۷] دنیا را در نظر خود ننزل دهید از حطام دنیا اعراض کنید متقی باشید لشکر امام زمان باشید تا بتوانید خدمت کنید "

آنچه از نابه‌کاریها ، بیدادها ، شقاوتها و بی‌عفا فیها در " جمهوری اسلامی " ، به روزگار " امامت " خمینی و پس از وی ، روی نمود و کوهی از اسنساد و پرونده‌ها ، که این رذائل و مفاسد را در دل خود شیت و ضبط کرده‌اند ، تا زمان رسیدگی بدانان فرارسد ، متجلی می‌سازند که پیروان آن " ناصح صادق " چه اندازه حرمت " استاد " و " بزرگوار " خویش را نگهداشتند ؟ نگاهی گذرا به روزنامه‌های نشرشونده در " جمهوری اسلامی " ، که فرقه‌های مختلف ملایان حاکم علیه یکدیگر به کارشان می‌گیرند ، و نیز عنایتی به مذاکرات انجام گرفته و نطقهای ایراد شده در " مجلس شورای اسلامی " ، ما را تکافومی کند که از عمق فساد و زیادت‌تباهی اخلاقی همدستان و ، اینک ، مرده‌ریگ‌خواران سید روح‌الله خمینی مطلع شویم و از جستجو در پی به دست آوردن مدارک و شواهد بیشتری نیاز به بازهم ، " شرمشان باد ز هنگامه رسواشی خویش " ! بگذریم .

در رساله " کشف اسرار " سه خلیفه نخست از " خلفای راشدین " ، ابو بکر صدیق و عمر فاروق - " شیخین " - و عثمان - " ذوالنورین " - بی‌حرمتیها از سید روح‌الله خمینی می‌بینند و دشنامها می‌شنوند (۲۵۸) اما در " ولایت فقیه " لحن نویسنده نرم‌تر می‌شود و سخن در پرده می‌رود و به این بیان می‌رسد (۲۵۹) :

۲۵۶ - بر آن نزوع عبارت درونش ، (خطاب به روحانیون) ، عیناً ، در متن کتاب آمده است . م . ت .

۲۵۷ - دقت شود : بندی دستورمانند می‌دهد که " امین شوند " ! آری - مفهومش آن است که " امین نیستند " ! م . ت .

۲۵۸ - مراجعه شود به : توانگر ، دکتر مرزبان ، صفحه‌های ۴۰ و ۴۱

۲۵۹ - صفحه ۵۶

" دونفر اول (از خلفای راشدین) سیره پیغمبر (ص) را در زندگی شخصی و ظاهری حفظ کرده بودند (۱) گرچه در امور دیگر مخالفت‌ها کردند که [کذا] انحراف فاحش دوره عثمان ظاهر شد، همان انحرافهایی که ما را امروز باین مصیبت‌ها دچار کرده است...."

ظاهرا " بوی دنیه، توفیق از دکه کبابی امارت و حکومت به مشام می آید و خمینی را وای می دارد تا موجبی برای رنجش و آزرده‌گی اهل سنت و جماعت فراهم نیابد و در عین حال، متعصب مریدان شیعی خویش را هم، با به کار گرفتن کنایاتی پرایهام، خوشنودنگا هدا رد که " شیخین " سیره و شیوه پیامبر را در " زندگی شخصی و ظاهری " حفظ می کردند، به دیگر سخن، در " زندگی عمومی و باطنی " به راهی دیگری رفتند!!

روش معمول و مختار تقریباً همه ملایان مریدجوی و معرکه آراست که چهار " انجیل " - " اناجیل " - حاضر را، که در دست مسیحیان است، نادرست خوانند و مسیحیت حقیقی را نیز چیزی جز مسیحیت معمول و متداول در جهان مایانند. خمینی نیز به همین راه می رود (۲۶۰) . درست که مسیحیت در طی آن دوهزار سالی که از عمرش می گذرد دستخوش تحولات و دگرگونیها و تشعبها و تحزبها و تفرقه‌های بسیار شده و بالا و پائینها دیده و الحادها درش پدید آمده و کشته‌ها داده و کشتارها کرده، بورشهای فکری و فلسفی را از سر گذرانده و تکفیرنامه‌ها بیرون داده، ولیک‌کاش یکبار این ملایان، و از آن زمره سیدروح الله خمینی، می‌گفتند و می‌نوشتند که مسیحیت " حقیقی " کدام است و آن انجیل " واقعی " که اینانش می‌جویند در کجاست و به دست که ؟

خمینی، در جای جای رساله " ولایت فقیه "، در انتقاد از روزگار و وضع پیش از " ظهور " خویش، سخنانی می‌گوید که به پیش‌بینی و پیشگویی ایام " امامت " خودش بیشتر مانده است - و شاید بتوان نشان از " کرامات " " پیر " دانست!! فی‌المثل می‌نویسد (۱۶۱) :

۲۶۰ - صفحه ۱۰

۲۶۱ - صفحه ۱۶۷

" ملت بیچاره در حال فقر و گرسنگی (۲۶۲) سر میبرند
 و هیئت حاکمه هر روز آن همه مالیات را از مردم
 گرفته صرف و لخرجهای خود می کند، طیاره فانتوم
 میخرند "

اگر هم منکر ظهور " کرامت " از سوی " ولی فقیه " باشیم، این یک رادیکر
 نمی توانیم جز به پیشگویی " صادقانه " و " کرامتگونه " ای نسبت داد (۲۶۳):
 در ذهن کوتاه اندیشان " وقتی گفته می شود
 حرامخواری، فقط بفال سرکوچه بنظرشان میآید که -
 العیاذ بالله - کم فروشی میکند، دیگر آن دائره
 بزرگ حرامخوری و غارتگری بنظر نمیآید که یک سرمایه
 بزرگ را میبلعند، بیت المال را اختلاس میکنند، نفت
 ما را میخورند، بنام نمایندگی کمیانیهای خارجی
 کشور ما را با زار فروش کالاهای گران و غیر ضروری بیگانه
 میکنند و از این راه پول مردم را به جیب خود و سرمایه داران
 بیگانه میریزند، نفت ما را چند دولت بیگانه پس از
 استخراج برای خود می برند و مقدار ناچیزی هم که به
 هیئت حاکمه همدست خودشان میدهند از طرق دیگر به
 جیب خودشان بر میگردانند که بصندوق دولت میریزد
 خدا میداند صرف کجا میشود. این یک حرامخوری
 در مقیاس وسیع و در مقیاس بین المللی است، " منکر "
 وحشتناک و خطرناکترین منکرات همین است، شما اوضاع
 جامعه و کارهای دولت و دستکاهها را دقیقاً " مطالعه

۲۶۲ - عنایت شود که از " گرسنگی " پیش از حدوث " جمهوری اسلامی " سخن
 می گوید ! لیک از " کرامات " او آن است که " گرسنگی " به روزگار
 " ولایت " وی رواج عام می گیرد ! م . ت .
 ۲۶۳ - صفحه های ۱۵۹ و ۱۶۰

کنید تا معلوم شود چه [حرامخواریهایی] وحشتناکی صورت میگیرد. اگر زلزله‌ای در گوشه کشور رخ دهد یک راه درآمد و حرامخوری بروی سوجدویان حاکم باز میگردد تا بنام زلزله زدهگان جیب خودشان را پرکنند. در قراردادهایی که حکام ستمکار و ضد ملی یا دولتها یا شرکتهای خارجی می بندند میلیونها از پول ملت را بحیب می زنند و میلیونها از پول ملت را عایدا بخارجیان و اربابان خود میکنند. اینها جریانات سیل آسائی از حرامخوری است که پیش چشم ما صورت میگیرد و هنوز ادامه دارد، چه در تجارت خارجی و چه در باصطلاح قراردادهایی که برای استخراج معادن یا بهره برداری از جنگلها و سایر منابع طبیعی بسته میشود یا برای کارهای ساختمانی و راهسازی یا خرید اسلحه از استعمارگران غربی و استعمارگران کمونیست.

به گفته مولانا یمان، "خوشرآن باشد که سردلبران گفته آید در حدیث دیگران"!!

این یک رایبگریم (۲۶۴):

"اینکه مردم از این حکام میترسند برای این است که حکومت آنها روی قواعد و قوانین نیست، قلسدری است...."

"شکرایزد که به اقبال کله گوشه گل"، در "جمهوری اسلامی" سید روح الله خمینی "حکومت روی قواعد و قوانین" می بود و هست و کسی هم حتی سائسه کمرنگی و گذرائی از "قلدری" به چشم ندیده است!! در جایی دیگر می نویسد (۲۶۵):

"بسیاری از این مفاسد از همان هیئت حاکمه و خانواده حاکم مستبد و هوسران سرچشمه میگیرد. این حکام هستند که اماکن فساد درست میکنند.... اگر این تشریفات

۲۶۴ - صفحه ۱۱۲

۲۶۵ - صفحه ۵۷

پرخرج سلطنتی و این ریخت و پاشها و اختلاسها نمود بودجه مملکت کسرنمیا وردتا دربرابر آمریکا و انگلیس خاضع شوند و تقاضای قرض و کمک کنند . مملکت بخاطر این ریخت و پاشها و اختلاسها محتاج شده است ، وگرنه نفست ما کم است ؟ یا ذخائر و معادن نداریم ؟ همه چیز داریم ، لکن این مفت خوریهها و اختلاسها و گشادبا زیها سی که بحساب مردم و ازخزانه عمومی میشود مملکت رایبچاره کرده است ، اگر اینها نبود احتیاج پیدا نمیکرد که از اینچاره بیفتد برودا آمریکا دربرابر میزآن مردک(رئیس جمهور آمریکا) گردن کج کند که مثلاً " ما کمک کنید " .

جالب است وگفتن دارد که به زمان حیات " امام " نمایندگان " ولی فقیه " ، بیشتر بنهان و " زیرجلکی " ، و پس از مرگ خودوی و سالوس وی ، بیشتر هویدا و آشکار ، دربرابر همه " میزها " گردن کج می کردندومی کنند تا نوالسهای جلویشان بیاندازند و کمکی و وامی بگیرند . مگر اینان دربرابر بانک جهانی ، کشورهای عضو بازار مشترک ، بانکهای اروپائی و آمریکائی ، سرمایه داران و متخمان ایرانی رمیده از جهنم " جمهوری اسلامی " گردن کج نکردند و گردن کج نمی کنند ؟

مورخان تیزبین و ژرف اندیش چنین داوری کرده اند (۲۶۶) که :

" محمداخلاق را بادین دریک ترازومی نهاد " ،

اما سیدروح الله خمینی که مدعی ابداع و اختراع " اسلام ناب محمدی " است اندک توجهی نیز به مبانی و اصول اخلاقی نمی دارد و منافع لحظه ای و آنسی خویشتن را بر تراز همه چیز می شمارد و پای برهر آنچه هست می گذارد . در " عشق " به امارت و " امامت " و " ولایت " ، شاید ، ورد زبانش این بیت زیبای خواجه مامی بوده است که :

" من هماندم که وضو ساختم از چشمه عشق

چهار تکبیر زدم ، یکسره ، بر هر چه که هست "

۲۶۶ - زرین کوب ، دکتر عبدالحسین ، " با مداد اسلام " ، (تهران ، مؤسسه

انتشارات امیرکبیر ، ۱۳۵۲) ، چاپ دوم ، صفحه ۴۳

از همین تقیصه^۱ اخلاقی برمی خیزد شکاف ژرف و بسیار ژرفی که میان گفتار و کردار سید روح الله خمینی، آشکارویی پرده دیده می شود و حاصل وجود این شکاف را، خداوندان اخلاق، سالوس نامیده اند و دریا، مثالهایی تقدیم داریم خوانندگان را:

خمینی، طی عبارتهایی که به آشکارایی خطابش به محمدرضا شاه پهلوی است، بروی خورده می گبرد که چرا علی گونه و علی وارد میدان فرمانروایی عمل نکرده است و می نویسد (۲۶۷):

"..... فلمرو حکومت تو [شاه] حزی از قلم برو حکومتش بود، عراق و مصر و حجاز و ایران همه در قلم برو حکومتش بود، در عین حال دارالاماره و مسجد بود و دگة القضاء در گوشه مسجد قرار داشت و سیاه در مسجد آماده میشد....."

اما چون خود به "امامت" و ریاست می رسد یک روز و یک مرتبه هم قدم بسه مسجدی نمی گذارد و چه رسد که مسجد را "دارالاماره" خویشان سازد. "دارالاماره" وی همان "دژ جباران" بود که پرنده را نیز بر آن گذری دست نمی توانست داد، چه رسد مظلومی را، و "دگة القضاء" او هم زندانهای خوفناک و هول انگیز اوین و مصر و گوهر دشت و عادل آبا دودیزل آباد.....

خمینی تا در قم به سر می برد، و نظریه می یافت، و یا، چون به عراقش بردند و نغمه حکومت را ندن سرودن گرفت، و آهنگ به "ولایت" نشستن آغازید، هر چه ناشدنی و نامتعقل بود، بر زبان می راند، فارغ از واقعیتها و بی پروا نسبت به دشواریهای اجرایی و صعوبتهایی که سیاستمداران با آنان دست به گریبانند، آسمان و ریسمان به هم می رشت، و همه چیز و همه کس را به بساد تنقید، و نه انتقاد، می گرفت، اما چون بر مسند مارت و مطبوعه "امامت" تکیه زد، کار را دگرگونه یافت، از بن و بیخ دگرگونه یافت، و بازی رانسه

۲۶۷ - صفحه ۱۰۶ - ضمناً "دگة القضاء" حجره مانندی می بود به مسجد کوفه که امیرالمؤمنین علی (ع) پس از فراغ از نماز گزاردن، درش می نشست و به دعاوی مردمان رسیدگی می فرمود و در باره شان حکم می داد. م.ت.

آنچه می پنداشت، کاش خودوی از گفته و نوشته، خویش پندی گرفته بود (گوا این که فرصت جوشی چون او اهل پند آموختن نیست و نمی تواند بود) که امیرالمؤمنین علی (ع) هم با دشواریهای عملی رویا روی می بسود و " شریح قاضی " را " نتوانست عزل کند " و او را بر حکومت عدل آنحضرت تحمیل کردند " (۲۶۸) .

خمینی در توصیف حکومت آرمانی خودش می نویسد (۲۶۹) که در آن ،
 " رئیس دولت و همه والیان و متمدیان خدمات
 عمومی یعنی اعضای دولت هیچگونه امتیازی در
 استفاده از درآمد و اموال عمومی بر افراد عادی ندارند
 بلکه سهم مساوی میبرند. "

اما دیدیم که به دوره " امامت " اوبه متمدیان امور عمومی و کارکنان دولت و سازمانهای وابسته بدان به هیجروی ، حقوق و دستمزد مساوی و برابر پرداخت نشد. از آن گذشته " سهم مساوی " یعنی چه؟ آیا اگر " والی " شروتمندی هم در میان دیگر کارکنان بود باید به همان اندازه دریافت کند که خدمتگزار درویش مسکینی؟ بدین پرسشها، خمینی پاسخی نداده است ، و علی الظاهر، او را پاسخی نمی بوده است و تنها بر آن بوده تا با گفتن و نویساندن این جمله جلب نظری کرده باشد و خودی نموده .
 به زعم خمینی (۲۷۰) ، " ولی فقیه " ،

" نباید بگذارد در بیت المال هرج و مرج واقع
 شود و یک شاهی ضایع گردد " و اگر نتوانست
 خود بخود از حکومت منعزل است زیرا از امانتداری
 ساقط شده است .

و در رهگذری دیگر (۲۷۱) ، " ولی فقیه " ، نباید اجازت دهد که
 " در مالیاتها و درآمدهای کشور اینقدر هرج و مرج
 و حیف و میل واقع شود و چنین تصرفات ناشایسته بشود. "

۲۶۸ - صفحه های ۹۷ و ۹۸

۲۶۹ - صفحه های ۳۵ و ۳۶

۲۷۰ - صفحه ۹۳

۲۷۱ - صفحه ۹۶

اینک ، با این حکم صریح و متقن ، که خود خمینی به دست داده است ، تکلیف میلیاردها دلاری که خود ضایع کرد و اعوان و انصارش با اختلاس کردند و بیابسه جیب دلالتان اسلحه و قاچاقچیان بدکاره سرازیر ساختند چه می شود؟ آیا بیلیاقتی و بیکفایتی او ، به گفته خودش ، " از حکومت منعزل " نمی کردش؟ آیا او دیری نمی بود که از " امانتداری ساقط " شده بود؟

خمینی ، ضمن طعنه و تعنتی به فرمانروایان جهان و به ویژه به محمد رضا شاه پهلوی ، خمال " ولئی فقیه " را ، که در نظرا و باید جانشین همه آنان شود ، چنین برمی شمارد (۲۷۲) :

" ما زمامداری می خواهیم که مجری قانون باشد نه مجری هوسها و تمایلات خویش ، افراد مردم را در برابر قانون مساوی بدانند و آنها را دارای وظائف و حقوق اساسی متساوی ، بین افراد امتیاز و تبعیض قائل نشود ، خاندان خود و دیگری را بیک نظر نگاه کند ، اگر پسرش دزدی کرد دستش را قطع کند ، برادر و خواهرش هر دو بین فروشی کردند آنها را اعدام کند " .

نیک شد که بودیم و دیدیم ، به روزگار " امامت " سید روح الله خمینی ، او مجری قانون بود هیچ قانونی را ، حتی " قانون اساسی " خود " جمهوری اسلامی " را بنا بر " تمایلات " خویش دگرگون ساخت ؛ بودیم و دیدیم ، همه افراد " جمهوری اسلامی " در برابر قانون مساوی بودند و احدی از خانواده " رهبر " به جبهه جنگ کسبیل نشد ، چه رسد که به درجه رفیع شهادت بتواند رسید ؛ بودیم و دیدیم که هیچ فردی از افراد خاندانش به دزدی و قاچاق دست نیالود ؛ بودیم و دیدیم

نویسنده " ولایت فقیه " به شماتت برخی از مسلمانان دست می زند و می نویسد (۲۷۳) که اینان ، به جای آن که ،

" برای آزاد کردن فلسطین که وطن اسلام [] است اشتراک مساعی کنند به اختلافات دامن میزنند " ؛

شگفتا که خودش ، چون بر مرکب " امامت " می نشیند ، نه تنها اختلافها را مرتفع نمی دارد بل بر شدت وحدت و عمق آنان می افزاید و با ایجاد

زمینهٔ مساعد جهت آغاز جنگ از سوی عراق ، مستب وقوع طولانی ترین جنگ سدهٔ بیستم، آن هم میان دولت مسلمان، می شود و شکاف عظیمی در میان ممالک اسلامی پدیدار می سازد و با جبهه گیری در برابر دیگر حکومت های اسلامی، لبنان را بیشتر و بیشتر در جنگ داخلی و در آتش و خون فرو می برد و با ائتلاف صدها میلیون از شرورهای خدا داد ملت بزرگ و بزرگوار ما ، در راه جها نجوشیها و خودخواهیها و جاه طلبیهای خویش ، به گروههایی فرصت طلب و آخاذ و ماجراجو امکنان می دهد که ثبات سیاسی جهان اسلام را بیشتر و بیشتر به خطر اندازند و امید به آزادی فلسطین را نابود سازند. تثنیتی که سید روح الله خمینی و همستانش در جهان اسلام به وجود آوردند ، به یقین ، در تاریخ همانند ندارد و ضربتی که به دست اینان بر پیکر اسلام نشست بدین زودیها و بدین سادگیها تدارک شدنی نیست .

اندر سادگی و صفای " حکومت اسلامی " چنین قلم می فرساید (۲۷۴):

" در حکومت اسلامی برخلاف رژیم سلطنت و شاهنشاهی و امپراطوری اثری از کاخهای بزرگ، مزارات کذابی، خدم و حشم، دفتر مخصوص، دفتر ولیعهد و دیگر لوازم سلطنت نیست ."

این سخن را یاباید برنا آگاهی نویسنده اش محمول داشت و یابینی در پی فریب عوام انگاشت : در جهان مادستگاه حکومت عرض و طول دارد و مسائل پرغموض یک دولت امروزی را از درون یک اتاق که نه از داخل دهها بنای عظیم هم ، به سهولت ، حل و فصل نمی توان کرد. وظائف پرشمار و رنگارنگی که ، با گذشت زمان ، بر عهدهٔ حکومتها نهاده شده مستلزم آن است که صدها هزار کارشناس و متخصص و کارمند بکوشند و جهد کنند تا بدشان ، کم یا بیش ، به انجام بتوانند رسانند. عجبا! خود خمینی چون به امامت " نائل شدیر " خدم و حشم " بسیار تکیه زد ، " دفتر امام " و " بیت امام " بر پای ساخت ، دوروبر " دژ جماران " ، تنگاتنگ ، نگهبان و " پاسدار " و حاجب و دربان و پسر اول و قراول کاشت ، و بساطی چید که با بساط سلطنت پهلومی زد ، از همهٔ این سخنان گذشته ، این " امام " ، چرا به روزگار حکومت خود گامه خویشتن، که درش هرکاری

می خواست می کرد و هر آتشی می خواست برمی افروخت و هر عده جوان را که هوس می کرد، به کشتن می داد، " فرمان " صادر نکرد که همه آن بساطهای را که مدعی بود زاده، نظامی های حکومتی غیر اسلامی است برهم زنند و برچینند و به سادگی روزگار آعازین اسلام بازگردند؟ آیا جز این است که وی بیاناگاه می بود و با عوام فریب؟

(در عوام فریبی و سالوس سید روح الله خمینی سخن بسیار است و شواهد فراوان، به ذکر یکی بسنده می کنیم تا نیکوتر " ولایت فقیه " را، در اجراء عمل، به زبردید آورده باشیم که چون " بنیانگذار " و " رهبر " چنین کنند و ای به عصری که میراث خوارانش دست اندر کار فرمانروائی و حکومت رانیدن باشند، چون امروز:

خمینی، خود، همواره و همه جا حسینعلی منتظری را " حجت الاسلام والمسلمین " خطاب می کرد - که نمونه اش نامه همدار به منتظری است، مورخ ۱۳۶۵/۷/۱۲، درباره فعالیت های داماد و برادر داماد (۲۷۵) - ولیک، تا زمانی که منتظری از " جانشینی " و " امید امام و امت " بودن عزل نشده و به غضب " امام " گرفتار نیامده بود، رخصت می داد که روزنامه های تحت فرمانش، رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی، خطیبان جیره خوار و مزد بگیران پرگوش آن مرد را " آیت الله العظمی "، مکمل به عنوان خنده آور " فقیه عالیقدر " بنا مند؛! خمینی در همین احوال سکوت می کرد، سکوت و سکوت چون مصلحت وقت را در آن می دید، چون تعریف و تمجید از قائم مقام و جانشین وی، به نوعی، تعریف و تمجید از خود وی می بوده و به کار تحکیم بساط فرعونیش سود مندی توانست افتاد، اگر این رفتار باعث گرفته از سالوس و عوام فریبی نیست پس از چیست؟).

خمینی می نویسد (۲۷۶):

" ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع (۲۷۷) یک وظیفه سنگین و مهم است به ایس

۲۷۵ - روزنامه " کیهان "، چاپ تهران، مورخ ۱۳۶۹/۳/۲۲

۲۷۶ - صفحه های ۶۴ و ۶۵

۲۷۷ - عنایت شود که خمینی " حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع " را یکی می داند و مترادف هم می آورد. کاش آنان که، به سال ۱۳۵۷، کورکورانه و شتاب زده، دست " بیعت " به وی دادند، لااقل، به این مبارت گوشه چشمی کرده بودند! م. ت.

که برای کسی شایسته و مقام غیرعادی بوجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد، بعبارت دیگر ولایت مورد بحث یعنی حکومت و اجرا و اداره امتیاز نیست و وظیفه‌ای خطیر است."

آنان نویسنده^{۹۴} همین‌طور، به زمانی که مرکب امارت و فرمانروایی مطلقه را به ریران می‌داشت، بر بالای کرسی رهبری می‌نشست و کاسه لیسان را اجازت می‌داد تا مدحش کنند و شنایش گویند و متصل و ملحق به پشت پرده‌های اسرارش خوانند و برتر از انسان خاکیش‌شنا سندی به "مقام غیرعادی" برسانندش، این مدعی لزوم "نهی از منکر" یک بار، حتی یک بار، لب به سرزنش ایسین یا وه‌گویان نگشود و از این منکرشان منع ونهی نکرد و مدیحه‌سرایان را بلکه ساخت تا هر چه می‌خواهند بسرایند و بگویند.

سید روح‌الله خمینی بسیاری سخنها گفت که به عصر "امامت" خویش از پادشاهان برد، سهل است، خلاف آنان عمل کرد. درباره روزگاری که حکومت و "ولایت" به دستش افتد می‌نویسد (۲۷۸)، در آن هنگام،

"حاکم در حقیقت، قانون است. همه در امان قانونند، در پناه قانون اسلامند..... مثل این حکومتها نیست که امنیت را از مردم سلب کرده‌اند، هر کس در خانه خود می‌لرزد که شاید الان بریزند و کاری انجام دهند" (۲۷۹)..... [در حکومتهای حاشرو جایی]..... به تهمت یا صرف احتمال می‌گشتند، تبعید می‌کردند، و حاکم می‌کردند عیبهای طویل المدة [یعنی] (۲۷۹)..... هرگاه حکومت اسلامی تاسیس شود همه در سایه قانون با امنیت کامل بسر می‌برند و هیچ حاکمی حق ندارد برخلاف مقررات و فروع شرع مطهر قدمی بردارد."

آشفته‌بازاری که خمینی در پهنه حقوق و قانون بنیان نهاد و "قانون"های

۲۷۸ - صفحه ۹۴

۲۷۹ - مقصود خمینی روزگاری پیش از زادن "جمهوری اسلامی" است و گرنه در "جمهوری اسلامی" که چنین امری اتفاق نیافتد و نمی‌افتد ۱۱۱۱ م.ت.

ضدونقیضی که ساخت و بیرون داد، بدتر از همه و شرم‌آورتر از همه، "بیفا نونی" مطلق که به همه ارکان حیات جامعه وارد کرد، آیا مجلاتی و تیلوری از این جمله‌ها پیدا؟ "امنیت" و "حکومت قانون" و در همین زمینه بدک نمی‌نماید بخشی از نامه حسینعلی منتظری را، که در پاسخ به نامه مورخ ۱۳۶۵/۷/۱۲ "امام" و اندر دفاع از سید مهدی هاشمی (برادر دادگاه) شاگرد و مرئوس منتظری و گرداننده و هماهنگ‌سازنده کمکهای "جمهوری اسلامی" به جنبشهای تندرو اسلامی، که به تاریخ ۱۳۶۶/۷/۶ به دستور خمینی اعدام شد) نوشته است، در زیربیاوریم و بیشتر به‌دوره هول انگیز و خوفناکی که میسر گفته خمینی و عملش هست پی ببریم. منتظری می‌نویسد (۲۸۵):

"..... سید مهدی هاشمی در زمان شاه در دادگاه اصفهان به زور ساواک به سه مرتبه اعدام محکوم شد ولی دیوان عالی کشور در زمان شاه این استقلال و عرضه را داشت که حکم دادگاه اصفهان را لغو کند. ولی همین سید مهدی در زمان جمهوری اسلامی اصرار کرد که اگر بناست محاکمه شوم مرا محاکمه کنید تا گره باز شود و در اصفهان مقدمات محاکمه فراهم شود ولی شورای عالی قضائی نظر نداد و جلوان را گرفت. حالا آقای وزیر اطلاعات می‌فرمایند او متهم به بیست و چند فقره قتل است و حضرتعالی هم می‌فرمایید "متهم به جنایات بسیار از قبیل قتل مباشره یا تسبیحاً و امثال آن می‌باشد". اگر کشور هرج و مرج است عرضی ندارم و اگر قانون دارد، اتهام قتل احتیاج به شاکی دارد و مرجع رسیدگی هم دادگستری است و [وزارت] اطلاعات حق دخالت ندارد باید شاکیها شکایت کنند و دادگستری هم اقدام کند و او که خود مصدربه این امر است".

۲۸۵ - محمدی ریشه‌ری؛ "خاطرات سیاسی"، (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، پاییز ۱۳۶۹)، چاپ سوم، صفحه ۴۹

این بنده نمی پندارد که ، در این باره ، حاجتی به توضیحی بیشتر باشد .
 حسینعلی منتظری آنچه را باید گفت گفته است ، از سوی خود و از سوی ما ()
 خمینی ، به اصطلاح خودش ، " شرایط زما مدار " را در چند جای رساله
 توضیح می کند و صفات و خصالی را که " ولی فقیه " باید و واجد بود بر می شمرد
 و می نویسد (۲۸۱) :

" حاکم باید افضلیت علمی داشته باشد
 امام باید فضل بردیگران داشته باشد "

و (۲۸۲) :

" اگر زما مدار مطالب قانونی را نداند تالیق حکومت
 نیست "

و (۲۸۳) :

" زما مدار اگر عادل نباشد در دادن حقوق مسلمین ، اخذ
 مالیاتها و صرف صحیح آن ، و اجرای قانون جزا ، عادلانه
 رفتار نخواهد کرد ، و ممکن است اعوان و انصار و نزدیکان
 خود را برجا معه تحمیل نماید و بیت المال مسلمین را
 صرف اغراض شخصی و هوسرانی خویش کند " ،

و (۲۸۴) :

" علم به قانون و عدالت اگر با هم اجتماع
 کنند میتوانند حکومت عدل عمومی [۱] در عالم تشکیل
 دهند " ،

و (۲۸۵) :

" عالم عادل " اختیار حکومت را ندن دارد ،

و (۲۸۶) :

" علم و عدالت خصلت ضروری والی *
 است " ،

و ، سرانجام ، (۲۸۷) :

" محدثینی که بمرتبه اجتهاد نرسیده اند سنت

۲۸۳ - صفحه ۶۱

۲۸۲ - صفحه ۶۰

۲۸۱ - صفحه ۵۹

۲۸۶ - صفحه ۷۳

۲۸۵ - صفحه ۶۴

۲۸۴ - صفحه ۶۳

۲۸۷ - صفحه ۷۸

واقعی رسول الله (ص) را نمیتوانند تشخیص دهند....
 و، لاجرم، نمی توانند به مرتبت " ولیّ فقیه " رسید .
 هم‌اینان را ساده می گوید و سهل می نویسد، سپس ، کسی را به جای نشینی خود
 توصیت می کند که ، به ضرس قاطع ، نه افضل که فاضل و " مجتهد " هم نیست و
 از عدالتش ، سخن گفته ناید ، بهتر!

در رساله " ولایت فقیه " نیز همچون کتاب " کشف اسرار " ، سیّد
 روح الله خمینی حکم بر حرمت موسیقی و " منکر " بودن آن می دهد (۲۸۸) اما
 دیدیم و خواندیم (۲۸۹) که ، در عمل و به هنگام " امامت " ، وی با چه ترفندی
 خویشتن را از زیر بار آن حکم بیرون می کشد و آزادی سازد و " وزارت ارشاد
 اسلامی " او مجاز و مختار می شود تا بر تولید و تکثیر نوارهای موسیقی صحّه
 بگذارد و حتی از ما حاصل فروششان سهمی ببرد!

در برابر تصویری که خمینی از " ولایت فقیه " و " حکومت عدل " خویشتن ،
 در رساله " مورد سخن ما ، می کشد و سخنهایی که از " عدالت " و " امتّیت "
 و " برابری " و " حکومت قانون " می گوید ، در " جمهوری اسلامی "
 واقعیتها نمی پدید می آیند سخت نقیض آنان و بدانسان نقیض که گوئیا این دو
 مقوله را به هم ربطی نمی بوده است و " جمهوری اسلامی " نه آن چیزی که
 نویسنده " ولایت فقیه " می خواسته ؛ کار خونریزی هول انگیز و سفاکی
 دهشتزای خمینی تکیه زده بر کرسی " ولایت " بدانجای می کشد که حسینعلی
 منتظری ، قائم مقام و جانشینش ، به وی ، در نامه ای به تاریخ ۱۳۶۶/۷/۵
 می نویسد (۲۹۰) :

" اعدام و خونریزی بسا کثرت و خون در پی دارد ،
 اعدام همیشه میثراست ولی کشته رانمی شود زنده کرد ؛
 و این همان منتظری است که خمینی اش " حاصل عمر " خویشتن می داند (۲۹۱)
 و این رفتار بیعانه رفتار همه آنانی که خودکامه و فارغ از قید و بند های

۲۸۸ - صفحه ۱۶۳ - ۲۸۹ - توانگر ، دکتر مرزبان ، صفحه های

صفحه های ۱۱۱ و ۱۱۲

۲۹۰ - محمدی ریشهری ؛ صفحه ۲۸۶

۲۹۱ - منبع اخیر ، صفحه ۲۹۲

اخلاقی حکم می رانند و پایه های تخت " حکومت مطلقه " خویش را در جوی خون انسانها فرو برده اند ! رفتار ضحاکهای روزگار !

حسینعلی منتظری، در دیگرمه ای مورخ ۱۳۶۷/۵/۹، تاء ثروتا سف خود را از آنچه در " جمهوری اسلامی " می گذرد و از فجایع سهمگینی که به دستسور شخص سیدروح الله خمینی انجام می پذیرد، چنین بر صفحه کاغذی آورد (۲۹۲):
 " اشتباهات و تاء تراز جو بسیار و فراوان است و یا حکم اخیر حضرتعالی بسایب گناهاینی یا کم گناهاینی هم اعدام می شوند..... ما تا به حال از خوشنبتها نتیجه ای نگرفته ایم " .

التفات به ترکیب جمله های منتظری جالب است : او به قطع گفته است که " بسایب گناهان اعدام می شوند " و تردیدی بروز نداده که ، فی المثل ، بنویسد " چه بسا اعدام بشوند " !

شریرتر دامتی که خمینی ازش به عنوان " آلت " استفاده می برد تا با ارباب خلق خدا پایه های حکومت خونریزش را استواری بخشد ، چون ، در جنگ میان دسته های آخوندهای حاکم بر سر مرده ریگ خمینی گرفتار می آید و " هوارا پس می بیند " ، حکم " امام " را چون سپر بلا عرضه می دارد و ، سپس ، می گوید (۲۹۳):

" غرض این است که من با این حکم [خمینی] رفتم ، طاغوتیان را در به داغون [کذا] کردم ، اعدام کردم ، صادره کردم ، حالا شما می گوئید فلانی اهلیت ندارد . پس بنیاد مستضعفان باید به هم بخورد برای این که همه صادره ها با امضای بنده است ، حتی اموال ششاهی همه اش را من امضا کردم [پ] " (۲۹۴) .

۲۹۲ - خمینی ، سید احمد ، " رنجنامه به حضرت آیت الله منتظری " ، بدون ذکر محل و تاریخ نشر و نام ناشر ، صفحه های ۵۶ و ۵۷ ، نسخه ای از این جزوه نزد این بنده هست . ت . ۲۹۳ - روزنامه " کیهان " ، چاپ تهران ، شماره ، ۱۴۰۱۰ مورخ ۱۳۶۹/۷/۸ . ۲۹۴ - خزعلاتی که مردک به هم ریخته است الگو برداری شده از " فرمایشهای در بار " " امام " او خمینی است ، نه سرشعیان است نه بنش پیدا . الحق که آن " امام " این " ما " موم " راهم بیاید می داشت و آن " مراد " این " مرید " را و آن " استاد " این " شاگرد " را ! ! ! برای استغاضت بیشتر از گفتار شکرکن این " سخنور " رجوع به روزنامه ، فوق توصیت می شود ! دوستان را حظی نصیب خواهد شد !

در عمل ، شاهکار " ولایت فقیه " دریافتن و به دام انداختن " موجودات سی " بیما رگون و خون آتام از این قماش بوده است و گرداگرد " نظریه پرداز " مکار " ولایت فقیه " ما جز این سخن پس مانده ها و وامانده ها و تقالیه ها جمع نمی توانستند آمد .

اگر بخواهیم با زهم مثالهایی به دست دهیم از آنچه سیدروح اللہ خمینی گفت و " امام " به انجام نرسانید اسباب تصدیع و ملال خاطر خواننده را فراهم آورده ایم ، پرهیز این آزار را ، یکی دوتائی دیگر به دست می دهیم و می گذریم :

در اعتمادی که حضرت پیامبر (ص) به فقیهان دارد ، سیدروح اللہ خمینی می نویسد - وبه خط درشت هم می نویسد تا نیک جلب نظر کرده باشد - (۲۹۵):
 " فقها در فرماندهی سپاه و دفاع از کشور مورد اعتماد پیامبرند " .

ولیک چون خویشان به " امامت " می رسد و " فرماندهی کل قوا " را نیز به زیر نگین می آورد و درمی یابد که کاری ازش در این پرمعضل میدان ساخته نیست و القیای فن نظام راهم نیا موخته و نمی شناسد ، چه رسد به فراوان شمار نکته های باریکتر از موی آن و ، در عمل ، باز برکی که در وی می بود ، متوجه می شود که صرف در دست داشتن تفنگی " حسن موسی " به روزگار جوانیش ، در خمین و یا اراک (به نحوی که خود و اطرافیانش مدعی اند) ، وی را با فنون جنگ و دفاع امروزی آشنا ساخته است ، بر آن می شود تا این وظیفه خطیر را از گرده خود برگیرد و بر شانه دیگری اندازد . بدین منظور " فرماندهی " را ، نخست ، به کسی که از سلامت کامل عقل برخوردار نمی نماید بود - و صاحب " نظریه های محیرالعقول " اعتماد توحیدی " است و " اشعه محرک ساطع از بن گیسوی زنان " ؛ و یکمین فردی که به " ریاست جمهوری اسلامی " نصب ساخته اند - محول می دارد ، سپس ، چون ایشان با هم به یک جوی نمی رود ، وی را با رسوائی برکنار می کند و کار را در کف بی کفایت آخوندگانی از خودش بی اطلاعتر می نهد ، در نتیجه ، در جنگ با عراق ، به ایران و ایرانی و ارتش ایران آن می رسد که رسیده و با بهتر گفته آید ، آن می رسد که نیا بدرسید ، آیا این " فقیه " ما ، به واقع ، اعتماد حضرت پیامبر را شایسته می بسوده است ؟ آیا آن اعتماد را بدین گونه می بایست به کار گرفت ؟ اندر پی پاسخ نگشتن ، بهترک می نماید !!

نظام قضائی و کیفری ایران را ، به روزگاری پیش از خودش ، خمینی ،
به باد شامت می گیرد که چرا افسراد را به جرم داشتن هروئین به اعدام محکوم
می دارد و ، بالصراحه ، می نویسد (۲۹۶) :

" این قوانین خلاف انسانی است و "
بنام اینکه میخواهند جلوفساد را بگیرند خونست
می کنند ، درحالی که " مجازات (هروئین فروشی)
..... این نیست " .

این سخن شاید ، فی حد ذاته ، درست باشد اما چون به باد آوریم که به روزگار
" امامت " همین منتقد و همین مخالف " خونست " و " قوانین خلاف انسانی " ،
انسانها را ، گروه ها گروه ، به اتهام واهی و یا درست خرید و فروش و استعمال
مواد مخدر ، دسته جمعی ، به طنابهای آویخته از جراثقالهای متحرک حلق آویز
می کردند و در گردشهر و در کوچه و یا زار می گرداندند و به تماشای زنان و
کودکان بینوا می گذاردند ، در صداقتش نمی توانیم شک نکرد و در راستگویی
نمی توانیم تردید داشت !

سید روح الله خمینی ، در چندین جای رساله " ولایت فقیه " سخنان
قالبی و تکراری مدعیان پای بندی به اخلاق را ، در فضل مقام معنوی انسان
بر مشاغل و مناصب ، به میان می کشد و از جمله ، فی المثل ، می نویسد (۲۹۷) :
" این مقام حکومت و منصب نیست که به انسان شاهان و
منزلت معنوی میدهد ، بلکه این منزلت و مقام معنوی
است که انسان را شایسته برای حکومت و مناصب اجتماعی
میسازد " ،

و ، هموست که ، در مقامی دیگر ، می گوید (۲۹۸) :

" قول اثم " یعنی دروغ پردازی و " اکل سحت " ،
یعنی حرام خواری این دو " منکر " از همسگه

۲۹۶ - صفحه ۱۵

۲۹۷ - صفحه ۹۹

۲۹۸ - صفحه های ۱۵۶ و ۱۵۷

منکرات خطرناک تراست و با یستی بیشتر مورد مخالفت و مبارزه قرار گیرد..... خداوند نکوهش میکند که چرا از گفتارنا درست و تبلیغات گناهکارانه متمکاران جلوگیری نکردند؟ چرا آن مردی را که ادعا کرد من 'خلیفه الله' هستم و آلت مشیت الهی هستم و احکام خدا همین گونه است که من اجرامی کنم، عدالت اسلامی همین است که من میگویم و اجرا میکنم - در صورتیکه اصولاً عدالت سرش نمیشد - تکذیب بکردند؟ اینگونه سخنان 'قول اثم' است، این حرفهای گناهکارانه را که ضرر زیادی برای جامعه دارد چرا جلوگیری نکردند؟..... بر علما واجب است که اظهار مخالفت کنند، هرگاه اظهار مخالفت نکردند مورد لعن خدا قرار میگیرند..... اظهار مخالفت علمای دینی در چنین مواردی یک 'نهیسی از منکر' است.....".

و همگان درست به یاد دارند که نویسنده 'سپهرهای زیرین همان "بنیانگذار جمهوری اسلامی" است که وقتی مدحش می کردند و شنایش می گفتند سکوت می کرد، سکوت مرگ، تا سخن کاسه لیس به پایان رسد و، سپس، جمله ای چند، آن نیز نه در نهی از منکر، بل، بسی زیرکانه، در فرودن بر، به اصطلاح، مقام "معنوی" خویشتن بر زبان می راند همراه با اظهار نوعی فروتنی و شکسته نفسی و خفض جناح، که او نه "رهبر" که "خدمتگزار" است و از بس قماش "تعارفات" ۱۱

دادگستری و با زهم دادگستری عرصه ای است که همواره، پیش از مشروطه و پس از آن، مورد نظر و علاقه و افرم لایانی از قبیل سید روح الله خمینی بوده است و آن را ملک طلق خویش می انگاشته اند و در به چنگ آوردنش از هیچ جهدی و سعی ایانمی کردند و خود را در پی این مراد به درو دیوار می کوفتند. خمینی، با آن همه فسادها و رشوت خواریه که خویشتن از شان به یقین آگاهی دارد، حسرت آن زمانه را می خورد و می نویسد (۲۹۹):

"دعوائی که آنوقت ها قاضی شرع در ظرف دوسه روز حلال و

فصل میکردحالا دربیست سال هم تمام نمیشود".
 اما بدان اشارت نمی برد. و به سودش نیست که اشارت برد. آن دعوای "حلّ و فصل شده" به دوروزه روز، درعوض چه رشوت دادنها بوده و چه رشوت ستاندنها، چه احکام ضدونقیض صادرکردنها بود و چه حاکم و محکوم جای عوض کردنها؟؟؟ خمینی، درانتقادش ازوضع موجود دادگستری، به روزگار پیش از "جمهوری اسلامی"، به هیچروی صدیق نیست و هدفش تنها و تنها سیاسی و ضربت زدن به نظام حاکم می توانست بود و گرنه نمی توانست نوشت (۳۰۰):
 در رسیدگی به دعاوی سرعت نیست،

"..... مگر در مورد پرونده هایی که اعمال نفوذ میشود که البته بسرعت ولی بناحق رسیدگی و تمساک میشود، قوانین فعلی دادگستری برای مردم جز رحمت، جز بایزماندن از کار روزندگی، جز اینکه استفاده های غیر-مشروع از آنها بشود نتیجه ای ندارد. کمتر کسی به حقوق حقه خود می رسد. تازه در حلّ و فصل دعاوی، همه جهات باید رعایت شوند. اینکه هرکس به حق خود برسد [۱]، باید ضمناً وقت مردم، کیفیت زندگی و کارهای طرفین دعوی ملاحظه شود.....".

دادگستری روزگار "امامت" خمینی به چنان ورطه های از فساد و اعمال نفوذ و به چنان غرقایی از نادانی و بی سندو باری می افتد که اگر هم انتقادهای فوق از دادگستری پیشین، همه اش درست می بود. که البته برخیشان درست است و به جا. باز هم آن دستگاه در مقایست با این گنداب، بهشت آثیــــن سازمانی می بود و آرمایی عدالتخانه ای می نمود، شاهی بیاوریم:
 نا پاک جلادی از جلادان پر شماره^۶ خمینی، خاطره های خویشتن را، تحت عنوان "قصه غصه های امام" (۳۰۱)، در یکی از روزنامه های دولتی "جمهوری اسلامی" چاپ زده است (۳۰۲). این بدگهر که "وزیر اطلاعات" می بوده است

۳۰۰ - صفحه ۱۴

۳۰۱ - خود ترکیب "قصه غصه" سرفتنی است از خواجه و از این بیت دلکش:
 "با ورم بیست ز بد عهدی ایام هنوز قصه غصه که در دولت یار آخرد".

۳۰۲ - روزنامه "کیهان"، چاپ تهران، شماره های ۱۳۹۲۴ و ۱۳۹۲۵، به ترتیب، مورخ ۲۲ و ۲۳ خردادماه ۱۳۶۹

وبه سازتراه‌های خمینی رقصا کرده و ازین روی و ، سپس ، به دادستانی کسل کشور نصب شده ، چون کوکب اقبال حسینعلی منتظری را روبه افول می بینند ، خوش رقصیها را به عشووها می آراید و داستان داماد و برادر داماد" امید پیشین امام و امت " را ، با شرح و بسط بسیار ، قلمی می کند که او چه کرده است و خمینی چه گفته یا نوشته و غیره و غیره . ولیک ، در چند جای ، به نا آگاهیه ، رشته کار از دستش در می رود و استقلال قضائی و آزادی قضات دادگستری نوع خمینی را مفتوح می کند ، و بنا برگفته را شج " بند را آب می دهد " ؟ :

وی ، در یکجا می نویسد ، هنگامی که صحبت از با زداشت داماد منتظری شد ، جلسه ای کردند با خمینی و " در این جلسه مقرر شد که دستگیریها در مرزبیت آقای منتظری متوقف شود و کسی از بیت دستگیر نشود " !!! یعنی به تشخیص سید روح الله خمینی ، کار عدالت گستری " اسلام نوع خمینی " در مرز خانه قائم مقام آن روزیش تعطیل می شود !!!

مردک در جاشی دیگر شرح می دهد که در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۱۵ نامه ای به خمینی می نویسد و کسب تکلیف می کند پیرامون برادران هاشمی - داماد و برادر داماد منتظری . از دفتر " امام " بهش دستور می دهند که " از طریق قوه قضائیه اقدام شود " . او بهشان پاسخ می دهد : " کدام قاضی جرات می کند برخلاف نظر آقای منتظری حکم تبعید داماد ایشان را امضا کند " !! حتی موجه در استقلال قضات عدلیه ساخت " امید مستضعفان جهان " !! به واقع ، تمام گرفتاریها و شوربختیهای همه مستضعفان جهان مرتفع می شد هر آینه " امام " دادگستریهای از این دست ، ضمن " دوران انقلاب اسلامی " ، در سرا سر گیتسی افتتاح می فرمود و بر عالمیان منت می نهاد !!

باری ، سخن به درازا کشید و چه بسا دوستان را طول کلام ملال خاطر می دست داد . اما ، گزیری نمی بود و حق مطلب ادا می باید شد و این نکته آخرین نیز گفتن دارد در شرح و وصف " ولایت فقیه " و وجود و کارش پس از مرگ " بنیانگذارش " : خمینی در آخرین و نحو ستبارترین دهه عمرش ، بخت چنانش یا رشید و با زیباییهای دهر چنانش مددکار ، که توانست آنچه را در ذهن مغشوش و آشفته و نا آگاه و واپس مانده خوبستن از حکومت فقیهان و " ولایت فقیه " بخته بسود و می داشت ، از قوه به فعل آورد و تحقق بخشید و جسم این او هام درهم زولیده را به شکل محنتکده ای سرا سرد و رنج و مرگ و عذاب و آکنده از درویشی و ویرانی ،

به نام " جمهوری اسلامی " واقعیت عینی و بیرونی دهد و خود، چون بومی شوم، بر سرشکسته دیوار این دوزخ تاریک و سیاه و مرگزای بنشیند و نوحه خوانی کند. این، به کوتاه سخن، " ولایت فقیه " در عمل بود تا سید روح الله خمینی زنده می بود. و اما پس از مرگش: متولیان بتکده، " ولایت فقیه " (که بنا بر رأی " امام " در گذشته شان می بایست فقیهی بزرگ و اعلم و افضل را به جانشینی وی بر صدر مصطبه، " ولایت " نشانند) چون از فقیهان سرشناس نمی توانند، و کارشان نمی برد، تا کسی را به سوی خود بکشند و جذب کنند و ملعبه خویش و آلت اجرای کارهای ننگین خود سازند، می نشینند و می گویند و بر می خیزند و روضه خوانی اندک سواد و کم فرهنگ را - که خودشان مذنبن اند، در جهات آنها دندارند - به جای " امام " غرس می کنند، و به طور موقت، از فرو کوفتن طبل جنگ منافع با یکدیگر می برهیزند. این سودپرست ملایان حکومتگر، آن آخوندکی را که تا دیروز احدی در پشت دروازه غار و فشافویه هم نمی شناختش - و امروز هم نمی شناسدش - با وقاحت تمام " مقام معظم رهبری " و " ولی امر مسلمین جهان " می خوانندش و آیا این شعبده و تلبیس و دروغ و فریب نیست که به سیمای " ولایت فقیه " در خواب آبادی به نام " جمهوری اسلامی " متجلی شده است؟ اگر این شعبده و دروغ نیست پس، ما را بگوئید، دروغ چیست و شعبده کدام است؟ به گفته آن بزرگمرد سترگ اندیشمان، ناصر خسرو حکیم، " ابلیس فقیه است گسرایینان فقها یند "؛ " ابلیس فقیه است گرایینان فقها یند "؛ تفویر این گلشه، کفتاران آلوده پوز و تفویر این گروه مرده خواران به خون آغشته چنگال و قبیله ای که بر زهر آگین خاری تلخ سرشت هستی شان دمی و نفعهای نسیم بی نیازی نوزیده است و عبدان زرخیر داندانهای بزرگ خود را و غلامان حلقه به گوشانند دنیا زهای حقیر خویش را .

ختم و نتیجه

از پیدایش هستی تا مبارک و چهره گرگن " جمهوری اسلامی " مشهور سیزده سالگی می گذرد. در این سالهای پراز آتش و درد و خون و مرگ چه شریف انسانها که به تیغ شمشیر مسموم دیوانه و جمعی ناپاک به خون درنقلیدند و چه زبده جوانانی سپی قامت که، گروه ها گروه، به بیهودگی و به عبث، کشته نیامدند و چه خاندانها که بر بادیداد این فتنه جوانان پلید گرفت و چه شروت های ملی که نابود شدند. ننگ جاوید و نفرین سرمدی بر همه آنان است با دکه این جهنم سوزنده را در بزرگ میهن بهشت آئین ما برپای داشتند ننگ و نفرین!

نیک کاویدیم و به درستی دیدیم که نظریه پردازی سید روح الله خمینی پیرامون حکومت فقیهان، و یا به اصطلاح محبوب خودش " ولایت فقیه "، نه مبنای نقلی قابل اتکای و مستحکم دارد و نه، بالکل، بر پایه عقلی استوار است.

متکای نقلی " نظریه " خمینی - و خود برای آنان که " حدیث " را می پذیرند و حجت می شمارند - بسیار " ضعیف " و لرزان و سست است - و برای آنان که در قابلیت استناد به " حدیث " تردید می کنند و آشفته باز از حدیث و بلاوی " حدیث سازان " به نام ملشان وامی دارد - هیچ و هیچ و هیچ!

مبنای عقلی سخن خمینی هم با داست و بر باد کس تکیه نکرده است و نمی تواند کرد! اساس استدلال و حجت آوری وی، در این پهنه، بر مغلطه بنیان گرفته که در نخستین جمله کتابش، که می گوید: " ولایت فقیه " از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق میشود و چندان به برهان احتیاج ندارد، تجلی می یابد.

در روزگار امروزین، با هیچ ترفندی، دیگر نمی توان انسانها را از حقوق حقه و مسلم و غیر قابل انکار و غیر قابل تفکیکشان محروم ساخت و قلتش را به عنوان " ولی فقیه " برجایشان کاشت. اگر انسان آفریده خدای است که همه جهان را آفریده است و هستی و زندگی بخشیده و به انسانی نیز نور خود را ارزانی داشته، این چنین موجوددانا و خردمندی، که شاهکار بدیع آفرینش است، دیگر، در رابطه اش با خدای خود و با خلق خدای خود، نیازمند به قیسم و

واسطه وکارگزارو" ولی فقیه" نیست و هر که جز این گوید دامن نهاده است و " سر حقه یا زکرده " .

از نظر ارزش حقوقی و اعتبار قانونی نیز " قانون اساسی جمهوری اسلامی" که " ولایت فقیه" درش مضمراست و گنجانده ، سخت محل تردید است و از دید شمار ی بزرگ از حقوقدانان مخدوش و مردود و ورود به دلائل فنی و نکته های باریک و ظریف حقوقی این مطلب از حوصله این دفتر بیرون است و به آثار متخصصان حقوق اساسی محول ، ولیک نویسنده ای ، که این بنده نمی شناسدش ، به بیانی ساده ، ارزش حقوقی " قانون " مذکور را چنین مردود اعلام می دارد (۱):

" قانون اساسی جمهوری اسلامی فاقد ظرفیتهای لازم برای تاءمین حاکمیت مردم و تحقق اراده همگانی است . این قانون از آنجا که درست مغایر با چارچوبهای مورد قبول همگان در دوران جنبش عمومی مردم در سال ۵۷ و درست مخالف با قول و قرارهایی که نیروهای ملی و انقلابی ، با آیت الله خمینی درباریس گذاشتند ، تهیه و به تصویب رسید ، اساساً فاقد هرگونه قانونیت است"

جالب است که تکیه " قانون اساسی " فوق الذکر را بر فقه شیعه می نهند ، در حالی که یکی از " اساتین " جمهوری اسلامی ، که به یاری بخت و ، از آن مهمتر ، به مدد گنجینه ای عظیم از زیرکی و گریزی ، توانسته ، تا کنون ، خویشتن را از چشم زخم جریفان مصون نگاه دارد و خرمراد را در اسپریس زندگی سیاسی لنگان لنگان براند ، در " هزارپیشه " ای که از برهم انباشتن مطالب و مسائل گوناگون ، و اکثر نا همگون و نا مرتبط ، ساخته است (و ظاهراً ، در این کارش ملاحظه این نکته در میان بوده و این چشم هم چشمی مشهود که " موجوداتی از قماش صدام حسین و معمر قذافی کتاب بیرون داده اند پس چرا اونه؟ ")

۱ - مقاله " بهار زنده رودی ، تحت عنوان " ام الفساد تئوری حکومتی ولایت فقیه " ، نشریه " راه آزادی " ، شماره ۷ ، دی ماه ۱۳۶۹ ، صفحه ۰۷ .

چنین می نویسد (۲):

" شیعه به دلیل این که در تاریخ منزوی شد و از نظر سیاسی کتار رمت و در متن تاریخ نبود و حکومت نداشت و سلطه ای بر اجراء احکام نداشت، در نتیجه ابعاد اجتماعی اسلام وفقه، ابعاد اقتصادی و سیاسی فقه، اینها در شیعه رشد نکرده است و فقه شیعه یک بعدی رشد کرده است..... فقه شیعه متأسفانه..... الان..... آماده اداره کشور..... نیست....."

این گفته مؤید و مسجل می دارد نظر گروهی بزرگ از ارباب اندیشه و خداوندان رای را که، اداره یک کشور به دست گرفتن سرنوشت زیست یک ملت، کاری پراهمیت تر و خطیرتر از آن است که خالی از تجربت بتوان بدان دست آزد. اگر هم امید را هم به درسی ببندیم که ضمن عمل می توان آموخت به ما همان خواهد رسید که به " جمهوری اسلامی " رسید و به " ولایت فقیه " در عمل و در اجرا !!

فیزیکدان و متفلسف شهیر معاصر آلمانی، کارل فریدریش فن وایتزکر (۳)، در مباحثه ای اظهار نظری کند (۴):

" هیتلر از یهودیان از آن سبب نفرت می داشت که آن قوم را تحسین می کرد، از آن روی، از شان می ترسید، سید روح الله خمینی نیز، تا خود آگاه، نیروی شگرف و پرتوان ملی گراشی (۵) را، در اندرون خود، تحسین می کرد و او از بردش به شگفت می افتاد و، چون بیرون از دسترسش می بود، لهذا، ازش نفرت می یافت و خود و مریدان خود را از آن می ترساند و ماند. اما البته خطابه سرایشهای مطبوع و

۲- هاشمی رفسنجانی، اکبر؛ " انقلاب و دفاع مقدس "، (تهران، انتشارات بنیاد پانزده خرداد، ۱۳۶۷) صفحه های ۳۵ و ۳۶

۳- Karl Friedrich von Weizsaecker

۴- روزنامه " دی ولت "، چاپ آلمان، مورخ ۲۳ مه ۱۹۹۱

۵- Nationalisme

ورجخوانیه‌سای مکتراو، علیه ملی‌گرائی، نه‌درجهان اسلام به‌چیزی گرفته‌شده‌در داخل ایران اثری از خود برجای گذارد. در ایران ما، تا آنجاکه در گرماگرم جنگ‌احمقانه و ملت‌سوز با عراق، خمینی و همدستانش، ناگزیر، دست‌نوسل به دامان ملی‌گرائی و میهن پرستی دیرین ایرانی دراز کردند و برای حفظ ظاهر، اصطلاح بیمعنای و خنده‌آور "میهن اسلامی" را جعل. خمینی در نمی‌یافت و یا، بهتر گفته‌آید، در نمی‌توانست یافت که جهان امروزین اسلام از دولتهای "ملی" تشکیل شده‌است که، کم‌یا بیش، به همبستگی (۶) ملی رسیده‌اند، یا، در کار رسیدن بدانند و باز او، به علت ضعفش درجهان اندیشه و، به ویژه اندیشه سیاسی، شاعر نمی‌توانست شد که ستیزش با ملتیت و ملی‌گرائی به زیان خودش خواهد نجا میدون نقطه‌ای ضعف شدیدی در انگارگان (۷) "اسلامی" اش خواهد شد. انگارگان "اسلامی" خمینی، ممکن است، در درون مرزهای یک کشور پایی گیرد و به قدرتی رسد و براریکه حکومتی سوار شود، اما، در عرصه بین‌المللی، توانی نصیبش نخواهد افتاد و خریداری نخواهد یافت. کم‌این که نیافت.

خمینی تا مرد جزگلی گوئی و کلی با فی پیرامون "حکومت اسلامی" و "ولایت فقیه" و جزل و فصل مورد به مورد وی نقشه از پیش سنجیده مسائل اجرائی سیاست و حکومت کاری نکرد و از موضع گیری صریح و قطعی نسبت به بسیاری از مسائل و از آن جمله مسائل عمده اقتصادی و معاشی، همچون مالکیت خصوصی، زمینداری، اصلاحات ارضی، تعدیل ثروت، رفاه اجتماعی، گریخت و، در بیشتر مواقع و موارد، با بیان جمله‌هایی بسیار بسیار کلی - و گاه تا حد بیمعنائی کلی - و دوپهلوی، زیرکانه و مودبانانه یقه خویشتن را از جنگ بحث و گفت و شنود رها نید. در صحنه جهانی نیز، برخلاف انتظار همگان، خمینی و "جمهوری اسلامی" ساخته و پرداخته‌اش، از آغاز، هیچ عنایتی به حال و روز کشورهای جهان سوم نکرد و همدردی و همفکری با آنان بروز نداد. نه حتی با ممالک اسلامی جهان سوم و دنیای عقب ماندگی. روابط "جمهوری ولایت فقیه"، با همه دنیای پرگستره، تنها و تنها از دید محدود و بسته ارزیابیهای موردی و آنی و عاجل سیاسی پدیدار و برقرار می‌شد و بس و خمینی و دستیارانش آن دورنگری را

نمی داشتند. و هنوز هم با زماندگانش نمی دارند. که به فراسوی امروز
 بنگرند و به فردا بیاندیشند؛ کره شمالی را به دوستی می گرفتند، چون در
 جنگ با عراق جانب ایران را انتخاب کرده بود، عربستان سعودی را دشمن
 می داشتند چون به یاری مدام شتافته بود، با سرعرفات، روابط دوستانه و
 نزدیک آغازین خود را با جمهوری ملایان از کف باخت، چون حمله عراق را
 محکوم ساخت. افزون بر این، درنگا هداشت این رابطه ها نیز ثببات و
 پایداری مشهود نمی بود و نیست و از امروز به فردائی همه چیز در هم می ریخت
 و در هم می ریزد: ملک حسین را " حسین اردنی " می خواندند تا زمانی که
 منافع لحظه ای شان اقتضا می کرد و بعد، ناگهان، با وی به مبادله سفیر
 پرداختند، عربستان سعودی را غاصبان " حرمین شریفین " می نامیدند و
 در چشم برهم نهادنی، با این " غاصبان " طریق دوستی گرفتند، بسا
 امریکا - " شیطان بزرگ " - به زمان حیات خود سید روح الله خمینی، چندین
 کثرت کوشش شد تا ارتباط برقرار سازند و هر بار کار به رسوایی و افتضاح کشید،
 لحظه ای درنگ در دشنام دادن به اسرائیل و افریقای جنوبی نکردند ولیک،
 در خفا و در پس پرده، با آن هردو به انجام معاملات سرگرم می بودند، برای
 فلسطینیان هیچ کاری نکردند الا ایجاد بلوا و آشوب و تفرقه و از بدتر کردن
 روزگار آن بخت برگشتگان

انور ابراهیم، وزیر دارائی مالزی، می گوید (۸) بسیارند کشورهای
 مسلمان که به زمانی که انسانها از گرسنگی می میرند، از به کارگرفت و اعمال
 قوانین " شریعت " سخن به میان می آورند و گرسنگی و درویشی را به دست
 فراموشی می سپارند. به زعم این مسلمان مالزیائی، " شریعت " قانون
 اسلام هست ولیک همه اسلام نیست و این گونه برخورد با مسائل نوعی گریز
 است و فریب تا مردمان حرفی از دشواریهای اجتماعی و اقتصادی، از گرسنگی،
 از فقر، از فساد و از سوء اداره و از بیلیاقتی فرمانروایان مطرح نساژند
 و از این که میلیاردها دلار صرف خرید سلاحهای مهلک می شود سخنی نگویند.

۸ - روزنامه " اینترنشنال هرالد تریبیون "، چاپ زوریخ، شماره
 مورخ ۶ مه ۱۹۹۱.

به باوروی ، مسلمانان باید که از این دامها و فریبها بپرهیزند و بخواهند و بکشند تا شرایط زیست خود را بهبود بخشند و جامعه خویشان را نوسازند . مسلمانان باید ، واقع بینانه با مسائل جوامع خویش رویاروی شوند و به نبرد برخیزند : آموزش و پرورش بهتر برای زنان و مردان ، برابری زن و مرد ، کاستن از فاصله و شکاف میان داراییان و تهیدستان ، دادن امکان کار بهتر به زنان ، تاءمین آزادیهای اساسی و تضمین حقوق بشر و ایجاد روحیه تساهل اعتقادی .

جای شبهه نیست که آنچه انور ابراهیم گفته است ، و در بالا رفت ، پیرامون " جمهوری اسلامی " و مردم ایران نیز به قطع و یقین ، صادق است و حکم می کند و ما را وامی دارد تا واقع بین باشیم و از جستجوی و یافتن حقیقت ، و آن حقیقت هر اندازه تلخ و دل آزار ، نهراسیم . رهائی ما و دیگر کشورهای مسلمان از حال امروزین درگرو شناخت کامل و صریح و بی غل و غش و واقعیتهای عینی جوامع ماست و اگر سردرلاکی از ملاحظه ها ، ترسها ، خودستیزیها ، " به آنچه داشتیم دل خوش کردن " ها فروبریم ، نه از بین حرمان و درماندگی رهائی خواهیم یافت که ، بیشتر ، بیشتر ، به شوربختی و عقب ماندگی گرفتار خواهیم آمد . با بد واقعیتهای را بپذیریم ، مسأله ها مان را نیک بکاویم و بشناسیم و ، از ترکیب این دو ، برای رسیدن به روزی و روزگاری بهتر بکوشیم و بستیزیم و به پیش بجهیم و از این گرداب فتنای هول انگیز برهیم . تاریخدان انگلیسی ، جورج کرک (۹) می نویسد (۱۰) :

" از حدود سال ۱۳۰۰ [میلادی ، برابر با آغاز سده هفتم هجری] تقریباً تمام روح آفرینندگی و همه تلاشها برای پژوهشهای علمی در شرق اسلامی فرومی میرند " . از یک سوی کار خرافات و صوفیگری بالایی گیرد ، از دیگر سوی ، علم کلام ، پایه گذاری شده بر اعتقاد ، مردمان را در قفس آهنین زندانی می سازد . جهان اسلامی ، در زنجیر و معلول اعتقادهای خویش ، آغاز عصر جدید را در باختن زمین در نمی یابد و از " انسان گراشی " (۱۱) ،

George E. Kirk - ۹

"Der Spiegel", No.8, 18.2 1991, S.145 - ۱۰

Humanismus - ۱۱

" روشنگری " (۱۲) و نیز از " حقوق طبیعی " و " خردگرایی " و " اینجهانی شدن حیات " (۱۳) غافل می ماند. به نظر تاریخدان نامبرده دربالا، در آغاز سده نوزدهم میلادی، از فرهنگ شگرف اسلامی دیگر چیزی " جزویرانه ها " باقی نیست و در عرصه معارفش نیز تنها " کلام " و " فقه " را می توان یافت .

باری ، میهن بلادیده و محنت زده و تپاول کشیده ما ، امروزه روز ، جولانگاهی است " ولایت فقیه " را ، در زبیر سلطه ای برآمده از اشتلاف و همدستی دو گروه : مثنی اندک مایگان بیفرهنگ و طماع و آلوده دامن و نابکار که در اتخاذ تصمیمها و تمشیات امور " اکثریت " را دارند و دست بالا را و بر روی بدسگالی خود نقابی و حجابی و دروغین پرده ای از زهد و ورع کشیده و دکان دعا گشوده و از دسترشتی از ریا بر خود تنپوشی کرده اند ، تارش از فریب و بودش از بی آزمی و ، در کنار اینان ، گروهی ، در " اقلیت " ، وزیر دست ، که به سائق ایمانکی سطحی و اعتقادکی قشری همه واقیعتها را نمی دیده اند و در نمی یافته اند. و هنوز هم نمی بینند و در نمی یابند . این دو می بین طایفت دست بیعت به آن گروه نخستین داده است و سراطاعت کورکورانه سپرده . آن فرقت نخستین حرامیان اند اندر پی اندوختن زروسیم و گرد کردن خواسته و این دو میان ساده لوحان ، در اندیشه ، وصول و ورود به بهشت نیکیختی جاوید آنچهانی و درگذشتن از تیره خاکدان اینجهانی ، شمره این همدستی و اتحادنا مبارک و این تعاضدنا میمون کرکسان شوم و زودبیاوران حقیر ، کشوری است ویران شده با حکومتی آکنده از درنده خوئی و خون آشامی و سنگدلی و فتنه انگیزی و فساد و بیگفایتی که بر خلق خدای ، از صغیر و کبیر ، رحم نمی آورد و بر احدی ابقا نمی کند و نیز مردمی دست نشاندۀ بر خاک سیاه مذلت و ادبار و اندوه .

این حکم کلی و قانون عام است که هر جای حکومت را ندن از آن یک تن مطلق العنان شد ، هر جای یک انسان خاکی ، تک و به خود کما مکی ، فعّال ما پشا ، آمد ، حاصلش و شمرتش ، که از درون خطاها و خودخواهیها و خودبینیها

۱۲ - Aufklaerung

۱۳ - Saekularisierung des Lebens

و خودپرستیهای انسانی ریشه می گیرد و به آب جوی بدخواهیها و کینه جوئیها و دژ خوئیها شاخ و برگ می رویاند ، جزبیدا دو ظلم و ستم و درنده خوئی و خونریزی و مرگ و نیستی و ویرانی نبوده است و درآینده نیز ، هرآینه ، چنین صورتی از حکومتگری پیدا آید ، به همینگونه خواهد بود و خواهد شد . بسه همانسان که تربودن و خبسی را از ماهیت آب جدا کردن و گرفتن نمی توان ، استبداد و خودکامگی و بیداد و ستم و فساد و نادرستی را هم از ماهیت و از سرشت حکومت یک فرد ، و از آن جمله حکومت و " ولایت فقیه " ، سلب نمی توان کرد . بر همین بایه است که می توان گفت و به اثبات رسانید که در روزگار آغا زین اسلام یعنی به عصر خلفای راشدین نیز چنین شده بوده است و آنانی که ، شاید چون سید روح الله خمینی ، آن دوران را عصر راستی کامل و عدل مطلق می انگارند به خطایند و نادرست پنداریشان هست . بدین داستان عنایت کردن ، که یکی است از بسیار ، درک آن روزگار را سودمند خواهد افتاد :

چون فیروز ابرانی - مشتهر بالقب تازی " ابولوئ لوه " - خلیفه دوم ، عمر بن الخطاب ، را ، در روز چهارشنبه ۲۶ ذی الحجه سال ۲۳ هجری برابر با ۳ نوامبر سال ۶۴۴ میلادی ، به زخم دشنه ، به قتل آورد ، فرزند خلیفه ، مقتول ، عبیدالله بن عمر ، از مرگ قاتل پدریه رضای روحی نرسید و انتقام کشیدن را بدان پایه رسانید و کشتنید که همسر و دختر ابولوئ لوه را نیز کشت و سوگند یاد کرد که همه ابرانیان مقیم مدینه را بکشد (و از جمله کسانی که قربانی این انتقام جوئی هوسناک می شود ، هرمزان ، حاکم پیشین اهواز ، است که از عمر امان گرفته بود) . جالب و گفتنی اینجاست که عبیدالله بن عمر ، بعداً ، از همه این جنایتها تبرئه می شود (۱۴) . و انگار که نه انگار !!

بر همین روال ، اگر البرزکوه را یکسره غازه کنند و بر چرکین عسذار حکومت ملایان غدار و بر " ولایت فقیه " بمانند ، باز هم این عجز و عفن رنگ و بوی جوانی و طراوت آزادی و صباحت مردم سالاری و نکهت مساوات بسه خود نخواهد دید و نخواهد گرفت ، در خمیره این روش از حکومت ، استبداد

۱۲ - مراجعه شود به :

Encyclopaedia Iranica, edited by: E. Yarshater,
(London, Routledge & Kegan Paul, 1985), Vol. I, P.333-334

سنگدلانه و نامردمی مضراست و از ذاتش جذائی ناپذیر، عاری از آن استبداد
 ددمتانه که دیگر " ولایت فقیه " نخواهد بود، به همانگونه که آبی که تـسـر
 نـازد دیگر آبش نمی توان پنداشت ؛

میرا خواران سیدروح الله خمینی، این ذره های بیمقدار که به برکت
 لطف و کرامت ملت بزرگ ایران و با تکیه بر توان آفریننده، این انسانهای
 زیرک و سختکوش و فداکار و میهن پرست، بر آسمان فلک قدرت رفته اند- و به
 گمان آنند که " کار آفتاب " کردن می توانند- مرده ریگ " امام " خود را
 دارا فزینی ساخته اند- تا به درون ورطه هلاک فرو نیا فتند- و با تمام وجود
 تکیه بر نظریه بی پایه و سخیف و نابخدانه " ولایت فقیه " زده اند. این از
 راه رسیدگان، که گنج آماده و " کشور آسوده " دیدند، با وقاحت تمام و
 بی آزر می مطلق و هرزه درائی تام، " قیامت " این بزرگوار مردم را به خود
 بسته اند و هر چه تا معقول و نامتعقل و ناستوده و ناپسند و نکوهیده هست، در پی
 سود خویش، به نام " اسلام " و " ایران اسلامی " به انجام می رسانند. این
 ناپاکان رانه از اسلام خیری است و نه برای ایران غمی، غم اینان سود
 خویش است و ایشان را، تنها و تنها، از کم و کیف منافع شخصی خود حقیرشان
 خبر.

" ولایت فقیه " از وطن ما - که می توانست بهشتی بود و باید و خواهد
 بهشتی شد - ویرانه ای ساخته است، ویرانه ای که درش ددانی و دیوانگی
 چند، بدمنش و دژخوی، کنام جسته اند و زاغانی و بومانی چند، شوم آواز،
 لانه ساخته، آسان نمی یابدرها نیدن این وطن از چنگال آن پتیاره، اما
 بایدرها نید. بایدرش یاری داد و مدد کرد تا برهد. بایدر این سنگ را از دامن
 تاریخمان سترده. من بنده، نه امید که ایمان دارم - و با این ایمان می زیم -
 که در ایران زمین ما نیز " نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد " و سرد و تیره
 زمستانی حزین که میهن ما را در خود فرو پیچیده است خواهد گذشت و برجایش
 طرب انگیز و فرح افزای بهاری جاودان خواهد نشست که درش همه شادی خواهد
 بود و همه زیبائی. ما بایدر آن بهار بیخزان زیسته ایم و می زیبیم و برایش
 رزمیده ایم و می رزمیم و به گجستگانی که بر بزرگ مردم شکیبای ایران زمین
 ستم روا داشته اند، از اسکندر گرفته تا خالد بن ولید و حجاج بن یوسف و تموچین
 و تیمور و اشرف و اشبا هشان، نفرین ابدی می فرستیم و ننگ ابدی همسراه
 می داریم.

اینک که راه را به پایان برده ایم و نا مه را به آخر رسانده، خسته ایم و ملول، خسته ایم و ملول که پیرامون " نظریه" ولایت فقیه" بسیار خواندیم و بسیار نوشتیم و بسیار گفتیم و بسیار شنفتیم و درش جز تحقیر انسانها و جز بیحرمتی به شایسته نملکوتی انسان چیزی ندیدیم، چیزی نیافتیم، خسته ایم و ملول که، از دوردستها، از بالاها، محل جلوه عینی و عرصه بروز عملی " ولایت فقیه" را - " جمهوری اسلامی" را - از زیر دید گذرانندیم و درش جز ناکامی و رنج و درد و نیستی چیزی ندیدیم، چیزی نیافتیم، بایده مان بسا بزرگ خواهد بود همه قلندران دردی کش همسرا شد و مویه سردا دکه " گیسوی چنگ ببرد به مرگ می ناب" }

پایان خوش مقال را و حلاوت کام دوستان را، غزلی بر می‌گزینیم و می -

آوریم از خواهه، غزلی به زیبایی ایران، غزلی به عظمت روح ایرانی (۱۵):

" حالیا مصلحت وقت در آن می بینم	که کشم رخت به میخانه و خوش بنشینم"
" جز صراحی و کتابم نبودیا روندیم	تا حریفان دغا را ز جهان کم بینم"
" بس که در خرقه آلوده زدم لاف صلاح	شرمسا رخساقی و می رنگینم"
" جام می گیرم و ازاهل ربا دور شوم	بعنی از خلق جهان پاک دلی بگزینم"
" سربه آزادگی از خلق بر آرم چون سرو	گرده دست که دا من ز جهان در چینم"
" بردلم گردستمهاست، خدایا میسند	که مکدر شود آئینه مهر آئینم"
" من اگر رند خرابیا تم و گر خافظ شهر	این متاعم که تومی بینی و کمترینم"
" سینه تنگ من و بار غم و هیهات	مرد این با رگران نیستدل مسکنم"
" بنده آصف عهدم، دلم از راه مبر	که اگر دم زخم از چرخ بخواهد کینم"

ژنو - بهاران ۱۳۷۰

دکتر مرزبان توانگر

۱۵ - " دیوان حافظ" ، به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری ، (تهران ، انتشارات خوارزمی ، ۱۳۶۲) ، چاپ دوم ، جلد اول ، صفحه ۷۱۰

End

منابع و ماخذ

— آدمیت ، دکتر فریدون ؛

- " امیر کبیر و ایران " ، (تهران ، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی ، ۱۳۵۵) ، چاپ پنجم .
— " شورش برامشیا زنا مهری " (تهران ، انتشارات پیام ، ۱۳۶۰) .

— آدمیت ، دکتر فریدون و ناطق ، دکترهما ؛

- " افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار " ، (تهران ، انتشارات آگه ، ۱۳۵۶) .

— آریان پور ، ا . ج . ؛

- " درآستانه رستاخیز " (رساله های در باب دینا میسم تاریخ) ، (تهران ، ؟ ، مهر ۱۳۳۰) .

— ابن طباطبا ، محمد بن علی (ابن طقطقی) ؛

- " تاریخ فخری " (درآداب ملکداری و دولت های اسلامی) ، ترجمه محمد وحید گلپایگانی (تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۶۰) ، چاپ دوم .

— اشپریسر ، مانس ؛

- " نقد و تحلیل جباریت " ، ترجمه کریم قصیم ، (تهران ، انتشارات دماوند ، ۱۳۶۲) .

— اقبال آشتیانی ، عباس ؛

- " خاندان نوبختی " ، (تهران ، کتابخانه طهوری ، ۱۳۵۷) ، چاپ سوم .

– بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ ؛

" تذکره جغرافیای تاریخی ایران " ، ترجمه حمزه سردادور ، (تهران ، چاپخانه اتحادیه ، ۱۹۳۰) .

– باستانی پاریزی ، محمدابراهیم ؛

" سیاست و اعتماد عمر صفوی " ، (تهران ، بهنگاه مطبوعاتی مقلعیشاه ، ۱۳۴۸) .

– بلوخ ، مارک ؛

" جامعه فئودالی " ، ترجمه بهزاد ناسی ، (تهران ، موهسه انتشارات آگاه ، ۱۳۶۳) ، جلد یکم و دوم .

– بیهقی ، ابوالحسن علی بن زید (ابن فندق) ؛

" تاریخ بیهق " ، تصحیح احمد بهمنیار ، (تهران ، کتابفروشی فروغی ، ۱۳۶۱) چاپ سوم .

– بطروشکی ، ایلیا یاولویچ ؛

– " اسلام در ایران " (از هجرت تا پایان قرن نهم هجری) ، ترجمه کریم کشاورز ، (تهران ، انتشارات پیام ، ۱۳۵۱) .
– " نهضت سرداران خراسان " ، ترجمه کریم کشاورز ، (تهران ، انتشارات پیام ، پاشیز ۱۳۵۱) ، چاپ چهارم .

– بیگولوسکا یا ، آ. پو. ، باکوبوسکی ای . پ. و دیگران ؛

" تاریخ ایران " (از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی) ، ترجمه کریم کشاورز ، (تهران ، انتشارات پیام ، زمستان ۱۳۵۴) چاپ چهارم .

– حزین، شیخ محمدعلی ؛

" تاریخ حزین " ، " اصفهان ، کتابفروشی تاء بید ،
۱۳۳۲) ، چاپ سوم .

– حکیمیان ، ابوالفتح ؛

" علویان طبستان " (تحقیق در احوال و آثار فرقه
زیدیة ایران) ، (تهران ، انتشارات دانشگاه
تهران ، شماره ۱۲۶۵ ، سال ۱۳۴۸) .

– رجبی ، دکتر پرویز ؛

" کریم خان زندوزمان او " ، (تهران ، مؤسسه
انتشارات امیرکبیر ، فروردین ۱۳۵۲) .

– رودنسون ، ماکسیم ؛

" اسلام و سرمایه داری " ، ترجمه محسن ثلاثی ،
(تهران ، شرکت سهامی کتابهای جیبی ، ۱۳۵۸) .

– زرین کوب ، دکتر عبدالحسین ؛

– " ارزش میراث صوفیه " ، (تهران ، مؤسسه انتشارات
امیرکبیر ، ۱۳۵۳) ، چاپ سوم .
– " دنباله جستجو در تصوف ایران " ، (تهران ، مؤسسه
انتشارات امیرکبیر ، ۱۳۶۲) .
– " بامداد اسلام " ، (تهران ، مؤسسه انتشارات
امیرکبیر ، ۱۳۵۳) ، چاپ دوم .

– سوردل ، دومینیک ؛

" اسلام " ، ترجمه دکتر اسمعیل دولتشاهی ، (تهران ،
سازمان کتابهای جیبی ، ۱۳۴۱) ، " چه می دانم؟ " شماره
۴ .

– سولتیکف ، الکسیس ؛

" مسافرت به ایران " ، ترجمهء دکتر محسن صیبا ،
(تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۳۶) .

– سیوری ، راجر ؛

" ایران عصر صفوی " ، ترجمهء احمد صبا ، (تهران ،
کتاب تهران ، ۱۳۶۳) .

– صابی ، ابوالحسن هلال بن محسن ؛

" رسوم دارالخلافة " ، تصحیح و حواشی از میخائیل
عواد ، ترجمهء محمدرضا شفیعی کدکنی ، (تهران ،
انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳۴۶) .

– طاهری ، ابوالقاسم ؛

" تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران " (از مرگ تیمور
تا مرگ شاه عباس) ، (تهران ، شرکت سهامی کتابهای
جیبی ، ۱۳۴۹) .

– طبری ، احسان ؛

" ایران در دوسدهء واپسین " ، (تهران ، شرکت
سهامی خاص انتشارات توده ، ۱۳۶۰) .

– غنی ، دکتر قاسم ؛

" تاریخ تصوف در اسلام " ، (تهران ، ابن سینا ،
اسفند ۱۳۳۰) ، چاپ دوم .

– فلسفی ، نصرالله ؛

" زندگانی شاه عباس اول " ، (تهران ، انتشارات
دانشگاه تهران ، جلد اول ، ۱۳۵۳ ، چاپ پنجم
" دوم ، ۱۳۵۳ ، " " " " سوم ، ۱۳۵۳ ، " سوم

جلد چهارم ، ۱۳۵۲ ، چاپ سوم
" پنجم ، ۱۳۵۲) .

– قريشي ، محمدبن احمد (ابن اخوه) :

" آئين شهردارى " (معالم القريه فى احكام الحسبه)
ترجمه جعفر شعار ، (تهران ، بنگاه ترجمه و نشر كتاب ،
۱۳۶۰) ، چاپ دوم .

– قمى ، قاضى احمد بن شرف الدين حسين حسيني :

" خلاصه التواريخ " ، تصحيح دكتور احسان اشراقى ،
(تهران ، انتشارات دانشگاه تهران ، مهر ۱۳۵۹) ،
جلد اول ، شماره ۱۷۷۱ .

– كلوزنر ، دكتور كارلا :

" ديوانسالارى در عهد سلجوقى " (وزارت درعه سد
سلجوقى) ، ترجمه يعقوب آژند ، (تهران ، موه سسه ،
انتشارات اميركبير ، ۱۳۶۳) .

– كورين ، هانرى :

" تاريخ فلسفه اسلامى " ، ترجمه دكتور اسدالله ميبشرى ،
(تهران ، موه سسه ، انتشارات اميركبير ، ۱۳۶۱) ، چاپ
سوم .

– گلستانه ، ابوالحسن بن محمد امين :

" مجمل التواريخ " ، به اهتمام مدرس رضوى ،
(تهران ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۵۶) ، چاپ
سوم ، شماره ۱۵۸۶ .

– لكهارت ، لارنس :

– " انقراض سلسله صفويه و ايام استيلاى افغانه در
ايران " ، ترجمه مصطفى قلى عماد ، (تهران ،

انتشارات مروارید، ۱۳۶۴) ، چاپ دوم .
- "نادرشاه" ، ترجمه مشفق همدانی ، (تهران، موهسه
انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷) ، چاپ دوم .

- لمبتون ، پرفسور آن ، ک . س . ؛

" سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام " ، ترجمه
یعقوب آژند ، (تهران ، موهسه انتشارات امیرکبیر،
۱۳۶۲) .

- لین پل ، استانی ، بارتولد ، الکساندر ، ادهم ، خلیل و سلیمان ، احمد سعید ؛

" تاریخ دولتهای اسلامی و خاندانهای حکومتگر " ،
ترجمه مادی سجادی (تهران ، نشر تاریخ ایران ،
تابستان ۱۳۶۳) ، جلد اول .

- مرعشی ، میر تیمور ؛

" تاریخ خاندان مرعشی مازندران " ، تصحیح دکتر
منوچهر ستوده ، (تهران ، انتشارات اطلاعات ، ۱۳۶۴) ،
چاپ دوم .

- مزاوی ، میشل م . ؛

" پیدایش دولت صفوی " ، ترجمه یعقوب آژند ،
(تهران ، نشر گستره ، تابستان ۱۳۶۳) .

- مستوفی قزوینی ، حمدالله ؛

" تاریخ گزیده " ، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوازی ،
(تهران ، موهسه انتشارات امیرکبیر ، ۱۳۶۲) ،
چاپ دوم .

- مشکور ، دکتر محمد جواد ؛

" ترجمه فرق الشیعه نوبختی " ، (تهران ، انتشارات
بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳۵۳) .

- مورگان ، کنت ؛

" اسلام صراط مستقیم " ، نوشتهٔ یازده تن از علمای جهان اسلام ؛ شیخ محمد عبداللهدراز ، دکتر شفیق غربال ، شیخ محمود شلتوت ، پرفسور ای . عفیسی ، استاد محمود شهابی ، دکتر اسحق موسی حسینی ترجمهٔ امین ، بحر العلومی ، رضاشی (تبریز ، کتابفروشی حاج محمدباقر کتکتابچی حقیقت ، مرداد ۱۳۴۲) .

- مینوی ، مجتبی ؛

" نقد حال " ، (تهران ، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی ، ۱۳۵۸) ، چاپ دوم .

- ناس ، جان ؛

" تاریخ جامع ادیان " ، ترجمهٔ علی اصغر حکمت ، (تهران ، انتشارات پیروز ، ۱۳۵۴) چاپ سوم .

- نعمانی ، دکتر فرهاد ؛

" تکامل فتوای لیسیم در ایران " ، (تهران ، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی ، اسفند ۱۳۵۸) ، جلد اول .

- نفیسی ، سعید ؛

" سرچشمهٔ تصوف در ایران " ، (تهران ، کتابفروشی فروغی ، ۱۳۴۶) .

- نیکلسن ، ر . ا . ؛

" اسلام و تصوف " ، ترجمهٔ محمد حسین مدرس نهاوندی ، (تهران ، کتابفروشی زوار ، خرداد ۱۳۴۱) .

- واصفی ، زین الدین محمود :

" بدايع الوقایع " ، تصحيح الكساندر بلـدروف ،
(تهران ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، جلد اول
۱۳۴۹ - چاپ دوم - جلد دوم زمستان ۱۳۵۰) .

- هینتس ، والتر :

" تشکیل دولت ملی در ایران " (دولت آق قوینلو و
ظهور دولت صفوی) ، ترجمه کیکاوس جهانـداری ،
(تهران ، نشریه کمیسیون معارف ، بهمن ۱۳۴۶) .

- Algar, Hamid:
"Islam and Revolution", (London, Routledge & Kegan Paul, 1985).
- Amir Arjomand, Said:
"The Shadow of God and the Hidden Imam", (Religion, Political Order and Societal Change in Shiite Iran from the Beginning to 1890), (Chicago and London, the University of Chicago Press, 1984).
- Haas, William S.:
"Iran", (New York, Columbia University Press, 1946)
- "Iran in Perspective", (Oxford, Oxford Analytica Ltd., 1986).
- Lewis, Bernard:
 - "Die Politische Sprache des Islam", (Berlin, Rotbuch Verlag, 1991). Aus dem Amerikanischen von Susanne Enderwitz.
 - "Islam in History", (Ideas, Men & Events in the Middle East), (London, Alcove Press Ltd., 1973).
- Macdonald, Duncan B.:
"Muslim Theology, Jurisprudence and Constitutional Theory", (New York, Russell & Russell, 1965).

- **Momen, Moojan;**
"An Introduction to Shi'i Islam" (The History and Doctrines of Twelver Shi'ism), (Oxford, George Ronald, 1985).
- **Nasr, Seyyed Hossein;**
"Science & Civilization in Islam", (Cambridge, Massachusetts, Harvard University Press, 1968).
- **Petrosyan, Maria I.;**
"Humanism", (Moscow, Progress Publishers, 1972).
- **Richard, Yann;**
"Die Geschichte der Schia in Iran" (Berlin, Verlag Klaus Wagenbach, 1989). Aus dem Franzoesischen von Beate Seel.
- **Sombart, Werner;**
"Der Bourgeois" (Zur Geistesgeschichte des modernen Wirtschafts menschen), (Hamburg, Rowohlt Taschenbuch Verlag GmbH, Juni 1988).
- **Weber, Max;**
"The Agrarian Sociology of Ancient Civilizations", (London, Foundation of History Library, 1976). Translated by R.I. Frank.

فہرست اعلام

الف

- آخوند خراسانی - ۱۱۶
آدمیت ، فریدون - ۱۱۳
آریان پور ، ا. ج. - ۱۴۱
آژند ، ی. - ۱۳۵
آغا محمد خان - ۱۴۴
آق قویونلو - ۱۳۷
آل احمد ، جلال - ۲۵
" " ، شمس - ۲۵
آل بویہ - ۱۰۰ ، ۱۰۱ ، ۱۰۳ ، ۱۱۴
اشعہ (ع) - ۶۷
ابوبکر - ۱۴۰
ابراہیم بن سیار نظام - ۵۷
ابن ادريس - ۱۰۱ ، ۱۰۳ ، ۱۰۵
ابن دیمان - ۱۸
ابواب اربعہ - ۹۹ ، ۱۰۵
ابوالحسن بن الامین (زرارہ) - ۵۷
ابوحنیفہ - ۵۹
ابوریحان بیرونی - ۱۳
ابوہاشم بن محمد حنفیہ - ۹۷
اسی خدیجہ - ۱۵۴
احمد بن موسی (ع) ، شاہ چراغ - ۱۳
ارسطو - ۴۷
ارنبورگ ، ایلیا - ۱۲۸

- استبداد شرقی - ۸۳
اسرائیل - ۱۹۱
اسکندر - ۱۹۵
اشپریر، مانس - ۱۳۰
اشراقی، دکتر - ۱۴۰
اشرف افغان - ۱۹۵
اشعث، محمد - ۱۰۳
اطلاعات (روزنامه) - ۱۲، ۴۲
اطلس، اقبانوس - ۲
اعتماد الدوله - ۱۴۶
اعلامیہ، جهانی حقوق بشر - ۹۴
افریقای جنوبی - ۱۹۱
افلاطون - ۴۷
اقبال آشتیانی، عباس - ۵۳
اقرب الصوارد - ۹۸
امامت - ۵۷، ۹۷
امام زمان (ع) - ۶۶
امامیہ - ۵۶
اصفهان - ۱۴۴
اصفہانی، سید ابوالحسن - ۱۲۲، ۱۲۴
امیرالمؤمنین علی (ع) - ۸۶، ۹۸، ۱۰۷، ۱۷۱، ۱۷۲
امیر مبارزالدین محمد آل مظفر - ۱۷
انسان سوسیالیستی - ۱۶۵
انور ابراهیم - ۱۹۱، ۱۹۲
اوزون حسن - ۱۳۷
ایلخانان - ۱۱۰
اینترنشنال ہرالد تریبیون (روزنامہ) - ۹، ۱۹۱
امام جعفر صادق (ع) - ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۶۷، ۸۵، ۸۶، ۹۶، ۱۵۴
"حسن بن علی (ع) - ۹۸، ۱۰۷
"حسین بن علی (ع) - ۴۳، ۶۵

امام رضا ، علی بن موسی (ع) - ۷۲ ، ۷۳ ، ۸۸ ، ۹۷ ، ۱۰۷
" زین العابدین ، علی بن حسین (ع) - ۹۷
" علی بن ابی طالب (ع) - ۱۲۷ ، ۱۲۸
" غائب (ع) - ۱۰۵ ، ۱۰۷
" محمد بن علی ، باقر العلوم - ۹۷ ، ۹۸

ب
—

باب خاص - ۱۰۳
بارتولد ، و . - ۱۴۱
باستانی پاریزی ، محمد ابراهیم - ۱۴۲
باشی ، بهزاد - ۱۳۱
بحار الانوار فی اخبار الائمة الاطهار - ۱۱۲
بروجردی - ۱۴۷
بغداد - ۵۷
بلدروف ، الکساندر - ۱۴۱
بلوخ ، مارک - ۱۳۱
بنی اسرائیل - ۸۸
بنی امیه - ۱۴۰
بهنیار ، احمد - ۱۳۹
بیان (مجله) - ۴۴
بیہقی ، ابوالحسن علی بن زید (ابن فندق) - ۱۳۹

پ
—

بطروشفسکی ، ای . پ . - ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۳۸ ، ۱۴۰ ، ۱۴۶
بیامبریا پیغمبر (ص) - ۴۵ ، ۶۶ ، ۱۲۹ ، ۱۶۷ ، ۱۸۱
بیکولوسکایا - ۱۴۲ ، ۱۴۵

ب

تبریز - ۱۳۹
تقیّه - ۶۷ ، ۶۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۱
تموجین - ۱۹۵
توانگر، دکترمرزبان - ۱۹ ، ۳۳ ، ۶۰ ، ۱۴۸ ، ۱۵۶ ، ۱۶۶ ، ۱۷۹ ،
توللی ، فریدون - ۴۱ ، ۹۴
تهرانی ، دکترمنوچهر - ۱۳۳
تیمورگورکان - ۱۷ ، ۱۱۰ ، ۱۹۵

ث

ثلاثی ، محسن - ۵۲

ج

جامی، مولانا نورالدین عبدالرحمان - ۱۵۹
جنگهای ملیبی - ۳۸ ، ۳۹
جهاننداری ، کیکاوس - ۱۳۲

چ

چارلی جابلین - ۱۸
چهارده معصوم - ۹۲

ح

حاشری ، مهدی - ۱۱۷ ، ۱۲۱ ، ۱۵۰
حافظ ، خواجه شمس الدین محمد - ۱۶ ، ۴۲
حجاج بن یوسف - ۱۹۵
حجت - ۵۶
حسن بصری - ۵۶
حسین اردنی - ۱۹۱

حسین بن علی ، شهیدفخ - ۱۶
حقوق بشر (نشریه) - ۱۰۰ ، ۱۱۷
حکیمیان ، ابوالفتح - ۹۸

خ

خالدین ولید - ۱۹۵
خاندان نوبختی - ۵۳
خانلری ، دکتر پرویز - ۱۹۶
خراسانی ، آخوند محمد کاظم - ۷۰ ، ۱۱۶
خلخالی ، صادق - ۴۴ ، ۹۱ ، ۱۲۷
خلفای راشدین - ۱۶۷ ، ۱۹۴
خلیج فارس - ۲
خمینی ، احمد - ۲۲ ، ۱۸۰
خوئی ، سید ابوالقاسم - ۱۱۳
خواجه نصیرالدین طوسی - ۱۳۵
خواجه نظام الملک طوسی - ۱۳۵
خوانساری - ۱۴۷

د

دکارت - ۵۹
دکة القفا - ۱۷۱
دی ولت (روزنامه) - ۹ ، ۱۸ ، ۹۵ ، ۱۸۹

ر

راه آزادی (نشریه) - ۱۸۸
رژی تنیاکو - ۱۱۳
رسول اکرم (ص) - ۶۴ ، ۶۵ ، ۸۵ ، ۱۱۹ ، ۱۷۹
رکن رابع - ۱۰۲
رنسانس - ۸۳

رودنسوں ، ماکزیم - ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۱۴۵

ز

زراریہ - ۵۷

زرین کوب ، دکتر عبدالحسین - ۱۳۷ ، ۱۳۹ ، ۱۷۰

زندہ رودی ، بہار - ۱۸۸

زن روز (مجلہ) - ۹۲

زوددویچہ تسایتونگ (روزنامہ) - ۱۰

زیدین علی بن الحسین - ۱۶ ، ۵۶ ، ۹۸

زیدیہ - ۵۶ ، ۹۸

س

ساواک - ۱۷۷

سربداران - ۱۰۳

سردادور ج . ح . - ۱۴۱

سودان - ۳۴

سوسیالیزم سادہ اندیشانہ - ۷۸

" " عامیانہ - ۷۸

سیدجمال الدین اسدآبادی - ۱۶

سیدرضی - ۱۶

سیدشرف الدین - ۱۶

سیدمرتضی - ۱۶ ، ۱۰۰ ، ۱۰۳

سیوری ، راجر - ۱۴۵

ش

شافعی - ۵۹

شاہ اسماعیل اول صفوی - ۱۳۷ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۴۵

شاہ تہماسب اول صفوی - ۱۰۵

شاہچراغ - ۱۳

شاہ سلیمان صفوی - ۱۴۳

- شاه عباس بزرگ صفوی - ۱۴۲ ، ۱۴۳ ، ۱۴۶
شاه عباس دوم " - ۱۴۳
شریح قاضی - ۱۷۲
شریعتمداری ، سیدکاظم - ۱۱۸
شفتی ، سیدمحمدباقر - ۱۰۸
شل - لاتور ، پتر - ۱۵۸
شورای تشخیص مصلحت نظام - ۵
شورای نگهبان - ۵
شهیدشانی - ۸۶ ، ۱۰۶
شیخ الطائفه - ۱۰۴
شیخ حرّعاملی ، محمدبن حسن - ۳۰
شیخ زاهدگیلانی - ۱۳۸
شیخ صدوق - ۱۰۰
شیخ صفی الدین اردبیلی - ۱۰۲،۵۵ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵ ، ۱۳۸ ، ۱۴۲
شیخ طوسی - ۱۶ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱ ، ۱۰۴
شیخ مفید - ۱۶ ، ۱۰۰
شیراز - ۱۴۴
شیرازی ، میرزا محمدحسن حسینی (میرزای شیرازی) - ۸۴ ، ۱۱۲
شروانشاه - ۱۳۸ ، ۱۴۰

ص

- صبا ، احمد - ۱۲۵
صدّام - ۴ ، ۱۹۱
صدر - ۱۴۷
صدوقی - ۹۱
صفویان - ۱۰۳ ، ۱۰۷ ، ۱۰۹ ، ۱۳۵ ، ۱۳۷ ، ۱۴۲ ، ۱۴۵

ط

- طاهری ، ابوالقاسم - ۱۳۶
طباطبائی ، صادق - ۱۵۸

طبا طباشی قمی ، سیدحسن - ۱۱۸
طوسی، شیخ - ۱۰۳
طوسی ، خواجه نصیرالدین - ۷۱

ع
-

عبّاس میرزا قاجار - ۱۰۷
عبّاسیہ - ۱۴۰
عبیداللہ بن عمر - ۱۹۴
عبیدی آملی ، سیدبہاء الدین حیدرین علی - ۳۱
عثمان - ۱۴۰ ، ۱۶۷
عبدالعظیم حسنی (ع) - ۱۲
عراق - ۲۴ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱
عربستان سعودی - ۱۹۱
عرفات ، یاسر - ۱۹۱
عصمت - ۹۲
علامہ امینی - ۱۶
علامہ حلی - ۱۰۵
علم الہدی - ۱۰۵
علم لدنی - ۹۶
علی مرتضیٰ (ع) - ۱۳۷
عمر بن حنظلہ - ۸۵ ، ۸۶ ، ۱۰۵
عمر بن خطاب - ۱۴۰ ، ۱۹۴
عوائد عراقی - ۸۷

غ
-

غازان خان - ۱۰۳
غزالی ، امام ابو حامد محمد - ۵۹
غیبت - ۱۰۳ ، ۹۷
غیبت صغری - ۷۲ ، ۹۹
غیبت کبری - ۹۹ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۱۰۴ ، ۱۱۰

ق

- فاطمه زهرا (ع) - ۹۷
 فتحعلیشاه قاجار - ۱۰۷ ، ۱۱۶
 فرقه وومینیکن - ۱۶۴
 فردید ، دکتر احمد - ۲۵
 فقه رضوی - ۸۷ ، ۸۸
 فلسفی ، نصرالله - ۱۴۰ ، ۱۴۱
 فیروز (ابولو'لو') - ۱۹۴
 فیلاتوف ، سرلشگرویکتور ، ای . - ۹

قا

- قاجاران - ۶۹ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۵ ، ۱۲۴ ، ۱۴۶
 قانعی ، دکتر علی - ۹۲
 قسطنطنیه - ۱۳۶
 قسیم ، دکتر کریم - ۱۳۰
 قمی ، قاضی احمد - ۱۴۰
 قمی ، میرزا ابوالقاسم - ۱۱۶

ک

- کاشف الخطا ، شیخ جعفر - ۱۶ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸ ، ۱۱۶ ، ۱۴۶
 کاشف الخطا ، شیخ محمدحسین - ۱۲۲
 کره شمالی - ۱۹۱
 کشاورز ، کریم - ۱۳۲ ، ۱۴۲
 کشف اسرار - ۶۰
 کشفی ، سید جعفر - ۱۱۶ ، ۱۱۷
 کمبریج ، دانشگاه - ۱۱۳
 کنفوسیوس - ۹۵
 کوربن ، هانری - ۱۳۶
 کومومولسکایا براودا (روزنامه) - ۹
 کیهان (روزنامه چاپ تهران) - ۶ ، ۹۱ ، ۱۷۵ ، ۱۸۰ ، ۱۸۴

کیهان (روزنامهٔ جاپلندن) - ۱۱۳ ، ۱۲۱

ک

گرونی - ۹۵

ل

لمبتون ، پرفسور آن ، ک . س - ۱۳۵

م

ماکیاول - ۶۰

ماکیاولی گرائی - ۶۸ ، ۸۱

مالزی - ۱۹۱

مالک اشتر - ۱۲۸

ماء مون عباسی - ۷۲ ، ۹۰ ، ۱۰۷

مانسی - ۱۸

میشری ، دکتر اسدالله - ۱۳۶

متحدہ ، پرفسور - ۱۱۳

متوکل عباسی - ۹۰

مجلس خیرگان - ۵

مجلس شورای اسلامی - ۵

مجلس شورای ملی - ۵

مجلسی ، ملامحمدباقر (مجلسی دوم) - ۱۱۲ ، ۱۴۲

مجلهٔ تاریخ نظامی - ۹

محتشمی ، علی اکبر - ۷۵

محقق اول - ۱۰۵

محقق ثانی - ۸۶ ، ۱۰۵

محقق حلّی - ۱۰۵

محقق کرکی - ۱۰۵

محمدرمانا شاه پهلوی - ۱۷۱ ، ۱۷۳

- محمّدي ريشهري - ۱۷۷ ، ۱۷۹
 محمود افغان - ۱۴۴
 مدينه - ۱۹۴
 مرتضیٰ علي (ع) - ۸۷ ، ۹۷
 مرقیون - ۱۸
 مسداقضي - ۲۶
 مشكور، دكتور محمدجواد - ۵۶ ، ۵۷ ، ۹۰ ، ۹۷
 مشيري ، فریدون - ۸
 معاوية بن ابوسفیان - ۹۸ ، ۱۰۷
 معتزله - ۵۶ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۹۰ ، ۹۱
 ملاسالاري - ۹۰
 ملاحسن فيض - ۱۴۳
 ملك حسن - ۱۹۱
 منتظري ، حسينعلي - ۲۹ ، ۱۷۵ ، ۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۱۸۵
 موسوي ، دكتور سيد موسیٰ - ۱۲۲ ، ۱۲۷
 مولانا جلال الدين محمد بلخي - ۱۶
 ميرزاي شيرازي - ۱۶ ، ۱۱۲
 مينوي ، محتبي - ۵۹

ن

- ناشيني ، ميرزا حسين - ۶۱ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷
 نايب عام - ۸۶ ، ۱۰۵
 ناصر خسرو حكيم - ۱۸۶
 ناكجا آباد - ۸۳
 نجف - ۷۰ ، ۱۱۷
 نراقي ، ملا احمد - ۶۱ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸
 نراقي ، ملا مهدي - ۱۰۸
 نصرالله گبركرمانی - ۱۴۴
 نظاميه - ۵۸
 نوآب خاص - ۹۹ ، ۱۰۵

نَوَاب صفوی - ۱۴
نوبختی - ۵۶
نوری طبرسی ، حسین - ۳۰
نعمانی ، دکتر فرهاد - ۱۳۸

ز

واصفی ، زین الدین محمود - ۱۴۱
واصل بن عطا - ۵۶ ، ۵۷
وایتزکر ، کارل فریدریش - ۱۸۹
وزارت ارشاد اسلامی - ۱۷۹
وعید - ۵۷
ولّی عصر (عج) - ۱۰۶
ویکرت ، اروین - ۹۵

ه

هاشمی ، برادران - ۱۸۵
هاشمی رفسنجانی ، اکبر - ۴ ، ۱۸۹
هاشمی ، سید مهدی - ۱۷۷
هاشمیه ، جنبش - ۹۷
هالم ، پرفسور هاینس - ۱۰
هرمرزان - ۱۹۴
هلاکو - ۷۱
هیتلر ، آدولف - ۹ ، ۱۸
هینتس ، والتر - ۱۳۷

ی

یزد - ۹۱

دوش رفتم به در می‌کده خواب آلوده
 آمد افسوس کنان منبجه با ده فروش
 شست و شوی بکن آنکه به خوابات خرام
 در هوای لب شیرین دهان چند کنی
 به طهارت گذران منزل ببری و مکن
 آشنایان ره عشق درین بحر عمیق
 پاک و صافی شو و از چاه طبیعت به درآی
 گفتم ای جان جهان دفتر گل عیبی نیست
 گفت حافظ لغز و نکته به یاران مفروش

خرقه تر، دا من سجاده شراب آلوده
 گفت بیدار شوای رهرو خواب آلوده
 تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده
 جوهر روح به یا قوت مسذاب آلوده
 خلعت شیبجو تشریف شیب آلوده
 غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده
 که صفائی ندهد آب تراب آلوده
 که شود فصل بهار از می ناب آلوده
 آه ازین لطف به انواع عتاب آلوده *

به زمانی که بر آن بودم تا جسارت و زرم، و شترک را و آذین رساله
 را، بیستی یا بیتهائی از خواجه، قلندران روزگار برگزینم و بر
 تا رک دفتر نشانم، این بیتهای به یاد آمد - که از جوانی در
 حافظه ام می داشتمشان، و، سپس، این تا، ملام دست داد که در برابر
 سترگی اندیشه، خواجه - که سربسته تیغ دما و ندما می سا بد - و در
 قیاس با وسعت دید آن بزرگوارانسان آسمانی - که فراخنمای
 کویرهای نا پیدا کرانه، ایران نما نیز احتمالش را نتواند آورد -
 چه حقیرند و چه بی مقدار، چه خوارند و خفیف و چه ذلیل و، به یقین،
 چه نا پا کند و بلبید، موجوداتی که دل بدین خوش می دارند تا "رهبر
 کبیر زحمتکشان" "پیشوای خلق"، "دانوب اندیشه"، "امید
 مستضعفان جهان"، "معلم بشریت" بنا مندشان و از این
 قماش خزعلات چندش آ و روپوک به پیش و پس نامشان بچسبند،
 خواجه، ما، آن "پادشاه ملک می‌گه" که می توانست "نا زیر فلک و حکم
 بر ستاره" کرد، و با همه عظمت، گدائی در می‌کده را شرف و عزت خویش
 می شمرد، کجا و این ذره های گم شده و گمشدنی کجا؟

* "دیوان حافظ"، به تصحیح و توضیح پرویز نائل خانلری، (تهران، انتشارات خوارزمی،

۱۳۶۲) چاپ دوم، جلد اول، صفحه ۸۴۴

فهرست:

صفحه	دیباجه
۱	فصل نخست - شکل کتاب و معرفی نسخه مورد استناد
۲۱	فصل دوم - منابع کتاب
۲۹	فصل سوم - نحوه بیان کتاب (بختی در شکل و قالب)
۳۳	فصل چهارم - روش استدلال و محتوای کتاب (بختی در مضمون و معنی)
۴۷	فصل پنجم - ختام و نتیجه
۱۸۷	منابع و ماخذ
۱۹۷	فهرست اعلام
۲۰۶	

]]